





تفسیر سورہ عصر

(اقتضائات ورود بہ عصر نبی اکرم ﷺ)

سید محمد مہدی میرباقری



گفتارهای موضوعی ۲۲ - تفسیر سوره عصر

نام کتاب: تفسیر سوره عصر (اقتضائات ورود به عصر نبی اکرم ﷺ)

آیت الله سید محمد مهدی میرباقری

تعداد جلسات: چهار گفتار

تدوین: کارگروه تدوین حکمت





فهرت مطالب

گفتار اول: رهایی از خسر با محوریت ایمان و عمل صالح (رویکرد علامه طباطبایی) ۷

۱. ارتباط معارف دو سوره عصر و کافرون ۹

۱-۱. تفکیک صفوف، اقدام مهم رسول خدا ﷺ در سوره کافرون ۹

۱-۲. ورود به عصر نبی اکرم ﷺ، مسیر پیش روی تابعین در سوره عصر ۱۱

۲. ترجمه اجمالی سوره عصر ۱۲

۳. ساختار و بیان علامه طباطبایی (ره) در تفسیر سوره عصر ۱۵

۳-۱. معنای لغوی واژه «عصر» ۱۵

۳-۲. تفسیر عصر به نبی اکرم ﷺ و دوران تجلی انوار ایشان ۱۷

۳-۳. تفسیر «خسر» به خسران از دست دادن فرصت‌ها و نرسیدن به مقصد ۲۱

۳-۴. برخوردارشدن از مراتب ایمان و انجام اعمال صالح، راه نجات از خسر ۲۳

۳-۵. تأکید بر توأسی ۲۶

گفتار دوم: رهایی از خسر با شناخت بازارها و سرمایه‌ها (رویکرد مرحوم عین‌صاد) ۲۹

۱. ادامه بیان علامه طباطبایی (ره) در تفسیر سوره عصر (رویکرد اول) ۳۱

۱-۱. منشأ خسران و چگونگی رهایی از خسارت ۳۲

۱-۲. «توأسی»، مرحله اهتمام به گسترش سلطه حق و رهایی انسان‌ها از خسر ۳۲

۲. ساختار و بیان مرحوم عین‌صاد در تفسیر سوره عصر (رویکرد دوم) ۳۴

۲-۱. ضرورت شناخت بازارها و سرمایه‌ها برای رهایی از خسارت ۳۵

۲-۲. ضرورت «القاء سمع» و «سنجش» برای شناخت بازارها و سرمایه‌ها ۳۷

۲-۳. خسارت‌ها نتیجه انتخاب غیرخدا در بازارها و ازدست‌دادن سرمایه‌ها ۴۳

گفتار سوم: رهایی از خسر با ورود به عصر نبی اکرم ﷺ (رویکرد سوم) ۴۷

۱. مروری بر بیان علامه طباطبائی (ره) در سوره عصر ۴۹

۲. مروری بر بیان مرحوم عین‌صاد در سوره عصر ۵۲

۳. تبیین نگاه سوم در سوره عصر ۵۵

۱-۳. تفسیر عصر به دوران برخاسته از نبی اکرم ﷺ (آیه ۱) ۵۶

۲-۳. تقابل عصر نبی اکرم ﷺ با محیط خسر اولیاء طاغوت (آیه ۲) ۶۳

۳-۳. اقتضائات ورود به عصر نبی اکرم ﷺ برای رهایی از خسارت (آیه ۳) ۶۵

گفتار چهارم: رهایی از جاهلیت مدرن با ورود به عصر ظهور (تبیین رویکرد سوم و ادله آن) ۷۳

۱. بررسی تفسیر عصر به نبی اکرم ﷺ و عصر ظهور ۷۵

۱-۱. نبی اکرم ﷺ محور همه خصلت‌ها و حقایق عصر ایمان و توحید ۷۵

۱-۲. عصر نبی اکرم ﷺ، جهان پیش روی انسان موحد ۸۰

۲. انتخاب عصر، بستر تغییر رابطه انسان با جهان ۸۴

۳. خسر به معنای ورود به محیط خسارت و پذیرش عصر جاهلیت ۹۲

۴. عصر نبی اکرم ﷺ، وادی ایمان و عمل صالح ۹۵



گفتار اول

رہائے از خسر بام حوریت ایمان و عمل صالح
(رویکرد علامہ طباطبائی)

۱. ارتباط معارف دو—سوره عصر و کافرون

ان شاء الله در یک یا دو جلسه به اندازه‌ای که اقتضاء و ظرفیت باشد، سوره «عصر» را ترجمه می‌کنم؛ [این سوره] شاید از خلاصه‌ترین سوره‌قرآن باشد ولی مثل بقیه سوره‌قرآن دارای معارف بسیار بلندی است؛ من معتقد نیستم که این سوره، ادامه سوره «کافرون» است؛ ولی می‌توان ارتباط تنگاتنگی بین معارف این دو سوره فهمید و درک کرد؛ البته همه معارف قرآن به صورت یک منظومه بزرگ و به هم پیوسته و مکمل همدیگر هستند. معارف همه سوره‌قرآن همدیگر را تأیید می‌کند. قرآن کلاً ﴿مَثَانِي﴾ است^۱ و همه سوره و آیاتش به هم معطوف هستند و توجه دارند؛ به تعبیرنارسا، مکمل همدیگر هستند. این پیوند، بین سوره «کافرون» و «عصر» هم هست.

۱-۱. تفکیک صفوف، اقدام مهم رسول خدا ﷺ در سوره کافرون

شاید بتوان پیوند ویژه‌ای بین این دو سوره برقرار کرد؛ اجمال آن شاید این باشد که در سوره «کافرون» بحث از یک صف‌بندی [مطرح] است که بعد از تبیین نبی اکرم ﷺ با سران و پرچم‌داران کفر [تشکیل] شده است؛ [آن‌ها] طمع در حضرت داشتند و حتی می‌خواستند حضرت را با خودشان همراه کنند. کسی که پرچم‌دار تاریخی توحید است، کسی که همه انبیاء و اولیاء^ﷺ - که دعوت به توحید کردند - ذیل ایشان بودند و کسی که معلم همه است، - العیاذ بالله - اگر کمترین مماشات و انحرافی در این زمینه در مسیرشان پیدا می‌شد،

۱. ﴿اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَاباً مُتَشَابِهاً مَثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾؛ سوره زمر، آیه ۲۳.

همه کائنات از مسیر بندگی و توحید خارج می‌شدند؛ چون «بِنَا عَبْدَ اللَّهِ وَبِنَا عُرِفَ اللَّهُ»^۱. نبی اکرم (ص) با اتکاء به حضرت حق و استعانت از ایشان استوار ایستادند و در دو امر، صف‌بندی بسیار روشنی را با کفار و پرچم‌داران کفر بیان کردند؛ یکی در موضوع معبود است [مبنی بر این] که بر سر معبود نمی‌توان هیچ معامله‌ای کرد؛ چون ما هر معامله‌ای هم بکنیم، باز بر سر یک معبود سومی است؛ باید معبودی را بپرستیم و مقصدی داشته باشیم و برای آن مقصد با هم معامله کنیم. وقتی معبودها دو تا شد، جایی برای معامله و دادوستد وجود ندارد. دوم اینکه دین یا به تعبیر دیگر ولایت و سرپرستی است که طریق تحقق آن توحید است. مناسک و آدابی هم که طریق تحقق آن توحید است، معامله‌بردار نیست.

عرض کردیم که اگر این صف‌بندی نبود، هیچ‌کدام نمی‌توانستیم به مقام اخلاص برسیم. امکان سیر در وادی توحید و رسیدن به مقام اخلاص، از آنجایی است که حضرت این مرزها را کشیدند و بستند؛ درغیراین‌صورت اگر این مرزها بسته نمی‌شد، راه توحید و غیرتوحید، و اخلاص و شرک اصلاً برای ما قابل تشخیص نبود و اگر هم قابل تشخیص بود، امکان مقاومت برای ما نبود. اگر سدّی در مقابل وسوسه و هجوم دستگاه باطل - که غالب بر ماست - ایجاد نمی‌شد و اگر آن کشتی نبود، همه ما در امواج فراگیر فتنه باطل و شیطان و ابلیس و دستگاه باطل، به‌نحوی اسیر و گرفتار می‌شدیم؛ یعنی حضرت با استقامت خودشان، سدّی شدند و برای ما امکان زندگی در وادی توحید و نجات از شرک را فراهم کردند؛ البته بعد از این دیگر همت خود ماست؛ اگر ذیل حضرت حرکت کنیم، طبیعتاً اهل توحید و نجات خواهیم بود؛ اگر هم از ذیل حضرت بیرون رفتیم و با کفار [پیمان] بستیم، طبیعتاً اهل خسارت و خسران خواهیم بود.

۱. «عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: بِنَا عَبْدَ اللَّهِ وَبِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَبِنَا وَحَدَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَ مُحَمَّدٌ حِجَابُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵.

۱-۲. ورود به عصر نبی اکرم ﴿﴾، مسیر پیش روی تابعین در دوره عصر

به نظر می‌رسد این سوره [عصر] در ادامه آن سوره [کافرون]، این مطلب را توضیح می‌دهد که اگر کسی ذیل دوران و عصر نبی اکرم ﴿﴾ حرکت کرد، یعنی [اگر] زمانش تابع زمان نبی - اکرم ﴿﴾ و عصرش تابع عصر نبی اکرم ﴿﴾ شد، اهل رشد است؛ و الا اهل خسارت است. [البته روشن است که] مقصود، عصر و زمان تاریخی نیست.

به عنوان مثال، شما دوران تجدد را با دوران سنت مقایسه می‌کنید و می‌گویید: «انسان‌هایی که در عصر تجدد زندگی می‌کنند، پیشرفته‌اند و آن‌هایی که در عصر سنت‌اند، عقب‌افتاده‌اند». الان معیار مرزبندی «پیشرفته و عقب‌افتاده» یا «توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته» همین است؛ به آن - هایی که مکتب تجدد را قبول کردند و ذیل مکتب تجدد زندگی می‌کنند، یعنی [به آن‌هایی که] انقلاب صنعتی و انقلاب علمی غرب که تحقق‌بخش مکتب تجدد است را پذیرفتند و بافت انسانی‌شان تغییر کرده و متناسب با مکتب تجدد شده، می‌گویند: «این‌ها آدم‌های پیشرفته و توسعه‌یافته‌اند». درواقع [اینها کسانی هستند که] زمانشان تابع زمان تجدد است؛ یعنی ذیل این فرهنگ و ذیل این فضا زندگی می‌کنند؛ معیشتشان و حیاتشان و عصرشان، عصر تجدد است. اما ممکن است کسی در جامعه‌ای زندگی کند که متجدد و مدرن‌شده [و مردمش] و فرهنگ مدرن را قبول کرده و همه ساحت‌های زندگی خود را ذیل آن فرهنگ شکل داده‌اند، ولی درعین حال، جامعه یا مجموعه‌ای کوچک هم [موجود] باشند که از این بستر منزوی بوده و بافت انسانی‌شان متناسب با فرهنگ مدرن تحول پیدا نکرده و توسعه‌یافته نباشد [و به - تعبیری] انسان‌هایی سستی باشند، ولو اینکه در جامعه متجدد زندگی کنند؛ یعنی سعی کرده‌اند روابط و معاشرت و تفکر و اندیشه‌شان در همان روابط سستی محفوظ بماند؛ می‌گویند این دسته دوم عقب‌افتاده‌اند؛ یعنی می‌گویند دورانشان دوران سنت است؛ ولو اینکه دقیقاً در یک محیط جغرافیایی زندگی کنند که از نظر برخی، محیطی پیشرفته هم باشد.

[حال] اگر کسی در عصر نبی اکرم ﴿﴾ و در دوران ولایت ایشان - که یک عصر تاریخی است و در همه ادوار حضور دارد و حتی به نظر می‌آید عصر حضرت، در برزخ و قیامت هم هست

- زندگی کند، انسان رابحی است، رشدیافته است، اهل رشد و اهل سود است. اگر بیرون از این دوران زندگی کند، اهل خُسَر است.

همین‌طور که بیرونِ عصر تجدد، عصر سنت است، بیرون عصر نبی اکرم^ص هم می‌شود عصر اولیاء طاغوت؛ یعنی دو تا دوران و دو تا فضا داریم؛ عده‌ای در این فضا زندگی می‌کنند، عده‌ای در آن فضا. هر کسی در فضای نبی اکرم^ص نیست، خاسر است.

این صف‌بندی را برای این عرض کردم که ما اگر در عصر حضرت زندگی کنیم، رابح هستیم. ﴿وَالْعَصْرِ﴾؛ یکی از معانی عصر، خود نبی اکرم^ص یا عصر نبی اکرم^ص است که در روایات آمده است؛^۱ مرحوم علامه بزرگوار طباطبایی (ره) از بین معانی مقصود، همین معنا را برای عصر انتخاب می‌کنند [و معتقدند که مقصود از عصر] عصر نبی اکرم^ص و عصر ظهور اسلام است.^۲ ما این عصر را مقداری تعمیم دادیم. قسم به این دوران که ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؛ همه آدم‌ها در خسارت‌اند؛ ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾؛ الا آن‌هایی که گرایش به حضرت پیدا کردند، ذیل دوران حضرت زندگی می‌کنند، دعوت حضرت را فهمیدند و با حضرت همراه شدند. مابقی، اهل خسارت‌اند.

۲. ترجمه اجمالاً - سوره عصر

این سوره هم ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ دارد و عرض کردیم که - به‌خصوص از نظر فتوای فقهای امامیه - ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ هر سوره، جزء همان سوره است؛ فتوای مشهور، این

۱. «عن السيد الثقة الجليل الفقيه السيد نعمه الله الجزائري رحمه الله في بعض مؤلفاته عن ابن عباس قال: ... فقال أمير المؤمنين عليه السلام: أما ﴿العصر﴾ فمحمد صلى الله عليه وآله و ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ فأهل الشام الذين خسروا ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ هم محبونا و أهل ولايتنا و ﴿تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ ولدای»؛ الزام الناصب، ج ۱، ص ۱۰۸.

۲. «و الأنسب لما تضمنه الآيتان التاليتان من شمول الخسران للعالم الإنساني إلا لمن اتبع الحق و صبر عليه و هم المؤمنون الصالحون عملاً، أن يكون المراد بالعصر عصر النبي^ص و هو عصر طلوع الإسلام على المجتمع البشري و ظهور الحق على الباطل»؛ الميزان، ج ۲۰، ص ۳۵۵.

است. لذا به فتوای فقهای امامیه - زاد الله فی درجاتهم؛ خدا حفظشان کند ان شاء الله - اگر کسی در نماز واجب که باید سوره کامل خوانده شود سوره بدون ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ بخواند، نمازش صحیح نیست مگر سهواً باشد؛ لذا ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ هر سوره‌ای، حتماً جزء سوره است و با ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ سوره دیگر متفاوت است؛ لذا آقایان از نظر فقهی فتوا می‌دهند که اگر کسی در نماز، ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ را به نیت یک سوره گفت، بعد نظرش برگشت که یک سوره کوتاه‌تر بخواند، تا به نیمه سوره نرسیده می‌تواند سوره را تغییر بدهد مگر در سوره «توحید» و «کافرون» که در نماز واجب، امکان تغییر این دو نیست؛ مثلاً اگر قصد داشته سوره جمعه را بخواند و ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ هم گفته است، تا به نصف نرسیده می‌تواند تمام کند و [یا] سوره دیگری بخواند؛ ولی اگر ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ سوره دوم را نگوید، سوره دوم را ناقص خوانده است؛ چون ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ سوره جمعه، غیر از ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ سوره دیگر است؛ لذا بعضی مفسرین بزرگ هم معتقدند که ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ هر سوره‌ای، همین‌طور که متعلق به آن سوره است، معنایش هم مناسب با آن سوره است؛ یعنی [سوره حمد با] ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [شروع می‌شود] و اینجا هم [با] ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * وَالْعَصْرِ﴾ [و هریک معنای خود را دارد]. پس هر سوره‌ای، هم محتوایش با ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ مرتبط است و هم ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ ای که ما می‌گوییم درواقع نوعی استمداد از خدای متعال و اذان دخول به سوره است.

ما هر کاری را باید با ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ شروع کنیم و الا آن کار به نتیجه نمی‌رسد. معنای ابتر بودن کار هم همین است! کاری که با ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ نیست، ماندگار نمی‌شود. فرض کنید آدم طعام می‌خورد؛ اگر ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ نبود، انسان هم این غذا را خورده، هم فرصت تمام شده، هم این طعام تمام می‌شود، هم لذتش تمام می‌شود و هیچ اثر ماندگاری هم ندارد؛ ولی [خوردن] همین طعام اگر با نام خدا بود، به یک امر ماندگار تبدیل می‌شود. همین طعام و همین خوردن

۱. اشاره به حدیث قدسی مشهور: «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَا يُذَكَّرُ ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ فِيهِ فَهُوَ أَبْتَرُ»؛ تفسیر الامام الحسن العسکری ؑ، ص ۲۵.

یکی از مقامات بندگی می‌شود؛ ﴿صِبْغَةَ اللَّهِ﴾^۱ پیدا می‌کند، ﴿وَجْهَ اللَّهِ﴾^۲ می‌شود و بعد ماندگار هم می‌شود. همه اعمال ما این‌طور هستند.

کارهای معنوی ما هم همین‌طور هستند؛ هر کاری حتماً باید با ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ باشد و الا نه توانش را داریم و نه این عمل، عمل ماندگاری می‌شود؛ لذا اگر کسی می‌خواهد به ساحت قرآن وارد شود و به این سفره الهی متنعم شود [و در] «مَادِبَةُ اللَّهِ»^۳ [ادب شود] - به‌خصوص در این ماه که ماه قرآن و ماه نزول قرآن است - حتماً با ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ شروع می‌کند؛ این، مدخل ورود به قرآن است؛ وگرنه برای انسان امکان ورود به قرآن فراهم نمی‌شود. عارف باشی، فیلسوف باشی، متکلم باشی، هرچه که باشی، اگر بدون «بِسْمِ اللَّهِ» وارد سوره شوی، هیچ صیدی از این سوره نخواهی کرد؛ بنابراین انسان باید همه امکاناتش را پشت در بگذارد و با اعتماد به خدای متعال وارد فضای نورانی قرآن شود. سوره عصر هم همین‌طور است.

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾. این سوره با یک قَسَم شروع شده است: ﴿وَالْعَصْرِ﴾؛ سوگند به عصر. بعد از اینکه قسم می‌خورد، می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ﴾؛ معمولاً مفسرین این‌طور فهمیدند که مقصود، نوع انسان است؛ یعنی همه انسان‌ها.^۴ ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؛ همه انسان‌ها در حال خسارت هستند. فقط یک استثناء دارد: ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا﴾؛ به‌جز دسته‌ای که قرآن چهار صفت برای آن‌ها ذکر می‌کند؛ یعنی کسانی که این چهار صفت را دارند؛ یک: ﴿آمَنُوا﴾؛ ایمان آوردند. دو: ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾؛ همه اعمال صالح را انجام می‌دهند. سه: ﴿وَتَوَّصَّوْا بِالْحَقِّ﴾؛ یکدیگر را تواصی به حق می‌کنند. چهار: ﴿وَتَوَّصَّوْا بِالصَّبْرِ﴾؛ همدیگر را در

۱. ﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۱۳۸.

۲. ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَبَاقِي وَجْهِ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾؛ سوره الرحمن، آیه ۲۶ و ۲۷.

۳. «قَالَ الْإِمَامُ [العسکری] ^{علیه السلام}: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ^{صلی الله علیه و آله}: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ مَادِبَةُ اللَّهِ تَعَالَى فَتَعَلَّمُوا مِنْ مَادِبَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا اسْتَطَعْتُمْ، فَإِنَّهُ النُّورُ الْمُبِينُ، وَ الشِّقَاءُ النَّافِعُ [ف] تَعَلَّمُوهُ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُشْرِفُكُمْ بِتَعَلُّمِهِ»؛ تفسیر الامام الحسن العسکری ^{علیه السلام}، ص ۶۰.

۴. «قوله تعالى: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ المراد بالإنسان جنسه»؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۶.

مسیر حق، دعوت به پایداری می‌کنند. آن‌ها دائماً قولشان و عملشان هم‌افزاست و همدیگر را به پایداری در مسیر حق توصیه می‌کنند. این اجمال سوره است.

بعضی از بزرگان، به‌خصوص مرحوم علامه بزرگوار طباطبائی (ره)، در آغاز این سوره، نکته لطیفی را بیان می‌کنند که نکته مهمی هم هست. ایشان می‌فرمایند: «همه معارف قرآن، در این یک سوره خلاصه شده است»؛^۱ در همین سوره کوچک، همه معارف قرآن! این فرمایش ایشان خیلی عجیب است؛ البته درباره سوره حمد هم در روایات آمده که سوره حمد، «أُمُّ الْكِتَابِ» است؛^۲ ولی در باب این سوره، روایت نداریم. بعد می‌فرمایند همه مقاصد قرآن که در کل قرآن منتشر شده، در کل قرآن متفرق است و در این سوره جمع شده؛^۳ هم معارف قرآن و هم مقاصد قرآن در همین سوره کوچک [آمده است] که می‌فرماید: ﴿وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ﴾.

۳. اختار و بیان علامه طباطبائی (ره) در تفسیر — سوره عصر

۳-۱. معنای لغوی واژه «عصر»

حالا من نگاه برخی مفسرین به این سوره را عرض می‌کنم و شاید یک نظر هم در پایان عرض کنم. نظر بسیاری از مفسرین و بزرگان به اجمال این است که ﴿وَالْعَصْرِ﴾ سوگند به عصر است. حالا این عصر چیست؟

۱. «تخلص السورة جميع المعارف القرآنية»؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۵.

۲. در روایات فقهی و اعتقادی بسیاری به این مطلب اشاره شده است از جمله: «عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ قَالَ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَمَعْرِفَتُهُ وَالدَّلِيلُ عَلَى أَنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ﴾ وَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي أُمِّ الْكِتَابِ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾»؛ معانی الاخبار، ص ۳۲-۳۳.

۳. «و تجمع شتات مقاصد القرآن في أوجز بيان»؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۵.

از نظر لغوی، محققین در لغت مثل صاحب مقایس و دیگران، درباره عصر گاهی گفته‌اند که ماده عصر [فقط] یک معنا ندارد؛ بلکه در سه مورد استعمال می‌شود:^۱ عصر گاهی به معنای فشار است؛ مثل انگور که فشارش می‌دهید تا آبش را بگیرید یا میوه‌ها را می‌فشارید که آب آن‌ها به دست بیاید و خالص شوند؛ از این [عمل] در زبان عربی تعبیر به عصر می‌کنند؛ در قرآن هم «فشردن» مکرر استعمال شده است.^۲ این یک معنای عصر است. معنای دیگر آن «دهر» [و] «حین» است که ما به فارسی می‌گوییم: «زمان». «دهر» و «حین» به فارسی می‌شود «زمان». یک معنای سوم هم برای عصر گفته‌اند که یعنی اعتصام و اعتماد و تکیه کردن. صاحب مقایس - که از کتب معتبر لغوی است و ریشه‌ها را واکاوی می‌کند - نوعی «فقه اللغه» دارد و این سه معنا را ذکر کرده اس.

بعضی از محققین، مثل مرحوم علامه مصطفوی (ره) معتقدند که یک معنا بیشتر ندارد و ریشه عصر، یک چیز بیشتر نیست و آن فشار دادن و فشردن برای رسیدن به یک هدف و تحصیل یک نتیجه است؛ مثل اینکه انگور و میوه‌ها را می‌فشارید که آبش حاصل شود؛ می‌گویند فرق «ضَغَط» در زبان عربی («ض» و «غ» و «ط») با عصر، همین است که «ضَغَط» هم به معنای فشردن است [ولی هدف در آن لحاظ نشده]، اما «عصر» یعنی فشردن برای رسیدن به یک هدف. بعد می‌گویند: «همه معانی دیگر، به همین برمی‌گردد». فرض کنید به بعد از ظهر می‌گویند: عصر؛ چون دوران فشردن روز است که همه کارها در آنجا به پایان می‌رسد؛ به آخر روز می‌رسیم و باید با فشار همه کارها را جمع‌بندی کنیم؛ لذا از آن به عصر تعبیر می‌کنند؛ اگر به این قطعه از زمان عصر می‌گویند یا اگر به دورانی مثل دوران نبی اکرم^ﷺ عصر می‌گویند، چون عصاره دوران‌های دیگر است؛ مثلاً دوران‌هایی گذشته تا این دوران

۱. «العين و الصاد و الراء أصولٌ ثلاثهٌ صحيحه: فالأوّل دهرٌ و حین، و الثانی ضَغَطُ شئٍ حتّى يتحلّب، و الثالث تَعَلَّقُ بشئٍ و امتساکٌ به»؛ معجم مقایس اللغه، ج ۴، ص ۳۴۰.

۲. از جمله: «ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاتُّ النَّاسُ وَ فِيهِ يَعْصِرُونَ»؛ سوره يوسف، آیه ۴۹.

حاصل شده است. لذا ایشان می‌گویند: عصر به هر زمانی گفته نمی‌شود؛ به زمان‌هایی گفته می‌شود که نوعی مفهوم فشردگی و فشار و سختی در آن هست.^۱

من این نکته را عرض کردم چون مقصدی دارم؛ بعد عرض خواهم کرد که عصر نبی اکرم^ﷺ حاصل تحمل بلاء نبی اکرم^ﷺ است؛ یعنی ایشان ولایت الله را تحمل کردند تا عصر نبی اکرم^ﷺ حاصل شده است؛ یعنی به تحمل حضرت، دورانی شکل می‌گیرد که ذیل وجود حضرت است.

۳-۲. تفسیر عصر به نبی اکرم^ﷺ و دوران تجلی انوار ایشان

این معنای «عصر» است. [اما] مصداق عصری که در این سوره هست و خدای متعال به آن قسم می‌خورد، چیست؟ بعضی مصادیق را روایات بیان کرده است؛ در بعضی از روایات [عصر] به خود حضرت تفسیر شده است.^۲ وجود مقدس نبی اکرم^ﷺ ﴿الْعَصْرِ﴾ هستند؛ یعنی سوگند به حضرت؛ این یکی از عناوین حضرت است. خدای متعال، حضرت را با عنوان عصر معرفی می‌کند؛ این را مکرر عرض کردم که خدای متعال در قرآن با عناوین مختلفی از نبی اکرم^ﷺ، امیرالمؤمنین^ﷺ و ائمه^ﷺ یاد کرده و صفات و خصوصیات مختلفی برای ایشان گفته است. بعضی از محدثین بزرگ ما هم بر همین اساس کتاب نوشته‌اند و اسماء امیرالمؤمنین^ﷺ در قرآن را جمع‌آوری کرده‌اند؛ بیش از حدود هزار آیه را آورده‌اند که روایات اهل بیت^ﷺ و روایات نبوی^ﷺ، این آیات را به امیرالمؤمنین^ﷺ و اهل بیت^ﷺ تفسیر کرده و عناوین حضرت [در این آیات را ذکر کرده‌اند].^۳

بنابراین [عصر] یکی از عناوین حضرت می‌شود و خدای متعال، نبی اکرم^ﷺ را با عنوان عصر معرفی می‌کند. باید توضیح دهیم که این یعنی چه؟ این چه عنوانی برای حضرت است؟ مثل اینکه در قرآن از حضرت به عنوان «ذکر» یاد شده و عناوین دیگر.^۴

۱. رجوع شود به: التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۸، ص ۱۴۶ - ۱۴۹.

۲. علی یزدی حائری، الزام الناصب، ج ۱، ص ۱۰۸.

۳. سید هاشم بحرانی، اللوامع النورانیة فی أسماء علی و اهل بینه القرآنیة.

۴. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۲۱۰، «بَابُ أَنْ أَهْلَ الذِّكْرِ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ الْخَلْقَ بِسُؤَالِهِمْ هُمْ الْأَئِمَّةُ^ﷺ».

بعضی نقل‌ها هم «عصر» را به دوران و عصر نبی اکرم^ص معنا می‌کنند؛ عصر یعنی زمان نبی - اکرم^ص. اتفاقاً مرحوم علامه طباطبائی (ره) هم همین معنا را انتخاب می‌کنند و می‌فرمایند «وَالْعَصْرِ» یعنی عصر ظهور اسلام، عصر ظهور حق، که آغاز پیدایش و ظهور و غلبه حق بر باطل است.^۱ یعنی زمانی که حق، آرام‌آرام ظاهر شده و سرآغاز غلبه حق بر باطل است.

یک معنای دیگر که در روایات معصومین^ع و در تفاسیر روایی مثل برهان، نورالثقلین و... آمده - مثل نقل مرحوم صدوق (ره) - این است: «عصر یعنی دوره ظهور امام زمان^ع». مرحوم شیخ صدوق (ره) در کتاب کمال الدین که مربوط به امام زمان^ع است، این روایت را نقل کردند که حضرت فرمودند عصر یعنی عصر ظهور امام زمان^ع و دوران ظهور^۲ این را باید معنا کنیم که این چه دورانی است. دوران ظهور، درواقع ذیل خود امام^ع است؛ عصر امام^ع است؛ لذا امام^ع، امام العصر^ع است. این را توضیح می‌دهیم که معنی امام زمان^ع اصلاً همین است. عصر، ذیل خود حضرت است و عصر حضرت، فرع بر حضرت است.

بعضی هم گفته‌اند عصر ناظر به همه دوران‌هاست؛ در بعضی از گرایش‌های علوم اجتماعی، دوران‌هایی را برای زندگی اجتماعی بشر تعریف می‌کنند؛ از عصر حجر، مفرغ، دوره پیدایش چرخ تا عصر فضا و عصر تجدد؛ به تناسب، [دوران‌ها را] دسته‌بندی کرده‌اند. [در این معنای سوم،] عصر یعنی همه این دوران‌ها. یا [در بیان دیگر،] انسان در زندگی خود، دوران‌هایی دارد: یک زمانی به دنیا می‌آید و طفل است؛ دوران دیگری نوجوان و جوان می‌شود؛ بعد کم‌کم دوباره رو به افتادگی می‌رود و به دوران پیری و کهنوت می‌رسد و بعد هم دورانش تمام می‌شود؛ عصر یعنی همه دوران‌های زندگی انسان. پس این هم یک معنای عصر است؛ «وَالْعَصْرِ» یعنی قسم به ادوار زندگی اجتماعی بشر؛ قسم به ادوار زندگی یک انسان.

۱. المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۵؛ عبارت علامه پیشتر گذشت.

۲. «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ (عهما) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ قَالَ ﴿الْعَصْرُ﴾ عَصْرُ خُرُوجِ الْقَائِمِ ﴿، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ يَعْنِي أَعْدَاءَنَا، ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ يَعْنِي بَايَاتِنَا، ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ يَعْنِي بِمُؤَسَّسَةِ الْإِخْوَانِ، ﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ﴾ يَعْنِي بِالْإِمَامَةِ، ﴿وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ يَعْنِي فِي الْفِتْرَةِ؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۶.

حالا این قسم‌ها برای چیست؟ ارتباطش با سوره و با تفسیر سوره چیست؟ آرام آرام این [مطلب] باز می‌شود. به نظر می‌آید که [بهتر است] این عصر را به عصر نبی اکرم^ص و به تبع، به عصر ظهور تفسیر کنیم که ادامه یکدیگر هستند. چون این را مکرر عرض کرده‌ایم که عصر ظهور، عصر تجلی نبی اکرم^ص از مصدر وجود مقدس امام زمان^ع است.

ما الآن در عصر ظهور نیستیم؛ ولی در عصر نبی اکرم^ص هستیم. عصر نبی اکرم^ص یک عصر مستمر تاریخی است که در عصر ظهور، تجلی کامل پیدا می‌کند. همه دوران‌های انبیاء^ص هم، عصر حضرت بوده است. همه خانه‌های انبیاء^ص بیوت نور نبی اکرم^ص هستند.^۱ هم وجود خودشان و هم محیط نبوتشان، محیط نبوت نبی اکرم^ص و ولایت نبی اکرم^ص است؛ بنابراین عصر نبی اکرم(ص) - یعنی دورانی که از نبی اکرم^ص نشأت می‌گیرد - تا عصر ظهور ادامه پیدا می‌کند. در عصر ظهور، حجاب‌ها از این حقیقت نبی اکرم^ص و از دین نبی اکرم^ص و ولایت نبی اکرم^ص کنار می‌رود و آن شمس حقیقت از طریق امام زمان^ع تجلی می‌کند. ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَاها * وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا﴾^۲ عصر ظهور، عصر تجلی شمس نبی اکرم^ص است.^۳ این خورشید

۱. اشاره به آیه شریفه ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾؛ «سوره نور، آیه ۳۶». در روایات اهل بیت^ع در ذیل این آیه، واژه «بیوت» هم به بیوت انبیاء^ص معنا شده و هم به بیوت نبی اکرم^ص: «عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - إِلَى أَنْ قَالَ - فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾ وَهِيَ بُيُوتَاتُ الْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ وَالْحُكَمَاءِ وَأَئِمَّةِ الْهُدَى؛ الكافي، ج ۸، ص ۱۱۹. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾ قَالَ هِيَ بُيُوتُ النَّبِيِّ ع؛ الكافي، ج ۸، ص ۳۳۱.

۲. سوره شمس، آیات ۱ - ۳.

۳. «عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا﴾ قَالَ الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ ع به أَوْضَحَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ قَالَ قُلْتُ ﴿الْقَمَرُ إِذَا تَلَاها﴾ قَالَ ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع تَلَا رَسُولُ اللَّهِ ع وَنَفَثَ بِالْعِلْمِ نَفْثًا قَالَ قُلْتُ ﴿وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ ذَاكَ أئِمَّةُ الْجَوْرِ الَّذِينَ اسْتَبَدُّوا بِالْأَمْرِ دُونَ آلِ الرَّسُولِ ع وَجَلَسُوا مَجْلِسًا كَانَ آلُ الرَّسُولِ أَوْلَى بِهِ مِنْهُمْ فَغَشَّوْا دِينَ اللَّهِ بِالظُّلْمِ وَالْجَوْرِ فَحَكَّى اللَّهُ فَعَلَهُمْ فَقَالَ ﴿وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ قُلْتُ ﴿وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا﴾ قَالَ ذَلِكَ الْإِمَامُ مِنْ ذُرِّيَّةِ فَاطِمَةَ ع (عها) يُسْأَلُ عَنْ دِينِ رَسُولِ اللَّهِ ع فَيُجَلِّيه لِمَنْ سَأَلَهُ فَحَكَّى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَوْلَهُ فَقَالَ ﴿وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا﴾؛ الكافي، ج ۸، ص ۵۰.

و دین ایشان ظهور پیدا می‌کند؛ لذا عصر ظهور، عصر ظهور دین نبی اکرم^ص است. این دین و این آیین بندگی که حضرت آوردند و باید همه زندگی را فرا بگیرد، در دوره ظهور ظاهر می‌شود. همه زندگی بشر، ذیل توحید و بندگی خدای متعال واقع می‌شود و وجهه غالب زندگی بشر، خداپرستی خواهد بود. شیطان‌پرستی و نفس‌پرستی و دنیاپرستی منزوی شده یا ازبین می‌رود.

من گمان می‌کنم این معنی از عصر، که عصر نبی اکرم^ص و عصر ظهور وجود مقدس امام زمان^ع باشد، با سوره مناسب‌تر است. حالا سوره را معنا کنیم و آرام‌آرام پیش برویم تا ببینیم کدام یک از این معانی درست است.

البته ممکن است همه این معانی هم خوب باشد! چون بعضی از محققین علم اصول در باب قرآن معتقدند که استعمال لفظ در اکثر از معنا، در کلام خدای متعال ممکن است؛ یعنی خدای متعال می‌تواند همزمان یک لفظ را در معانی متعدد استعمال کند و قصد فهماندن و تفهیم معانی متعدد را به مخاطب داشته باشد و همه آن معانی را هم همزمان اراده کرده باشد؛ لذا بعید نیست همه این معانی را بتوان به این سوره نسبت داد؛

یعنی [طبق معنای سوم] بگوییم: مراد از عصر، دوران‌های زندگی اجتماعی بشر و یا ادوار عمر یک انسان است و خدای متعال به این ادوار سوگند یاد می‌کند؛ قسم به همه این دوران‌ها که انسان در خسارت است. این دوران‌ها، نه می‌توانند انسان را از خسارت نجات بدهند، نه مبدأ خسارت‌اند. ﴿وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؛ قسم به همه دوران‌ها؛ یعنی این‌طور نیست که امروزه اگر آدم از عصر حجر به عصر فضا وارد شده، از خسارت رها شده باشد؛ این عصرها آدم را نجات نمی‌دهند. این‌طور نیست که بعضی خیال می‌کنند کسی که در عصر سنت بود، خاسر و زیانکار است و کسی که در عصر تجدد بود، خاسر و زیانکار نیست؛ این تغییر عصر از سنت به تجدد، خسارت انسان را جبران نمی‌کند. تغییر عصر از عصر حجر به مفرغ و اینکه بشر بتواند به چرخ دست پیدا کند و حل نیازمندی‌های خود را آسان کند و اصلاً مسیر نیاز و ارضائش را آرام‌آرام تغییر دهد، [نقشی در خسران و عدم خسران انسان ندارد؛] وقتی چرخ پیدا شد زندگی اقتصادی به کلی تغییر کرد و به قول امروزی‌ها به سامان شد و این

بر روی فرهنگ و فکر و روابط اجتماعی اثر گذاشت؛ ولی این طور نیست که ما بگوییم قبل از دوران چرخ، بشر خیلی بدبخت بوده و حالا خیلی خوشبخت شده است؛ یا مثلاً کمی پیشرفته تر از دوران چرخ را [در نظر] بگیرید و بگویید: قبل از انقلاب صنعتی و بعد از انقلاب صنعتی؛ این ها نمی توانند جلوی خسارت انسان را بگیرند.

پس تا اینجا گفتیم: ﴿وَالْعَصْرِ﴾ را یا به معنای دوران نبی اکرم^ص و ادامه او در عصر ظهور ببینیم یا به معنای همه ادوار تاریخی زندگی بشر که هر کدام هم به نحوی مناسب با معنای سوره است. حالا سوگند به عصر - به دوران نبی اکرم^ص یا به ادوار زندگی بشر - که انسان و به طور کلی هر انسانی در حال خسارت است: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؛ فقط یک دسته از این خسارت مستثنی می شوند که چهار صفت دارند. در اینجا یک بار نظر مرحوم علامه بزرگوار طباطبایی (ره) را ذیل این سوره عرض می کنم و دو نظر دیگر را هم ان شاء الله [خواهم گفت].

این «عصر» یک موضوعی است که می شود به آن قسم خورد؛ با اینکه حضرت حق احتیاج به قسم ندارد ولی خیلی وقت ها این قسم را برای تأکید بیان می کند. پیداست امر قابل تأکیدی از طرف خدای متعال است. این کمک می کند به اینکه مراد [از عصر]، نبی اکرم^ص و دوران ایشان و امثال این ها باشد. حضرت حق که به عصر مفرق و حجر و چرخ و بیل و کلنگ قسم نمی خورد! مثلاً بیل به تراکتور تبدیل گردید و دوران جدیدی شروع شد؛ خدا به این دوران قسم بخورد؟! بله، ممکن است برای خیلی ها مهم باشد و دهانشان را پر و خالی کنند و در گرایش های علوم اجتماعی این بحث ها را بگویند؛ ولی [عنا ندارد] خدای متعال به عصر تراکتور قسم بخورد؛ مثلاً آن ها می گویند: ماشین زندگی اجتماعی بشر را خیلی تغییر داده است؛ ولی از منظر قرآن، ممکن است خدای متعال از آن زاویه قسم بخورد که بخواهد بگوید این ها هیچ کدام خسارت انسان را از بین نمی برند؛ ولی این [معنی] هم باز لطیف نیست.

۳-۳. تفسیر «خسر» به خسران از دست دادن فرصت ها و بریدن به مقصد

چرا ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؟ بیان علامه بزرگوار طباطبایی (ره) این است که با نگاه معرفتی قرآن ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؛ چون ظرفیت انسان را [محدود به] ظرفیت شصت یا

هفتاد سال و استعدادهای غریزی نمی‌بینند؛ بلکه انسان یک حیات مستمر و ماندگاری دارد که در عوالم مختلفی ورود می‌کند. عالم طبیعت و دنیا تنها یکی از عوالمی است که به آن آمده؛ در عوالم برتری که باطن این عالم هستند، ورود می‌کند؛ ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾^۱؛ غیر از این ظاهر، یک باطن و عوالمی دارد.

نکته اول اینکه: انسان در همه عوالم و در عوالم متعدد حضور پیدا می‌کند و این حضورش در عوالم متعدد هم نقل و انتقال از یک عالم به عالم دیگری است؛ بنابراین [انسان] از بین رفتنی نیست؛ موجودی است که وقتی خلق شد، در عوالم مختلف سیر می‌کند؛ یک عالمش هم عالم دنیاست.^۲ نکته دوم اینکه: این عالم دنیا هم عالمی است که نسبت به عوالم دیگری که انسان باید در آن‌ها سیر کند، سرنوشت‌ساز است؛ یعنی موقف انسان در این دنیا، جایگاهش را در عوالم دیگر معین می‌کند.^۳ نکته سوم اینکه: انسان در این دنیا یا به حضرت حق و اعمال صالحه مشغول است یا ایمان به حضرت حق نداشته و اعمال صالحه هم ندارد. اگر کافر از این دنیا بیرون رفت، همیشه کافر است و اگر از این دنیا مؤمن بیرون رفت، همیشه مؤمن است؛ پس این دنیاست که ظرف تحصیل ایمان بالله و ظرف تحصیل مقام عبودیت از طریق عمل صالح است؛ لذا اگرچه انسان جاودانه است ولی سرنوشت آن حیات جاودانه، در این شصت یا هفتاد سال معین می‌شود؛ پس سرمایه دوران زندگی انسان، دورانی است که می‌تواند سعادت ابدی را در آن تحصیل کند یا مبدا گرفتار شقاوتی ابدی شود؛ بنابراین ثانیه‌هایش،

۱. سوره روم، آیه ۷.

۲. «وذلك أن كتاب الله يبين أن للإنسان حياة خالدة مؤبدة لا تنقطع بالموت و إنما الموت انتقال من دار إلى دار كما تقدم في تفسير قوله تعالى: ﴿عَلَىٰ أَنْ تُبَدَّلَ أَمْثَالُكُمْ وَتُتَّخَذَ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾»؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۶.

۳. «و يبين أن شطرا من هذه الحياة و هي الحياة الدنيا حياة امتحانية تتعين بها صفه الشطر الأخير الذي هو الحياة الآخرة المؤبدة من سعادة و شقاء قال تعالى: ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ﴾، و قال: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً﴾»؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۶.

سرمایه‌های بزرگ انسان هستند. اگر این سرمایه‌های بزرگی که خدای متعال به انسان داده به مقصد نرسید و به ایمان بالله ختم نشد، طبیعتاً پیداست که این انسان، خاسر است.^۱

۳-۴. برخوردار شدن از همه مراتب ایمان و انجام همه اعمال صالح، راه نجات از خسر

فقط یک گروه در این فرصت بهره بردند؛ آن‌ها که ایمان بالله دارند؛ البته متعلق این ﴿آمَنُوا﴾ حذف شده و نفرموده ﴿آمَنُوا﴾ به چه چیزی. مرحوم علامه می‌فرماید که مقصود، ﴿آمَنُوا بِاللَّهِ﴾ است؛ ولی وقتی ایمان بالله بود، طبیعتاً ایمان به معاد و ایمان به انبیاء^{علیهم‌السلام} هم هست؛ این‌ها همه از شئون توحیدند.^۲

من این مطلب را شاید مکرر عرض کرده‌ام که ما به هیچ چیزی مکلف نیستیم الا به توحید؛ هیچ عهدی نداریم الا توحید؛ همه عهدهای دیگر و ایمان‌های دیگر، فرع بر ایمان به توحید است؛ بنابراین همه ایمان‌های دیگر، اعم از ایمان به کتب، ملائکه، رسل^{علیهم‌السلام} و ... هم ذیل ﴿آمَنُوا بِاللَّهِ﴾ می‌آید؛ لذا آن‌هایی که این ایمان‌ها را ندارند درواقع کافر بالله و منکر توحید هستند، نه اینکه خدا را قبول دارند و موحدند ولی [مثلاً] معاد را قبول ندارند! نمی‌شود کسی موحد باشد ولی معاد را قبول نداشته باشد. اگر او اله است، این اله هم مبدأ است و هم متتها؛

۱. «و یبین أن مقدمیه هذه الحیاء لتلك الحیاء إنما هی بمظاهرها من الاعتقاد و العمل فالاعتقاد الحق و العمل الصالح ملاک السعاده الأخرویة و الکفر و الفسوق ملاک الشقاء فیها قال تعالی: ﴿وَأَنْ لَّیْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ وَ أَنْ سَعِیَّهٖ سَوْفَ یَرَىٰ ثُمَّ یَجْزَاهُ الْجَزَاءُ الْأَوْفَىٰ﴾، و قال: ﴿مَنْ كَفَرَ فَعَلِیْهِ کُفْرُهُ وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنْفُسِیْهِمْ یَمْهَدُونَ﴾، و قال: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِیْهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلِیْهَا﴾، و قد سمی الله تعالی ما سילقاه الإنسان فی الآخرة جزاء و اجرا فی آیات کثیره. و یتبین بذلك کله أن الحیاء رأس مال للإنسان یکسب به ما یعیش به فی حیاته الآخرة فإن اتبع الحق فی العقد و العمل فقد ربحت تجارته و بورک فی مکسبه و أمن الشر فی مستقبله، و إن اتبع الباطل و أعرض عن الإیمان و العمل الصالح فقد خسرت تجارته و حرم الخیر فی عقباه و هو قوله تعالی: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِیْ خُسْرٍ إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۶ و ۳۵۷.

۲. «و المراد بالإیمان الإیمان بالله و من الإیمان بالله الإیمان بجمیع رسله و الإیمان بالیوم الآخر فقد نص تعالی فیمن لم یؤمن ببعض رسله أو بالیوم الآخر إنه غیر مؤمن بالله»؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۷.

﴿إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾^۱ و ﴿إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۲ امکان ندارد این اله، مقصد عالم نباشد و معادی در کار نباشد و ما بازگشت به او نداشته باشیم؛ مگر اینکه کسی خدا را اشتباه تصویر کند.

پس این، معنای خسارت انسان است؛ ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؛ یعنی همه فرصت انسان برای ساختن جهان ابدی خودش، در همین فرصت است؛ بنابراین اگر غفلت کند، هر لحظه‌اش خسارت است. اگر هم بهره‌برداری کند، هر لحظه‌اش بی‌نهایت بهره‌برداری است؛ چون هر لحظه از عمر محدود در مقابل نامتناهی، می‌شود نامتناهی؛ خسارت نامتناهی است. این خسارت نامتناهی، چطور تدارک می‌شود؟ فقط با رسیدن به توحید. کسی که به توحید نرسد و به عمل صالح نرسد و متناسب با بندگی خدای متعال عمل نکند، [خسارت کرده است]. پس اول باید موحد شود و بعد از موحدشدن، همه زندگی خود را متناسب با توحید بچیند. اگر نچیند، این انسان خسارت کرده است؛ پس یک: ﴿آمَنُوا﴾؛ دو: ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾. هم ایمان بالله همه ایمان‌ها را در بر می‌گیرد، هم ایمان بالله باید منتهی به همه اعمال صالحه شود؛ یعنی همه قوای او اعم از: چشم، گوش، قوای حسی تا قوای ذهنی و روحی و سرّ او باید در مسیر بندگی قرار گیرند، همه فعال شوند و همه اعمال صالحه را هم انجام دهد. علامه (ره) می‌فرماید: ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ معنایش این است که حتی کسانی که اهل عمل صالح هستند ولی همه اعمال صالح را به‌جا نمی‌آورند، باز خاسرنند؛ یعنی در عمل صالح کم می‌گذارند؛ پس مؤمنی که در عمل صالح کوتاه می‌آید و کم می‌گذارد هم خاسر است.^۳ فقط یک دسته از خسارت نجات پیدا می‌کنند؛ آن‌ها که به همه ظرفیت، ایمان آوردند و همه اعمال صالحه را هم به‌جا می‌آورند. مابقی، خسارت می‌کنند؛ ولو اینکه به بهشت هم بروند ولی

۱. ﴿صِرَاطَ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾؛ سوره شوری، آیه ۵۳.

۲. ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۱۵۶.

۳. «و ظاهر قوله: ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ التلبس بجميع الأعمال الصالحة فلا يشمل الاستثناء الفساق بترك بعض الصالحات من المؤمنين و لازمه أن يكون الخسر أعم من الخسر في جميع جهات حياته كما في الكافر المعاند للحق المخلد في العذاب، و الخسر في بعض جهات حياته كالمؤمن الفاسق الذي لا يخلد في النار و ينقطع عنه العذاب بشفاعته و نحوها»؛ الميزان، ج ۲۰، ص ۳۵۷.

درجه آن‌ها پایین می‌آید، پس خاسر هستند. به یک معنا فقط نبی اکرم ﴿ و اهل بیت ﴾ هستند که هیچ خسارتی در عالم نکردند؛ چون از مقام بندگی کم نگذاشتند. مابقی همه کم گذاشتند. فقط آن‌ها هستند که [مصدق] ﴿عَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصاً﴾ و ﴿جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ﴾^۱ [هستند و] می‌توان گفت واقعاً حق مجاهده در راه خدا را ادا کردند؛ ما که ادا نکرده‌ایم! پس مرحوم علامه این‌طور معنا می‌کنند.

حالا ممکن است کسی به‌نحو دیگری معنا کند [و بگوید این بیان سخت‌گیرانه است]؛ ولی شاید بتوان از این لطیف‌تر هم معنا کرد؛ یعنی اینکه قرآن می‌خواهد چیز دیگری بگوید و نمی‌خواهد این قدر سختگیری کند. می‌خواهد بگوید: اگر با نبی اکرم ﴿ و اهل بیت ﴾ همراه شوید، اهل نجات هستید و اگر همراه نشدید، اهل خسارت. می‌خواهد یک چیز کلان‌تری بگوید. البته آن [نظر علامه] هم یک احتمال است و بیان ایشان هم بیان دوری نیست که می‌شود به قرآن هم نسبت داد. ظاهراً بعید نیست بگوئیم قرآن می‌فرماید آن‌هایی که همه اعمال صالحه را ندارند [خاسرند]؛ حتی اینکه فرموده ﴿آمَنُوا﴾، شاید می‌خواهد بگوید باید همه مراتب ایمان را هم داشته باشند؛ چون ایمان، مراتبی دارد.^۲ آن‌هایی که همه مراتب ایمان را دارند و همه اعمال صالحه را دارند، اهل بُرد هستند و دیگران، خاسرند. کسی [اگر از ده درجه کمال ایمان] در درجه نهم ایمان هم باشد، باخته است. کسی که در دنیا می‌توانست سلمان و ابوذر باشد [و نشد]، خسارت کرده است.

۱. این دو عبارت در موارد متعددی از زیارت نبی اکرم ﴿ و اهل بیت ﴾ وارد شده، از جمله در زیارت رسول خدا ﴿: «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ الرِّسَالَةَ وَأَدَيْتَ الْأَمَانَةَ وَنَصَحْتَ لَأُمَّتِكَ وَدَعَوْتَ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَعَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصاً حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ»؛ بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۶۹.

۲. «عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْقُرَاطِيسِيِّ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﴿: يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ إِنَّ الْإِيمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ السَّلَامِ يُصْعَدُ مِنْهُ مَرْقَاةً بَعْدَ مَرْقَاةٍ فَلَا يَقُولَنَّ صَاحِبُ الْاِثْنَيْنِ لَصَاحِبِ الْوَاحِدِ لَسْتُ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى الْعَاشِرِ فَلَا تَسْقُطُ مَنْ هُوَ دُونَكَ فَيَسْقُطَكَ مَنْ هُوَ فَوْقَكَ وَإِذَا رَأَيْتَ مَنْ هُوَ أَسْفَلُ مِنْكَ بِدَرَجَةٍ فَارْقَعَهُ إِلَيْكَ بِرِفْقٍ وَ لَا تَحْمِلَنَّ عَلَيْهِ مَا لَا يُطِيقُ فَتَكْسِرَهُ فَإِنَّ مَنْ كَسَرَ مُؤْمِناً فَعَلَيْهِ جَبْرَةٌ»؛ الكافي، ج ۲، ص ۴۵.

من گاهی اشاره کرده‌ام که امام سجاده^ع فرمودند عموی من مقامی در بهشت دارد که همه، حتی همه شهداء به او غبطه می‌خورند.^۱ معنای این فرمایش چیست؟ معنایش این است که حبیب هم وقتی می‌بیند از امام حسین^ع کم استفاده کرده، خسارت کرده است؛ چون می‌شد با امام حسین^ع بالاتر رفت و بیشتر رشد کرد. اگر امام تو اوست، بیش از این می‌توانستی رشد کنی. مثل اینکه اگر شاگرد علامه طباطبایی (ره)، استاد ابتدایی تفسیر شود، خسارت کرده است؛ چون او با داشتن چنین استادی باید یک استاد عالی تفسیر می‌شد؛ وگرنه از این استاد استفاده نکرده است. اگر شاگرد شیخ انصاری (ره) مجتهد جامع شرایط کامل نشود، خسارت کرده است. از این استاد، کسی مثل میرزای شیرازی (ره) استفاده کرده است. شاگردهای دیگر خاسر هستند؛ ولو مجتهد هم شده باشند؛ بعید نیست؛ این هم یک معناست.

۳-۵. تأکید بر تواضع

ایشان بعد از این می‌فرماید ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ شامل تواضعی به حق و تواضعی به صبر هم می‌شود؛ یکی از اعمال صالحه این است که همدیگر را به حق و صبر توصیه کنیم و بیان جداگانه آن به دلیل تأکید بر آن است که در مسیر ربح و سود انسان، این یک عمل خاصی است که اگر نباشد و ما همدیگر را توصیه به حق و صبر نکنیم، به خسارت می‌افتیم. پیداست این یک عمل صالح خاصی است.^۲ این توصیه هم اعم از امر به معروف و نهی از منکر است. یک مصداق آن امر به معروف است؛ چون ممکن است این توصیه، توصیه به مستحباتی باشد که امر به معروف در آنجا واجب نیست یا توصیه به اعتقادات باشد که شاید

۱. «عَنْ ثَابِتِ بْنِ أَبِي صَفِيَّةٍ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ^ع: رَحِمَ اللَّهُ الْعَبَّاسَ يَعْنِي ابْنَ عَلِيٍّ فَلَقَدْ أَثَّرَ وَابْلَى وَ قَدَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ فَأَبْدَلَهُ اللَّهُ بِهِمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ كَمَا جَعَلَ لَجَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ إِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَنْزِلَةً يَغِطُّهُ بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ «الخصال، ج ۱، ص ۶۸.

۲. «ثم التواضعي بالحق من العمل الصالح فذكره بعد العمل الصالح من قبيل ذكر الخاص بعد العام اهتماما بأمره»؛ «الميزان، ج ۲۰، ص ۳۵۷.

آن را هم بعضی امر به معروف ندانند.^۱ این توصیه یک مفهوم اعم دارد؛ حتی توصیه قولی و عملی، همه را در برمی گیرد. ﴿وَتَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَاصُوا بِالصَّبْرِ﴾؛ توصیه به صبر هم دوباره ذیل توصیه به حق است. دوباره تأکید است. کأنه در بین آن حق ها، یکی از مهم ترین حق ها، صبر است.^۲

تواصی بالحق و تواصی بالصبر، ذیل عمل صالح هستند. تواصی بالصبر هم ذیل تواصی بالحق است؛ ولی این ها را جداگانه برای تأکید [فرموده است]. منظورش تأکید ظاهری نبوده است؛ یعنی می خواهد به خصوص نقش خود را در جلوگیری از خسارت انسان بیان کند؛ یعنی ما باید هم اهل ایمان باشیم، هم اهل عمل، هم هوای همدیگر را داشته باشیم. باید دائم همدیگر را به ایمان، عمل صالح و پایداری در راه این ایمان و عمل صالح و سختی هایی که در راه متوجه مؤمنین می شود، [سفارش] کنیم. این سختی ها هم گاهی بلاء است؛ مؤمن، مبتلاء است.^۳ [مبتلاء به] صبر بر طاعت و صبر بر معصیت است. ما باید همه این صبرها را داشته باشیم و همدیگر را دائم به صبر در طاعت با اقسام آن، توصیه کنیم؛ چون بندگی سخت است؛ یعنی صبر بر معصیت و صبر بر ابتلائاتی که در مسیر ایمان و توحید پیش می آید [سخت است]. این یک معنای از سوره بود.

خدای متعال إِنْ شَاءَ اللَّهُ همه ما را بر سفره قرآن متنعم بدارد و در این ماه [که ماه] قرآن است، به برکت قرآن، همه ما هدایت شویم و انوار قرآن به قلب ما ان شاء الله جاری و ساری شود و سرچشمه های حکمت قرآن، از قلب ما بجوشد ان شاء الله.

۱. «والتواصی بالحق أوسع من الأمر بالمعروف والنهي عن المنکر لشموله الاعتقادات و مطلق الترغیب و الحث علی العمل الصالح»؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۷.

۲. «كما أن التواصی بالصبر من التواصی بالحق و ذکره بعده من ذکر الخاص بعد العام اهتماماً بأمره، و يؤكد تکرار ذکر التواصی حیث قال: ﴿وَتَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَاصُوا بِالصَّبْرِ﴾ و لم یقل: و تواصوا بالحق و الصبر»؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۷.

۳. رجوع شود به: الکافی، ج ۲، ص ۲۵۲، «بَابُ شِدَّةِ إِبْتِلَاءِ الْمُؤْمِنِ».



گفتار دوم

رہا پے از خسر با شناخت بازارها و سرمایہ ها

(روی کرد مرحوم عین۔ صاد)

عرض کردیم که این سوره مثل بقیه سور با «بِسْمِ اللَّهِ» شروع می‌شود که اذن دخول به سوره است و بهره‌مندی از سوره با ورود با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است. اولین آیه بعد از «بِسْمِ اللَّهِ»، سوگند و قسم به عصر است؛ «وَالْعَصْرِ». عرض کردیم که معنای لغوی عصر، فشار یا فشردن برای رسیدن به محصولی است؛ مثل اینکه میوه‌ای را فشار می‌دهید تا آب او را تحصیل کنید؛ معنای دومی به نام «زمان» هم دارد؛ استعمال آن در زمان و «دهر» هم به‌مناسبت همان معنای اول است که بعضی محققین مثل علامه مصطفوی (ره) این‌طور فرموده بودند؛^۱ یکی از مصادیقی هم که برای عصر گفته شده بود، توجه به دوران‌های مختلف تاریخ اجتماعی بشر یا دوران‌های مختلف عمر انسان از طفولیت تا پیری است؛ مقصود [دیگر از عصر]، دوران ظهور اسلام و ظهور نبی اکرم^ص می‌باشد که سرآغازی در زندگی تاریخی بشر است؛ طبق بعضی روایات هم مقصود، دوران ظهور حضرت است که دوره شکوفایی و تحقق توحید در عالم است؛ مصادیق دیگری هم برای این عصر گفته‌اند.

۱. ادامه بیان علامه طباطبائی (ره) در تفسیر سوره عصر (رویکرد اول)

به نظر علامه بزرگوار طباطبائی (ره) اشاره کردیم؛^۲ ایشان عصر را به معنای دوران نبی اکرم^ص و دوران ظهور و تجلی اسلام و دوران آغاز غلبه حق و ظهور غلبه حق بر باطل می‌دانند که در دوره امام زمان^ع به انجام می‌رسد. خدای متعال به این دوران سوگند خورده است؛ البته

۱. بحث لغوی «عصر» در جلسه نخست گذشت. برای مطالعه بیشتر، رجوع شود به: *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، ج ۸، ص ۱۴۶ - ۱۴۹.

۲. رویکرد مرحوم علامه در جلسه نخست بیان شد. برای مطالعه بیشتر، رجوع شود به: *المیزان*، ج ۲۰، ص ۳۵۵ - ۳۵۷.

ربط این سوگند با ادامه تفسیرشان را خیلی بیان نکرده‌اند؛ لذا من هم چیزی عرض نمی‌کنم. بعد فرمودند: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؛ همه انسان‌ها در خسارت‌اند؛ به جز دسته‌ای که چهار صفت دارند: «آمَنُوا»، «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»، «تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ» و «تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ».

۱-۱. منشأ خسران و چگونگی رهایی از خسارت

علت خسارت آن‌ها را هم این‌طور بیان کردند که ما ابدی هستیم و این‌طور نیست که عمر ما شصت سال باشد و استعداد ما هم فقط در حد غرایز [باشد بلکه] ما استعدادهای نامتناهی داریم و عوالمی را طی می‌کنیم و می‌مانیم؛ ولی این عالم دنیا، عالم ویژه‌ای است که سرنوشت آن بی‌نهایت، در این مدت کوتاه درست می‌شود. وقتی این دو معین شد، اگر کسی در این فرصت کوتاه به خدای متعال رسید و به حضرت حق و به لوازم این ایمان - که ایمان به آخرت و ایمان به نبوت و انبیاء^{علیهم‌السلام} و کتب و ملائکه است - ایمان آورد و بعد به تبع این ایمان، اعمالش را با بندگی خدای متعال و توحید متناسب کرد - که عمل صالح، عمل متناسب با همان ایمان و توحید است - و همه اعمال صالح را انجام داد و هیچ عملی را فروگذار نکرد، [آنگاه] این انسان، انسانِ رابح است؛ مابقی، یا خسارتِ کفر دارند و اصلاً به ایمان نرسیده‌اند یا اگر وارد وادی ایمان شدند، خسارتِ نوعی فسق و نوعی تنبلی و نوعی کم‌گذاشتن از عمل را دارند. آن‌هایی که ایمان کامل دارند و همه اعمال صالحه را انجام می‌دهند، نه خسارتِ کفر دارند و نه خسارتِ فسق و ضعف در ایمان.

۱-۲. «تواص» مرحله اتمام به گسترش سلطه حق و رهایی همه انسان‌ها از خسر

تناسب آن [سیر] با دو جمله بعد - یعنی «تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ» و «تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» - چیست؟ یکی اینکه می‌فرمایند: تواصی به حق و صبر هم از مصادیق همان «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» است؛ این‌ها هم عمل صالح هستند؛ ولی تأکید بر این دو، به دلیل نقش خاصشان در نجات انسان از خسارت است.^۱

۱. تا این بخش از تفسیر مرحوم علامه در جلسه نخست بیان شد. برای مطالعه بیشتر، رجوع شود به:

بعد نکته‌ای را توضیح می‌دهند که چرا این دو به‌خصوص ذکر شده‌اند؛^۱ می‌فرمایند آن کسانی که به مرحله‌ای می‌رسند که ایمان می‌آورند و همه اعمال صالحه را انجام می‌دهند، درواقع در مرحله شرح صدر برای اسلام هستند. شرح صدر لاسلام همان مرحله‌ای است که خدای متعال به انسان نورانیته داده، قلبش آماده شده و حقیقت اسلام را پذیرفته است. کسی که حقیقت اسلام را می‌پذیرد، هم ایمان کامل دارد و هم همه اعمال صالحه را دارد؛ مقام تسلیم محض و مقام سلم اسلام است، آن هم اسلام کامل، نه مرتبه اول اسلام.

لذا این آدمی که همه ایمان و عمل صالح را دارد، همان آدمی است که به تعبیر قرآن ﴿شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ﴾؛^۲ کسی که در این مقام است، شرح صدر پیدا کرده، حقیقت اسلام در قلبش ظهور کرده، مقام بندگی کامل و مقام تسلیم محض دارد، به نکته‌ای می‌رسد که به تعبیر خود مرحوم علامه (ره)، اهتمام خاص به ظهور و گسترش سلطنت حق پیدا می‌کند. او دیگر ایمان را فقط برای خودش نمی‌خواهد. ممکن است کسی که ایمانش کامل نیست، فقط دنبال ایمان خودش باشد؛ انبیاء^{علیهم‌السلام} هیچ‌وقت به ایمان خودشان قانع نیستند و می‌خواهند همه را همراه کنند. نمی‌خواهند احدی رنج شرک ببرد؛ نمی‌خواهند احدی خاسر باشد؛ می‌خواهند همه رابح باشند.

علامه (ره) می‌گویند کسی که به مرحله کمال ایمان و عمل صالح رسیده - که ﴿آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ یعنی همین؛ دلیل اینکه مطلق آمده، این است که می‌خواهد بگوید همه مراتب ایمان و همه عمل صالح - و ایمانش کامل شده و همه اعمال صالحه را دارد و قلب و فکر و جوارحش عمل صالح انجام می‌دهند و [از عمل صالح] فروگذار نمی‌کند، [چنین کسی]

۱. «و على الجملة ذكر توصيهم بالحق و بالصبر بعد ذكر تلبسهم بالإيمان و العمل الصالح للإشارة إلى حياة قلوبهم و انشراح صدورهم للإسلام لله فلهم اهتمام خاص و اعتناء تام بظهور سلطان الحق و انبساطه على الناس حتى يتبع و يدوم اتباعه قال تعالى: ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾»؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۷.

۲. ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾؛ سوره زمر، آیه ۲۲.

در مقام شرح صدر للاسلام است؛ مقام تسلیم محض دارد و به شرح صدر رسیده، دیگر به ایمان خودش قانع نیست و دنبال این است که این حقیقت و سلطنت الهی بسط پیدا کند، همه بنده شوند، همه رابح شوند و هیچ کسی خاسر نباشد.

در دعای ابوحزمه به خدا عرضه می‌داریم: «إِنْ أَدْخَلْتَنِي النَّارَ فَبِيْ ذَٰلِكَ سُرُورٌ عَدُوِّكَ»؛ خدایا! اگر من را به جهنم ببری، دشمنی که شیطان است خوشحال می‌شود. «وَإِنْ أَدْخَلْتَنِي الْجَنَّةَ فَبِيْ ذَٰلِكَ سُرُورٌ نَّبِيِّكَ»؛ هر یک نفر که بهشت ببری، قلب پیغمبرت را شاد کرده‌ای؛ یعنی خوشحالی نبی اکرم^ص در این است. [حضرت^ص] در این مرحله است که با هدایت آدم‌ها خوشحال می‌شود؛ یک آدم را بیاورد، خوشحال می‌شود و یک آدم ازدست برود، غصه می‌خورد؛ «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ»^۱.

علامه (ره) می‌خواهند بگویند کسی که در مرحله آن کمال ایمان و عمل صالح است، اهل تواضع به حق و صبر می‌شود. این‌طور نیست که به ایمان خودش قانع باشد. می‌خواهد همه را در راه بیاورد؛ لذا دائماً آدم‌هایی که در این مقام هستند، به هم توصیه می‌کنند. این، بیان نورانی ایشان است و جای بحث هم دارد. ولی فی الجمله بیان لطیفی است. شاید هم بتوان این معنا را به‌عنوان یکی از معانی سوره به قرآن نسبت دهیم.

۲. اختار و بیان مرحوم عین‌صادر تفسیر—سوره عصر (رویکرد دوم)

یک معنای دیگر که بعضی از اساتید - رحمت خدا بر ایشان باد - بیان کرده‌اند^۲ این است که مقصود از عصر، ادوار زندگی انسان یا زندگی اجتماعی بشر است. عصرهای مختلفی اعم از دوران ساده‌ترین زندگی تا دوران پیچیدگی زندگی و دوران تجدد و عصر فضا و امثال این‌ها؛ همه ادوار زندگی بشر از طفولیت که ناتوان است، تا دوره جوانی و پیری که دوباره ناتوان می‌شود؛ سوگند به همه این اعصار. غرض از این قسم‌ها [براساس این

۱. سوره توبه، آیه ۱۲۸.

۲. رجوع شود به: علی صفائی حائری، تطهیر با جاری قرآن، ج ۲، ص ۲۲۵-۲۲۸.

نگرش] چیست؟ می‌خواهد توضیح دهد که انسان، خاسر است؛ می‌خواهد بفرماید این عصرها، هیچ کدام مقصر نیستند. تقصیر خسارت من، مربوط به دوران‌ها نیست؛ کمااینکه ربح من هم به دوران‌ها مربوط نمی‌شود. ربح و خسارت انسان، مربوط به ایمان و عمل صالح است.

پس طبق این معنا، سوگند به عصر، یعنی سوگند به همه ادوار تاریخ اجتماعی بشر از دوران زندگی ساده‌اش که عصر حجر بوده تا عصر فضا و از طفولیتش که ناتوان است تا جوانی و پیری‌اش، که ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؛ قسم به همه این دوران‌ها که انسان در خسارت است و این دوران‌های مختلف زندگی، نه خسارت‌زا هستند و نه خسارت انسان را از بین می‌برند. اگر عصر حجر به عصر فضا تبدیل شود، خسارت انسان تدارک نمی‌شود. آدمی که خودش را باخت، اینکه در چه دورانی باشد، او را تأمین نمی‌کند. این مقدمه سوره است.

۲-۱. ضرورت شناخت بازارها و سرمایه‌ها برای رهایی از خسارت

پس قسم به این دوران‌ها که همه انسان‌ها در خسارت هستند؛ به جز آن‌هایی که اهل ایمان و عمل صالح و تواصی به حق و تواصی به صبر هستند. چرا [هرکسی] غیر از این‌ها خاسر است؟ بیان ایشان این است که ما در دنیا مجبور به تجارت هستیم؛ سرمایه‌ای داریم و این سرمایه‌ها را هم به تجارت می‌گذاریم و دادوستد می‌کنیم؛ چیزی می‌دهیم و چیزی می‌گیریم. همین نکته را با تعبیر دیگری در آثارشان دارند^۱ که ما ناچار از اتخاذ محبوب هستیم؛ ما مجبور به عشق هستیم؛ مجبور به محبت هستیم و در انتخاب محبوب‌هایی که به آن‌ها دل می‌بندیم و سرمایه به پایشان می‌ریزیم و در برابرشان خشوع و خضوع می‌کنیم، مختار هستیم؛ وگرنه [ما] در اصل دل‌بستن و پرستش و عبادت و خشوع و عشق و دلدادگی، رها نیستیم؛ ما ناچاریم؛ پس ناچاریم از تجارت، ناچاریم از دلدادگی و عشق؛ قلبمان را می‌دهیم، چشمانمان را می‌دهیم، گوشمان را می‌دهیم، سرمایه‌هایمان را می‌دهیم؛ منتهی ما باید دو چیز را بفهمیم و [بشناسیم]: یکی سرمایه‌هایی که داریم و یکی بازارهایی

۱. رجوع شود به: همو، رشد: تفسیر سوره والعصر.

که در آن بازارها به تجارت می‌پردازیم؛ به‌تعبیردیگر سرمایه‌هایمان و معبودهایمان را باید مقایسه کنیم. اول باید بشناسیم، بعد باید مقایسه کنیم.

بنابراین ما به فضای خلوتی نیاز داریم که تفکر کنیم و [باید] در این تفکر، هم بفهمیم چه داریم و هم بفهمیم چه بازارهایی هست که می‌توانیم در آن‌ها دادوستد کنیم. این قلب را به چه کسانی می‌شود داد؟ می‌شود به دنیا داد؛ می‌شود به تعریف و تکذیب دیگران دلخوش بود؛ می‌شود با وسوسه‌های شیطان در دنیا گذراند که معبودت دنیا باشد و جلوه‌هایش؛ نفسِ خودت باشد؛ یعنی می‌شود خودت و نفس خودت را پیش روی خودت، اله خودت قرار دهی؛ ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾.^۱ می‌توان شیطان را اله خود قرار داد؛ ﴿لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾؛^۲ به وسوسه‌های او گوش داد، فرمان او را برد، از تزئین و اغوای او تبعیت کرد.

البته فهم این‌ها، تأمل و فکر و مطالعه و ... [می‌خواهد ولی] فقط هم تأمل و فکر نیست؛ بلکه هدایت‌های انبیاء^{علیهم‌السلام} هم هست. باید آن هدایت‌ها را ببینی، بشنوی و فکر کنی؛ خلوتی می‌خواهی؛ بعد باید ترازویی بگذاری که این‌ها را در ترازو، سبک‌سنگین کنی. خدای متعال هم بستر این فهم را به انسان داده است. به انسان، قوه تفکر داده است که آقایان گاهی از آن به عقل نظری و حس تعبیر می‌کنند؛ می‌تواند بفهمد، مطالعه کند. مهم‌تر از این‌ها، انبیاء^{علیهم‌السلام} را فرستاده که می‌آیند به آدم می‌گویند. اگر نمی‌گفتند، آدم می‌توانست به خدا بگوید: خدایا؟! تو که نگفتی! بنابراین انبیاء^{علیهم‌السلام} هستند، فکر ما هست، قوای حسی ما هست؛ می‌توانیم بفهمیم چه داریم؛ [می‌توانیم] دارایی‌های خودمان را بفهمیم.

ممکن است کسی اینجا در ارزیابی دارایی‌های خود به اشتباه بیفتد؛ یعنی خیال کند چیزی جز غریزه و لذت و شصت سال و هفتاد سال [عمر] ندارد. خلاصه [خیال کند] یک دهانی است که به روده متصل می‌شود و والسلام؛ یک ماده پیچیده‌شده است و یک روزی هم ایزوله

۱. ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَغَلَّبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾؛ سوره جاثیه، آیه ۲۳.

۲. سوره یس، آیه ۶۰.

می‌شود. ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾.^۱ اولین خسارت انسان این است که خود را کوچک ببیند؛ سرمایه‌های خود را نبیند.

۲-۲. ضرورت «القاء-سمع» و «-نجش» برآشناخت با زارها و سرمایه‌ها

[پس اولین قدم برای رهایی از خسارت این است که انسان سرمایه‌هایش را بشناسد و خود را نامتناهی بداند]. چطور می‌توان به این [شناخت] رسید؟ خود این یک بحثی است! ما از کجا بفهمیم چه داریم؟ این، فکر می‌خواهد، خلوت می‌خواهد، مطالعه می‌خواهد، شنیدن خوب می‌خواهد، القاء سمع می‌خواهد.^۲ انسان تا القاء سمع نکند - القاء سمع غیر این است که به گوش انسان بخورد - و حرف‌های انبیاء علیهم‌السلام را نشنود، نمی‌تواند واقعاً بفهمد چه جهان‌هایی پیش روی اوست و چه امکاناتی دارد و خود را فقط در حد دهان و روده‌اش می‌بیند. اصلاً ظلمی که همه پرچم‌داران تمدن مادی به بشر کردند، همین است؛ چشم آدم را کور و زیر پایش فرش زربفت پهن کردند؛ دیگر چه فایده‌ای دارد؟! فضا را تاریک و ظلمانی کردند و آدم را هم کور کردند؛ حالا هرچه هم به او بدهید، در این فضا به دردش نمی‌خورد. انبیاء علیهم‌السلام می‌آیند چشم انسان را باز کنند؛ خودشان مثل خورشید می‌تابند تا چشم‌ها را باز کنند. آن وقت انسان حجب نور را هم پشت سر می‌گذارد؛ «وَأَنُرِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ»؛^۳ [چنین انسانی] دیگر به بهشت هم قانع نیست؛ بهشت، حجاب نور است؛ به بالاتر از بهشت هم قانع نیست، تا جایی که به معدن عظمت وصل شود.

پس مسئله اول، شناخت سرمایه‌هاست. شناخت سرمایه‌ها، فکر می‌خواهد. فقط هم فکر نیست. خدای متعال به ما فقط فکر و حس نداده که مطالعه کنیم؛ هدایت‌ها هم هست. گوش - کردن خوب و القاء سمع خیلی مهم است؛ انسان [باید] قرآن را القاء سمع کند. اگر القاء سمع

۱. ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾؛ سوره جاثیه، آیه ۲۴.

۲. ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾؛ سوره ق، آیه ۳۷.

۳. مناجات شعبانیه

کردی، می‌فهمی خدا چه می‌گوید. القاء سمع یعنی با دل و جان گوش کردن، منتظر بودن، مشتاق بودن، دنبال حرف گشتن، از سر سیری بر سر سفره قرآن ننشستن. آدمی که پُر خورده و احساس سیری می‌کند، بهترین سفره را هم برایش بیندازید، کمترین رغبتی نخواهد داشت. [حالا] من نمی‌خواهم بگویم مسیر از کجا آغاز می‌شود [و این احساس نیاز چطور پیدا می‌شود]؛ ولی خلوتی می‌خواهد، فکری می‌خواهد، مطالعه‌ای می‌خواهد، القاء سمعی می‌خواهد.

مسئله دوم، مقایسه بازارهاست. اگر به ما ابزار مقایسه نداده باشند، ممکن است آدم نفهمد که کدام خوب است و کدام بد. اینجا [نوبت] عقل است. در تعبیر قرآن، تعقل است؛ گمانم این است که مقصود، همان عقل عملی انسان است که ترازوست، می‌سنجد، سبک‌سنگین می‌کند. این را در ارزش‌هایی که انبیاء ﷺ آوردند، ضرب کنید. این دو که با هم ضمیمه شوند، این ترازو فعال می‌شود و می‌تواند وزن کند و نشان دهد که کدام سنگین‌تر است و کدام سبک‌تر.

پس یک: به آدم می‌گویند سرمایه‌هایش چیست؟ [دو: اگر] سرمایه‌ات را شناختی، بازارها را هم شناختی؟ [آیا] مشتری تو دنیا و آدم‌ها هستند که تو را می‌خرند و تعریف و تکذیبشان، و کف و سوتشان تو را می‌برد؟ کسی یک عمر ورزش می‌کند که دستش را بالا ببرند؛ مزدش همان دست‌بالا بردن و سوت‌هاست و بعد هم هیچ؛ و بعد هم هیچ! تعارف نداریم. کسی برای سوت و کف کار کرده و به سوت و کف‌ها هم رسیده و بعد هم هیچ؛ و بعد هم هیچ! دنبال تعریف‌ها بودی، نفر اول کنکور شدی، امتیازت را گرفتی، عکست را هم زدند، نامت را هم اعلام کردند؟ ثم ماذا؟ دیگر هیچ.

[پس] می‌توان با آدم‌ها و با دنیا معامله کرد؛ شصت سال، هفتاد سال، پول داشته باشی، کاخ داشته باشی، بخوری، مدیر شوی، پشت میز باشی و ریاست داشته باشی. می‌توان با شیطان معامله کرد. خدای متعال هم به شیطان امکاناتی داده که انسان را اشباع می‌کند. انسان‌های شیطانی به بهجت نمی‌رسند ولی بالاخره شیطان تزیین و اغواء می‌کند؛ عرش و فرشی دارد؛ لذت‌هایی ایجاد می‌کند. شیطان در مسیر لذت‌های شیطانی حضور دارد؛ به‌همین دلیل است که

[این لذت‌ها] نجس است. [از طرف دیگر] می‌توان با خدای متعال معامله کرد. حالا این بازارها را باید مقایسه کرد. در این مقایسه هم «عقل عمل» انسان وسط می‌آید. خدای متعال و انبیاء ﷺ می‌آیند و برای آدم توضیح می‌دهند. این‌ها که صدایشان می‌زنید، این دوست، این رفیق، این‌ها نه می‌شنوند، نه شما را دوست دارند و نه مجیب هستند.

قرآن مقایسه می‌کند. سراسر قرآن پر است از این آلهه ما، خداهای ما، بت‌های ما؛ [از] آن-هایی که برایشان دعوا می‌کنیم، صلح می‌کنیم، جنگ جهانی راه می‌اندازیم، چهل میلیون آدم می‌کشیم و کشته می‌دهیم. جنگ این تمدن‌ها بر سر همین چیزها بوده است، برای خدا که نمی‌جنگیدند؛ آلهه‌ای [داریم] که بر سر آن می‌جنگیم و می‌کشیم و کشته می‌دهیم و صلح می‌کنیم. از دوران بچگی که بر سر تیله با هم می‌جنگیدیم تا دوران بزرگسالی که بر سر ماشین می‌جنگیم و تا ابرقدرت‌ها که بر سر وسعت زمین با هم می‌جنگند؛ قرآن می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْلُبْهُمْ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ﴾^۱؛ خوب ببینید و گوش دهید! این‌هایی که صدایشان می‌زنید اگر همه با هم جمع شوند، نمی‌توانند یک پشه خلق کنند. می‌خواهید خبری برای شما خلق کنند؟! لذتی به شما بدهند؟! این‌ها که خالق نیستند. می‌خواهید خطری را از شما دور کنند؟! [همین‌طور] اگر پشه‌ای چیزی از آن‌ها بگیرد [نمی-توانند آن را پس بگیرند]؛ ﴿ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ﴾. از آن طرف هم می‌فرماید: ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾^۲؛ آیا خدا کفایت نمی‌کند؟ شما دنبال دیگران هستید؟! ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾^۳. این مقایسه‌های قرآن است. می‌گوید

۱. سوره حج، آیه ۷۳.

۲. ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾؛ سوره زمر، آیه ۳۶.

۳. سوره طلاق، آیه ۳.

آلهه شما نمی شنوند؛ ﴿هُوَ السَّمِيعُ﴾^۱ می شنود و اجابت هم می کند،^۲ ولی آن ها ﴿هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ﴾^۳ [نمی شنوند و] اگر بشنوند، اجابت نمی کنند.^۴ مقایسه های قرآن را ببینید.

[پس برای شناخت سرمایه ها و مقایسه بازارها]، هم دانش می خواهیم، هم عقل نظری می خواهیم، هم عقل عملی می خواهیم و هم هدایت های انبیاء^{علیهم السلام}. عمده اش همین هدایت انبیاء^{علیهم السلام} است که می آید و این عقل را فعال می کند؛ وگرنه آدم نمی داند خدا چه می دهد، چه می گیرد و چه می خواهد. خدا امکاناتی را با محبت به تو داده، بعد می گوید به من قرض بده تا برای تو زیادش کنم.^۵ ولی دیگران می خواهند امکاناتی را هم که خدا به تو داده از تو بگیرند؛ از اینکه به آنها توجه کنی لذت می برند و ابتهاج نفس پیدا می کنند و از اینکه به آنها دل ببندی ارتزاق می کنند. انبیاء^{علیهم السلام} این طور نیستند. انبیاء^{علیهم السلام} دل به خدا بستند و می خواهند همه را به خدا متصل کنند.

بعد از مقایسه این بازارها آدم می فهمد که دنیا جلوه ها و زینت ها و لذت ها و شهواتی دارد ولی آن طرفش هم ناکجا آباد و هلاکت و جهنم است. [از طرف دیگر] خدای متعال هم در این دنیا بهشتی دارد که از همین دنیا شروع می شود تا عالم آخرت؛ البته امتحانات و سختی هایی هست. آدم می تواند [این بهشت خدا را] انتخاب کند. اگر انتخاب کردی، عشق و محبت

۱. ﴿وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾؛ سوره غافر، آیه ۲۰.

۲. ﴿وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوَبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ﴾؛ سوره هود، آیه ۶۱.

۳. ﴿قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُ لَهَا عَافِينَ * قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ * أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ﴾؛ سوره شعراء، آیه ۷۱ - ۷۳.

۴. ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۱۹۴.

۵. ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَفْرِضُ اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقِضُ وَ يَبْصُطُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۴۵.

می آید و ایمان حاصل می شود. اگر انتخاب نکردی و ترازو کردی و دیدی خدا بهتر است ولی [گفتی] این [دنیا] نقد است، لحظه ای برای تو کم نمی گذارد.

البته این هم یک قضاوت بسیار باطلی است؛ چون نقدتر از خدا در عالم وجود نداریم؛ ﴿سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾^۱ است. هیچ مادری نیمه شب بیدار نمی شود جز اینکه مزدش را نقد می گیرد؛ غیر از مزد آخرتی اش؛ نقد نقد. مادری که به بچه اش کمک می کند، خدا مزدش را به او می دهد؛ چون سرباز خداست؛ [مزدش همان] لذتی [است] که می برد؛ خدا مزدش را نقد و بیشتر به او می دهد؛ ولی اگر برای خدا کار کند، مزد آخرتی اش هم سر جای خود محفوظ است. دیگران، نه نقد به شما چیزی می دهند، نه نسیه. حتی آدم معصیت [هم که] می کند، از معصیت لذت می برد؛ خیال می کند این معصیت به او لذت می دهد! درحالی که در دعای ابوحمزه خوانده اید: «بَلْ كَيْفَ يَضِيقُ عَلَى الْمُذْنِبِينَ مَا وَسِعَهُمْ مِنْ رَحْمَتِكَ»؛ این رحمت توست که گناهکار را هم در بر گرفته است؛ اگر لذت می برد، [از] رحمت رحمانی توست؛ تو می گویی بگذار محروم می شوم؛ از این راه بد آمده ولی باز هم محروم می شوی و لذتی به او می دهی؛ وگرنه امکانات، چیزی ندارند که به ما بدهند.

این، مقایسه های خداست. بعد از همه این مقایسه ها، آزادی در انتخاب [مطرح می شود]. خدای متعال تو را مجبور نکرده که او را بپرستی. این [آزادی]، تکوینی است. باطناً اصلاً [هیچ] جبری نیست. خدای متعال توحید را [به شکل] جبری به کسی نمی دهد. ولایت را هم جبری به کسی نمی دهد. این اختیاری است؛ این گوهر است؛ باید خودت بخواهی تا به تو بدهند؛ نخواهی، اگر به زور هم به تو بدهند، نمی توانی نگه بداری. به اندازه ای که تحمل داری، به تو می دهند. اگر عبد مُمتحن شدی، به تو می دهند؛ ولی اگر امتحان پس ندادی، به تو نمی دهند.

پس بعد از سبک سنگین کردن ها، انتخاب است؛ [اگر] انتخاب کردی، ایمان می آید. [بر] این ایمان، هر چه بیشتر شکر کنی، ایمانت مُستزاد می شود؛ ﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى﴾^۲ اگر

۱. ﴿لَيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾؛ سوره ابراهیم، آیه ۵۱.

۲. ﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ﴾؛ سوره محمد، آیه ۱۷.

کفران کنی، باز هم درجه ایمانت کم می‌شود. این انتخاب دائمی است؛ نه اینکه اگر یک بار انتخاب کردی، کار تمام شود. دائم در این بازار، مشغول هستی. ممکن است انسان تا آخرین لحظه دنیا هم بازارش را عوض کند؛ یعنی ممکن است تا لحظه رفتن با خدا معامله کند ولی در لحظه رفتن، خدا را بگذارد و دنیا را بگیرد.

[البته] ما در این دنیا، مجبور به عشق‌ورزی هستیم، مجبور به تجارت هستیم؛ باید بازارها را بشناسیم و در این بازارها انتخاب و تجارت کنیم. ما مجبور به عشق و دل‌دادن هستیم. باید بشناسیم و انتخاب کنیم و دل بدهیم. همه هم در این عالم، این کار را می‌کنند؛ ولی بعضی دنیا را معبود خود می‌گیرند، بعضی نفس را، بعضی شیطان را، بعضی هم حضرت حق را و بعضی هم شاید معبودهای دیگر را. [البته] خدای متعال در قدم اول به همه می‌فهماند و نمی‌گذارد شیطان در فهم اولیه مانع شود. اگر راه حق را انتخاب کردی یک قدم جلو می‌روی. ایمان از اینجا شروع می‌شود و محبت خدا می‌آید. از آثار ایمان، حب است؛ ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾^۱ آرام‌آرام محبت خدا می‌آید. اگر دنیا را انتخاب کردی، حب الدنیا می‌آید؛ حب النفس و حب الشهوات می‌آید؛

پس در این بازارها، اول فکر و تأمل و القاء سمع [پیش روی ماست] و بعد، سنجش و تعقل و مقایسه‌کردن [این بازارها با هم]. در اینجا انبیاء^{علیهم‌السلام} کمک ما هستند و آدم را به سر حدی که می‌تواند انتخاب کند، می‌رسانند. حالا خودش انتخاب می‌کند؛ اگر بد انتخاب کرد، ممکن است بعد از آن، شیطان سدّ فهمش شود و نگذارد درست بفهمد و ترازویش را عوض کند. شیطان در ترازوی او دست می‌برد، در سبک‌سنگین کردن [او دست می‌برد] و او دنیا را سنگین‌تر می‌بیند. این مربوط به بعد از اختیار است. آدم اول خوب می‌فهمد که دنیا این است. واقعاً همه هم می‌فهمند دنیا چیزی ندارد؛ اگر به همه آن‌ها هم که - العیاذ بالله - منکر خدا هستند بگویند که دنیا چیست، می‌دانند که هیچ است؛ به پوچی می‌رسند؛ خود را به بی‌خیالی می‌زنند؛ و گرنه همه نیهیلیست می‌شوند. برای آن‌هایی که خدا را منکرند، ته خط همین جاست.

۱. ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ﴾؛ سوره بقره، آیه ۱۶۵.

برای کسانی که منکر خدا هستند بهترین کار، خودکشی است تا خودشان را از این درد و رنج‌ها خلاص کنند.

اگر درست انتخاب کردی، محبت خدا می‌آید. خدای متعال در این مسیر دائم تو را پیش می‌برد؛ هرچه بیشتر شکر کردی، ایمانت با شکر افزوده می‌شود و با کفر کم می‌شود. استزاده ایمان، با شکر و کفر است: ﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى﴾؛^۱ ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾^۲ دائماً در این مسیر، هرچه بیشتر شکر ایمان کنید، ایمانتان افزون می‌شود.

۳-۲. خسارت‌ها نتیجه انتخاب غیر خدا در بازارها و از دست دادن سرمایه‌ها

پس در این بازارها اگر انسان غیر حضرت حق را انتخاب کند، روی منطق قرآن خاسر است. پس خاسریم؛ چرا؟ چون هرچه دادیم، هیچ نگرفتیم؛ دیگران، هیچ چیزی ندارند که به ما بدهند. قرآن می‌فرماید اگر داشتید، باز هم نمی‌دادید؛ نه [تنها] اینکه ندارید، بلکه اگر داشتید هم نمی‌دادید. تعبیر قرآن این است: ﴿قُلْ لَوْ أَنَّكُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا﴾^۳ خزائن بی‌انتهای خدا حد ندارد، بی‌متهاست، تمام نمی‌شود؛ اگر زیر دست شما بود، به احدی نمی‌دادید، چون بخیل هستید. دیگران ندارند؛ اگر هم داشتند، نمی‌دادند، چون فقیرند. فقیر، پول‌هایش را می‌خواهد. خدای متعال است که غنی است و خزائن نامتناهی دارد؛ «وَلَا تَزِيدُهُ كَثْرَةُ الْعَطَاءِ إِلَّا جُودًا»؛ هرچه بیشتر می‌دهد، جودش بیشتر می‌شود؛ صفت فعل است. [این عبارت در] دعای افتتاح است که از دعا‌های لطیف است.

پس اگر کسی در این بازارها طرف غیر خدا را انتخاب کرد، دائم خاسر است؛ یعنی سرمایه می‌دهد ولی هیچ نمی‌گیرد؛ البته از نظر منطق کسانی که انسان را چیزی جز دست و دهان و

۱. سوره محمد، آیه ۱۷.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۷.

۳. سوره اسراء، آیه ۱۰۰.

روده و یک ماده پیچیده شده نمی دانند، این طور نیست؛ بنابراین خسارت انسان، مشروط به چند امر است که باید آن را توضیح بدهیم؛ این ها در فرهنگ قرآن هست:

اول اینکه سرمایه انسان بیش از دنیا است؛ دوم اینکه بازارهای انسان، منحصر به دنیا و شیطان و نفس نیستند؛ انسان، یک خریدار دیگر هم دارد که پیغمبرها را فرستاده و ما را دعوت کرده و صدا زده است؛ ﴿دَاعِياً إِلَى اللَّهِ﴾^۱. این شهر ضیافت [است]؛ «شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَافَةِ اللَّهِ»^۲. گاهی ما حرفی می زنیم [و تعارفی می کنیم]؛ یک دفعه هم شاید گرفت! مثلاً یک دعوتی [می کنیم که] دعوت ظاهری است! ولی خدای متعال این طور نیست که دعوت ظاهری کند. می گویند: دعوت آمدونیامد دارد. خیر؛ دعوت خدای متعال دعوت ظاهری نیست که آمدونیامد داشته باشد؛ واقعاً دعوت حقیقی می کند. بهترین پیغمبرها را برای دعوت فرستاده است؛ ﴿دَاعِياً إِلَى اللَّهِ﴾؛ پس ما یک خریدار دیگر هم داریم. [باید] این خریدار را بشناسیم.

سوم اینکه قدرت انتخاب هم داریم. اگر سرمایه نداشتیم، اگر بازارها نبودند و اگر قدرت انتخاب نبود، ما خسارتی نکرده بودیم. سرمایه نداشتیم که خسارت کنیم یا بازاری نبود که بفروشیم؛ ولی اگر سرمایه هست و بازار بهتر هست و به این بازارها هم هدایت شده ایم و خدا به ما عقل داده و فطرت داده و انبیاء^{علیهم السلام} را فرستاده، خاسر می شویم مگر اینکه او را انتخاب کنیم. اگر خودتان را به کمتر از خدای متعال فروختید، خاسرید.

پس علت خسارت چیست؟ چون ما ناچار از خرید و فروش هستیم؛ «الدُّنْيَا سَوْقٌ رِبْحٌ فِيهَا قَوْمٌ وَ خَسِرَ آخَرُونَ»^۳؛ دنیا، بازار است؛ همه می فروشند. عده ای رابح هستند، عده ای خاسر. آن ها که به خدا فروختند، رابح اند. آن ها که به غیر خدا فروختند، خاسرند؛ چون دیگران - هر

۱. ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَ مَبَشِراً وَ نَذِيراً * وَ دَاعِياً إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجاً مُنِيراً﴾؛ سوره احزاب، آیه ۴۵ و ۴۶.

۲. عبارتی از خطبه معروف رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} در بیان فضیلت ماه مبارک رمضان؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۹۵.

۳. تحف العقول، ص ۴۸۳.

کسی غیر خدا - می‌بلعند و هیچ پس نمی‌دهند. خدای متعال خودش داده است، خودش می‌گیرد، مستزاد می‌کند و به ما برمی‌گرداند؛ ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾^۱. وقتی سرمایه را به خدا می‌دهی، وقتی دلت، عقلت، فکرت، هرچه را به خدا می‌دهی، او نگه می‌دارد و بارورش می‌کند. فرمود یک درهمی که در راه خدا می‌دهید، مثل دانه گندمی است که هفتصد دانه می‌شود؛ خودتان هفتصد برابر می‌شوید: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۲. پس معامله کردن با غیر خدا می‌شود خسارت. آن‌هایی که ایمان آوردند، خدا را در این بازار انتخاب کردند؛ وقتی انتخاب کردی، این می‌شود ایمان؛ محبت خدا در دلت می‌آید و این ایمان به دنبال خود، عمل می‌آورد.

همه ما وقتی عشق می‌ورزیم، عمل می‌کنیم؛ [وقتی] ریاست می‌خواهیم، می‌دویم؛ مدرک می‌خواهیم، می‌دویم؛ میز می‌خواهیم، می‌دویم و شب نمی‌خوابیم. عشق‌ها حرکت می‌آورد؛ عمل می‌آورد. عمل، متناسب با معشوق است. اگر معشوق حضرت حق شد، عمل متناسب با او می‌شود عمل صالح؛ پس عمل صالح، عمل متناسب با معبود خوب است. اگر معبود کوچک شد، عملت هم صالح نیست؛ هرچه هم تلاش کنی، تلاشت عمل صالح نیست. پس این ایمان، عمل صالح می‌آورد و این انسان اهل ایمان و عمل صالح، دیگر بیکار نیست. نمی‌تواند ببیند یک لیوان آب را دور بریزند؛ چطور می‌تواند ببیند دیگران خسارت می‌کنند. کسی که دل به محبوب بست، می‌خواهد همه را به راه محبوب بیاورد؛ کار و همکار پیدا می‌کند. وقتی همکار پیدا کرد، توصیه‌ها پیش می‌آید. این‌ها کار جمعی دارند. این کار جمعی، کار و همکار می‌طلبد. این هم معنای دوم.

پس [طبق معنای دوم]، رشته سوره این‌طور می‌شود: قسم به این دوران‌ها که همه در خسارت‌اند؛ به‌جز آن‌هایی که هم بازارها را فهمیدند، هم مقایسه کردند، هم انتخاب خوب

۱. ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ سوره نحل،

آیه ۹۶.

۲. سوره بقره، آیه ۲۶۱.

کردند، هم به دنبال انتخاب خوب، وارد میدان عمل شدند، هم متناسب با عشقشان عمل کردند، هم متناسب با عملشان کار و همکار پیدا کردند؛ یعنی جامعه پردازی می شود. این نوع پرستش، به دنبال خود جامعه موحدین را شکل می دهد. جامعه موحدین، حول محبوب خودشان جامعه پردازی می کنند. این هم رویکرد دومی به سوره است که تقریباً با رویکرد اول، به یک معناست البته با قرائتی دیگر.



گفتار دوم

رہا ہے از خسرو و دہ عصر ہے اکرم ^{علیہ السلام}
(روی کردوم)

سوره عصر شاید به لحاظ محتوا ارتباط تنگاتنگی با سوره کافرون دارد؛ درباره سوره عصر تفاسیر گوناگونی شده است. بعید نیست همه تفسیرهایی که تحمیل به قرآن نیست، اگرچه متعدد بشود، مراد از یک آیه یا یک سوره باشند؛ چون از نظر بزرگان مانعی ندارد که در کلام خدای متعال از یک لفظ چند معنا مراد باشد.

۱. مروج بر بیان علامه طباطبائی (ره) در سوره عصر

معنای اول، نظر علامه بزرگوار طباطبائی (ره) بود؛^۱ [طبق نظر ایشان] ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ کلید ورود به سوره است و «بِسْمِ اللَّهِ» هر سوره‌ای هم «بِسْمِ اللَّهِ» همان سوره است؛ بعد این طور معنا فرموده بودند که خدای متعال به عصر قسم یاد کرده است. معانی متعددی مانند زمان‌های مختلف، دوران‌های مختلف، دوره ظهور، دوره آغاز بعثت نبی اکرم^ص و عصر آغاز ظهور اسلام برای عصر گفته شده است؛ بعد ایشان فرمودند با توجه به مضمون سوره، بهتر است که آیه را ناظر به عصر ظهور اسلام و عصر نبی اکرم^ص - که آغاز غلبه حق بر باطل و آغاز از بین رفتن باطل است و با بعثت نبی اکرم^ص دوران جدیدی شروع شده است - بدانیم و به این عصر تعریف کنیم؛ چون محتوای سوره این است که همه انسان‌ها و عالم انسانی در خسارت هستند به جز آن‌هایی که اهل ایمان و عمل صالح و توصیه به حق و صبر هستند. ایشان می‌گویند که بنابراین باید بگوییم عصر اسلام - که عصر نبی اکرم^ص و عصر آغاز ظهور حق و غلبه حق بر باطل است - مراد است. ایشان بیش از این درباره ارتباط این آیه با مابعد توضیح ندادند. بعد اشاره کردند که ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ [یعنی] همه انسان‌ها و عالم انسانی به طور کلی در خسارت‌اند. این خسران هم خسران عظیمی است؛

۱. رویکرد مرحوم علامه در جلسه اول و دوم بیان شد؛ /المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۵ - ۳۵۸.

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؛ نوع خاصی از خسارت است که انسان دچارش می‌شود که همان «خسارت نفس» و «خود را باختن» است. غیر از خسارت در مال و امثال این‌هاست؛ ﴿إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾. ایشان به این آیه استناد فرمودند که عده‌ای در روز قیامت خودشان و اهلشان ازدست‌رفته هستند؛ این خسران آشکار است که هیچ چیزی هم آن را جبران نمی‌کند.

در سوره مسد تعبیری آمده که خدای متعال می‌فرماید: ﴿مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ﴾^۱؛ مال ابی‌لهب او را از خودش بی‌نیاز نکرد. بعضی این [آیه] را این‌طور معنا کردند که ﴿مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ﴾ یعنی مالش او را بی‌نیاز نکرد؛ ولی تعبیر نورانی قرآن این نیست. ﴿مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ﴾ یعنی مالش او را از خودش بی‌نیاز نکرد؛ لذا اهل دقت، این‌طور معنا فرمودند که وقتی آدم خودش ازدست رفت، مالش او را از خودش بی‌نیاز نمی‌کند. اگر خودت را در معرکه دنیا باختی و خودت ازدست رفتی، مال تو دیگر جای تو را پر نمی‌کند؛ هر قدر هم امکانات در عالم کسب کرده باشی و همه دنیا هم مال تو باشد، [اگر] خودت خاسر بودی و ازدست رفتی، این امکانات بیرونی خسارت تو را جبران نمی‌کند. ﴿مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ﴾؛ او مال زیادی به‌دست آورده بود اما او را از خودش بی‌نیاز نمی‌کند. وقتی در این تجارت، خودت ازدست رفتی، مال جبران نمی‌کند؛ لذا ایشان می‌فرمایند: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؛ شاید این تنوین، تنوین تنويع باشد؛ یعنی نوع خاصی از خسارت که در آن، انسان خود را باخته، اهلش را باخته، دارایی‌های اصلی‌اش را داده و هیچ چیزی جبران این خسارت نمی‌شود.

اگر انسان خودش ازدست رفت، اگر سرمایه‌های نامتناهی‌ای که دارد در بازار دنیا ازدست رفت، حتی اگر دنیا را به‌دست آورده باشد، جبران خودش را نمی‌کند؛ لذا می‌گویند که این شاید اشاره به نوع خاصی از خسارت است.

۱. ﴿وَ تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الذَّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَ قَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ﴾؛ سوره شوری، آیه ۴۵.

۲. ﴿تَبَّتْ يُدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ * مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ * سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ﴾؛ سوره مسد، آیات ۱ - ۳.

چرا همه انسان‌ها خاسرند؟ چون از نظر مکتب قرآن، عالم دنیا عالمی بین قبل و بعد ماست؛ عالم امتحان است. ما در اینجا خود را برای عالم بعد می‌سازیم. اگر کسی در این امتحان خود را باخت، الی الابد خاسر است؛ لذا همه انسان‌ها - انسانی که می‌خواهد تا ابدیت برود - خاسرند؛ الا اینکه در این عالم دنیا ایمان بالله بیاورد؛ ایمان بالله، شامل ایمان به انبیاء^{علیهم‌السلام} و ایمان به قیامت می‌شود. بعد از این ایمان، عمل متناسب با این ایمان را هم انجام دهد که عمل صالح است؛ ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾. حتی ایشان می‌گویند: الف و لام در اینجا الف و لام استغراق است؛ یعنی همه اعمال صالح را انجام بدهند. فقط آن‌هایی که ایمانشان کامل است و اهل همه اعمال صالح هستند، خاسر نیستند؛ مابقی خاسرند.

خسارت‌ها متفاوت است. یک خسارت، خسارت کفر است که الی الابد هستی‌شان را از دست داده‌اند. یک خسارت، خسارت فسق در عمل است؛ [کسانی که] همه اعمال صالحه را انجام ندادند و همه مراتب ایمان را به دست نیاورده‌اند، آن‌ها هم خاسرند؛ لذا همه خاسرند به - جز آن‌هایی که ایمان کامل و عمل جامع دارند. اصلاً این ایمان به قیامت و ایمان بالله، عمل متناسب با آن عالم را می‌طلبد. عمل صالح، عمل متناسب با آن عوالم و با آن ایمان است. اگر کسی به دنیا ایمان آورد، عملش باید متناسب با دنیا باشد و به اندازه دنیا کار کند. [اما] کسی که به حضرت حق و قیامت و انبیاء^{علیهم‌السلام} ایمان می‌آورد، عملش متناسب با ظرف قیامت است؛ این می‌شود عمل صالح؛ [کسی که این ایمان کامل را دارد،] همه اعمال صالح را هم دارد.

بعد می‌فرمایند این آدم‌هایی که به این منزلت از ایمان و عمل صالح می‌رسند، شرح صدر و بسط وجودی پیدا می‌کنند و دیگر به اینکه فقط خودشان راه حق را بروند، قانع نیستند؛ می‌خواهند سلطان الهی در عالم تعمیم پیدا کند و همه عالم تحت سیطره حکومت حق و کلمه توحید قرار گیرد؛ لذا دست‌به‌کار می‌شوند؛ ﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾؛ دیگران را هم به حق و پایداری در مسیر رسیدن به حق و تحقق این حق در عالم توصیه می‌کنند.

بنابراین انسان‌هایی که به مرحله ایمان کامل می‌رسند، سعی می‌کنند این حقیقت را در عالم نشر بدهند؛ این دسته‌ای که هم خودشان ایمان کامل و عمل جامع دارند و هم این ایمان و عمل کامل، آن‌ها را به مرحله‌ای می‌رساند که به دنبال بسط حق و ایمان هستند، فقط این‌ها

رابح هستند. مرحوم علامه تأکید دارند که توصیه به حق و صبر هم جزئی از همان عمل صالح است؛ منتهی براساس همین نکته بر آن تأکید شده است. این یک نگاه بود.

۲. مروءے بر بیان مرحوم عین-صاد در—وره عصر

در نگاه دوم، ﴿وَالْعَصْرِ﴾ را این طور معنا کردند که عصر، ناظر به دوران های زندگی بشر است؛ اعم از دوران های اجتماعی که پشت سر گذاشته شده اند [و دوران های زندگی خود انسان]. دیده اید که مکاتب مختلف دوران ها [ی بشری] را به انحاء مختلفی بیان کردند؛ گاهی آن را براساس ابزار معیشت انسان و اینکه روابط تولیدی و زندگی اقتصادی انسان را تغییر داده، تعریف کردند و معتقدند که [این ابزار] به دنبال خود فرهنگ و سیاست آورده است؛ مثل دوره مفرغ، دوره چرخ و امثال این ها. گاهی به گونه دیگری دسته بندی کرده اند؛ مانند دوره کشاورزی و صنعت و فراصنعت. [به شکل های مختلف] ادوار مختلف زندگی اجتماعی بشر را ترسیم کردند. [در این معنای دوم،] «عصر» ناظر به همه این اعصار و همچنین ناظر به زندگی خود فرد انسان است که از دوره طفولیت شروع می شود و تا دوره بلوغ، رشد و بعد هم تا دوره کهن سالی و پایان عمر [را شامل می شود]؛ ﴿وَالْعَصْرِ﴾ قَسَم به همه این ادوار است.

۲.۱. ناتوانی دوران ها از جبران خسارت انسان

نکته سوگند خوردن به این ادوار چیست؟ شاید یک ورودی برای بقیه آیات است. اینکه خدای متعال انسان را به ادوار مختلف زندگی اجتماعی یا دوران های زندگی خود انسان متذکر می کند، برای آن است که مطلب ذیل سوره - ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ - را توضیح دهد؛ [با این بیان] که گذشت اعصار و دگرگونی آن و اینکه مثلاً عصر حجر به عصر فضاوردی یا دوران پسامدرن تبدیل شود، چیزی را تغییر نمی دهد و خسارت انسان را از بین نمی برد. اینکه انسان زندگی بسیطی داشته باشد یا در دوره فراصنعت، دارای زندگی پیچیده در فضای دنیای الکترونیکی باشد و مثلاً در کلبه الکترونیکی تخیلی تافلر زندگی کند، خسارت بشر را جبران نمی کند. ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؛ چه در غارها زندگی کنید و

چه در کاخ‌ها، چه ابزارتان پنجه دستانتان باشد و با دست و پنجه خودتان - این حرف‌هایی که گاهی در جامعه‌شناسی گفته می‌شود هم معلوم نیست درست باشد - زمین را شخم بزنید و چه با ابزار الکترونیکی، این‌ها خسارت انسان را جبران نمی‌کنند؛ چه فرهنگ شما فرهنگ ساده باشد، چه فرهنگ شما فرهنگ دوره سرمایه‌داری و لیبرال‌دموکراسی باشد، جابر خسارت انسان نیست. جاهلیت اولی و جاهلیت مدرن، هیچ تفاوتی با هم ندارند؛ هر دو جاهلیت‌اند؛ هر دو هم خسارت‌اند. چه دوره طفولیت انسان که با پستانک و این‌ها مشغول است، چه دوره‌ای که کم‌کم بزرگ می‌شود و این‌ها از دهانش می‌افتد و کم‌کم با تیل و توپ مأنوس می‌شود، چه دوره دوست‌یابی و عشق مجازی، چه دوران جوانی و بعد دوران میان‌سالی و تجمع ثروت و قدرت و چه دوران کهنسالی، هیچ‌کدام خسارت انسان را جبران نمی‌کند؛ چه به عروسک مشغول باشید، چه به پستانک و چه به کاخ و... [در جبران خسارت، تفاوتی ندارد].

۲.۲. ضرورت شناخت سرمایه‌ها و بازارها برای رهایی از خسارت

در اعصار مختلف اجتماعی که - به قول آقایان - تکامل اجتماعی اتفاق می‌افتد یا در اعصار مختلف زندگی انسان که بلوغ فردی و فیزیکی و روانی انسان اتفاق می‌افتد، خسارت انسان جبران نمی‌شود؛ «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»؛ مگر یک دسته؛ چرا؟ بعد توضیح دادند که ما سرمایه‌هایی داریم. خسارت وقتی است که انسان دارای سرمایه‌ها و نیازها و بازارهایی باشد. وقتی سرمایه انسان محدود شد و نیازهای او محدود شد و بازارهایی که می‌تواند این سرمایه را در آن‌ها به حرکت درآورد محدود شد، [آن‌گاه] اگر وارد بازارهای بزرگ‌تر نشود، آیا [معنا دارد بگوییم] این انسان خسارت کرده است؟ ولی اگر سرمایه‌های نامتناهی و بیش از غرایزِ شصت سال و هفتاد سال باشد، اگر بیش از زندگی و خوش‌گذرانی در دنیا به او سرمایه داده باشند، سرمایه‌ای داده باشند که تا نامتناهی برود، این قلب و عقل و حس و هوش و ظرفیت‌ها بیشتر از شصت سال و هفتاد سال و خوش‌گذرانی باشد و بازارهایش مختص به بازار دنیا نباشد و نیاز او هم بیش از نیاز به لذت‌های طبیعی باشد، آن‌وقت خسارت انسان معنا می‌شود؛ یعنی زمانی که سرمایه‌ها را نامتناهی دیدید و بازارها را منحصر به بازار نفس و دنیا و شیطان و دیگرها ندیدید [و دانستید] که فقط دنیا و نفس و

شیطان، خریدار انسان نیستند؛ انسان، یک خریدار دیگری هم دارد و آن، خدای متعال است و می‌تواند این سرمایه‌ها را در آن بازار به حرکت در بیاورد.

خدای متعال بارها در قرآن از آن‌هایی که با خدا تجارت می‌کنند، یاد کرده و می‌فرماید که تجارت این‌ها تجارت راجح و سودآوری است؛ [در سوره توبه می‌فرماید:] ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾؛^۱ بعد به کسانی که اینطور معامله می‌کنند می‌فرماید: ﴿فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛ خوب تجارتی کردید؛ با خوب کسی تجارت کردید.

پس اگر انسان فهمید سرمایه‌اش بیش از اینها است و اگر فهمید غیر از این بت‌ها - که خودشان فقیرند و هیچ ندارند و اگر هم داشته باشند به آدم نمی‌دهند - مشتری دیگری دارد و آن خدایی غنی است که کافی است ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾^۲ و رزاق است و مهربان است، اگر آن خدا را شناخت و فهمید آن مشتری [را] هم دارد و فهمید نیاز هم دارد، [آن وقت خسارت معنا پیدا می‌کند].

اگر نیاز به قرب خدای متعال و رحمت و جنت و بهشت را به انسان نمی‌دادند و انسان در فطرتش طالب آن‌ها نبود، [در این صورت] اگر به آن‌ها نمی‌رسید هم خسارت نمی‌کرد؛ ولی هم سرمایه دارد، هم مشتری دارد و هم نیاز دارد؛ نیاز انسان، بیش از خوردنی‌ها و خوابیدنی‌هاست و اگر همه این‌ها هم برای انسان تأمین شود، انسان به آرامش نمی‌رسد. درون انسان، بیشتر طلبی و بیشتر خواهی و میل به حضرت حق و میل به قرب است؛ حتی گاهی امام (ره) برهان توحید را که اقامه می‌کردند از قول استادشان، می‌فرمودند که اگر همه عوالم را هم به ما بدهند، کره زمین که هیچ، منظومه شمسی را هم بدهند، ما قانع نیستیم. این علامت آن است که در ما طلب بیشتری هست؛ نیاز بیشتری هست. اگر این نیاز و طلب نبود، انسان به

۱. ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛ سوره توبه، آیه ۱۱۱.

۲. ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾؛ سوره زمر، آیه ۳۶.

سفره دنیا هم که می‌رسید، خسارت نکرده بود. هم نیاز هست و هم امکانات هست و هم بازاری هست که می‌توان این سرمایه را در آن بازار به حرکت درآورد تا به آن نتایج بزرگ رسید؛ بنابراین آن‌هایی که در این بازار، این سرمایه زیاد را به کار نمی‌گیرند، خاسرند؛ مثل کسی که یک هواپیمای عظیم را در کوچه پس‌کوچه‌ها راه بیندازد و برای این جهت از آن استفاده کند؛ این خسارت است. این هواپیما با آن سرعت و آن ظرفیت باید در فضاها پرواز کند.

این تصویری [است] که [ایشان] کردند. خسارت چیست؟ این خسارت، خسارت بیرون خود ما نیست؛ خسارت مال نیست؛ بلکه همان خسارت خود است؛ پس این خسارتی است که انسان متحمل می‌شود.

۲-۳. ضرورت «ساخت جامعه ایمانی» در مسیر رهایی از خسارت

تنها راه نجات از خسارت هم این است: ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾. ایمان چیست؟ پیدا است که ایمان، ایمان بالله است. در اصطلاح قرآن واضح است که اگر کسی ایمان بالله آورد، در دلش محبت خدا و رغبت به حضرت حق پیدا می‌شود و در سایه حضرت حق به امنیت می‌رسد و به حضرت حق ایمان می‌آورد. این ایمان، به دنبال خودش عمل صالح و تواضعی هم می‌آورد؛ این انسان که ایمان آورد، ایمانش عمل می‌آورد و کار و همکار درست می‌کند. نقش مؤمن در این بین چیست؟ نقش مؤمن این است که وقتی مؤمن شد و خودش اهل کار و اهل اقدام شد، اهل توصیه به حق و صبر هم می‌شود؛ یعنی می‌خواهد یک جامعه درست شود و مؤمنین همدیگر را به یک جامعه ایمانی دعوت می‌کنند؛ یعنی همان کاری که انبیاء^{علیهم‌السلام} می‌کردند. این هم نگاه دوم.

۳. تبیین نگاه دوم در سوره عصر

حالا نگاه سومی که ذیل این آیه گفته شده، قابل ارائه است؛ به عنوان یک احتمال عرض می‌کنم که این ﴿وَالْعَصْرِ﴾ در واقع کلید فهم سوره است. این عصر را چطور معنا کنیم؟

گاهی در روایات، «عصر» به خود نبی اکرم^ص تفسیر شده است.^۱ برخی مفسرین آن را به دوران حضرت هم تفسیر کرده‌اند؛ مثل علامه بزرگوار طباطبائی (ره) که همین را قبول می‌کنند.^۲ در روایات، به عصر ظهور امام زمان^ص هم تفسیر شده است. مرحوم شیخ صدوق (ره) در کتاب اکمال الدین یا کمال الدین روایت را از امام صادق^ص نقل کردند که حضرت فرمودند «عصر» دوره ظهور امام زمان^ص است.^۳

۱-۳. تفسیر عصر به دوران برخاسته از نبی اکرم^ص (آیه ۱)

ما از همین جا شروع می‌کنیم. اینکه می‌گوییم «عصر، عصر نبی اکرم^ص است» یعنی چه؟ معنی عصر نبی اکرم^ص یا عصر ظهور چیست؟ آیا مقصود، همین زمان خارجی است؟ یا مقصود، دورانی است که فرع بر نبی اکرم^ص است و ذیل نبی اکرم^ص تعریف می‌شود؛ آن می‌شود عصر نبی اکرم^ص. این را مقداری توضیح می‌دهیم:

روایات را در تفسیر آیه ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا﴾^۴ دیده‌اید؛^۵ خدای متعال به خورشید و پرتوی خورشید قسم می‌خورد؛ ﴿وَالشَّمْسُ﴾ تفسیر شده به وجود مقدس نبی اکرم^ص که کلمه نور الهی و چراغدان نور الهی و خورشید همه عالم است و ﴿ضُحَاهَا﴾ تفسیر شده به پرتوی نبی اکرم^ص که اسلام است. اسلام پرتوی این خورشید است؛ هر کسی مسلمان می‌شود، وارد فضا و پرتوی نور نبی اکرم^ص می‌شود؛ یعنی اسلام، فرع نبی اکرم^ص و ذیل نبی اکرم^ص و شعاع

۱. «قال أمير المؤمنين عليه السلام: أما العصر فمحمد صلى الله عليه و آله؛ الزام الناصب، ج ۱، ص ۱۰۸.

۲. المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۵.

۳. «عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ (عهما) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ قَالَ ﴿الْعَصْرُ عَصْرُ خُرُوجِ الْقَائِمِ﴾، «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» يَعْنِي أَعْدَاءُنَا، ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ يَعْنِي بَايَاتِنَا، ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ يَعْنِي بِمَوَاسَاةِ الْإِخْوَانِ، ﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ﴾ يَعْنِي بِالْإِمَامَةِ، ﴿وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ يَعْنِي فِي الْفِتْرَةِ؛ كمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۶.

۴. سوره شمس، آیه ۱.

۵. «عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا﴾ قَالَ الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ بِهِ أَوْضَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ؛ الكافي، ج ۸، ص ۵۰.

وجودی نبی اکرم[ؐ] است. هر کسی وارد محیط اسلام می‌شود، وارد محیط نور نبی اکرم[ؐ] می‌شود و وجودش به نور نبی اکرم[ؐ] نورانی می‌گردد. مسلمان، آن کسی است که پرتوی نبی اکرم[ؐ] در او تابیده و ذیل این نور و در شعاع نور نبی اکرم[ؐ] حرکت می‌کند. نبی اکرم[ؐ] وقتی در عالم آمدند، درواقع با ایشان دورانی آغاز شد که دوران نبی اکرم[ؐ] و عصر نبی اکرم[ؐ] است. این دوران، هم در عالم ما هست و هم در عالم ملکوت هست که محیط نور نبی اکرم[ؐ] و عصر و دورانی است که با عبادت نبی اکرم[ؐ] [در ذیل آن حضرت شکل گرفته است]. یعنی زمانی است که شعاع نبی اکرم[ؐ] و فرع نبی اکرم[ؐ] است و حضرت، مبدأ پیدایش آن در عالم هستند. بلاء حضرت و امتحان حضرت و تحمل بلاء و تحمل نبوت حضرت، دوران جدیدی را در عالم شروع کرده که پرتوی نبی اکرم[ؐ] است.

مثلاً بعضی می‌گویند «دوران چرخ» یکی از دوران‌ها [ی اجتماعی بشر] است. مقصودشان از عصر چرخ چیست؟ یعنی وقتی چرخ پیدا شد، بشر توانست از این وسیله برای حمل و نقل یا سایر ارتباطات استفاده کند و در روابط اقتصادی بشر تحولی پیدا شد، نحوه معیشت بشر عوض شد، نحوه ارضاء نیازمندی‌هایش هم عوض شد؛ اتفاقی افتاد که در همه زندگی بشر ساری شد؛ یعنی دوران جدیدی شروع شد و کم‌کم نیازهای بشر هم رشد کرد. این چرخ بر روی نیاز و روی ارضاء و روی اخلاق و روی فرهنگ انسان تأثیر گذاشت. می‌گویند یک چرخ پیدا شد و مسیر زندگی بشر عوض شد. یا مثلاً فرض کنید وقتی ابزار تولید تغییر می‌کند، براساس بعضی مکاتب - کسانی که دوران را براساس روابط تولیدی تعریف می‌کنند - روابط اقتصادی و فرهنگ و اصلاً زندگی عوض می‌شود؛ دوران، دوران دیگری می‌شود.

یا فرض کنید مانند تقسیم‌بندی رایج، دوران را براساس فرهنگ‌ها به عصر تجدد و عصر سنت طبقه‌بندی کنیم؛ عصر تجدد، عصری است که درواقع ایدئولوژی مدرنیته، ایدئولوژی دوران مدرن، تفکر دوران مدرن، فرهنگ اصلی دوران مدرن، از طریق انقلاب علمی و انقلاب صنعتی، همه زندگی بشر را فراگرفته است؛ یعنی همه زندگی بشر اعم از اقتصاد و سیاست و فرهنگ و همه مناسباتش در سایه آن فرهنگ و ایدئولوژی [تغییر می‌کند]؛ پس این می‌شود عصر مدرن. عصر سنت [هم] عصری است که فرهنگ دیگری بر زندگی بشر حاکم است و

بشر به گونه دیگری زندگی می‌کند. طرفداران این تقسیم‌بندی معتقدند عصر تجدد دوران جدیدی است که مبتنی بر یک تفکر و یک فرهنگ و قبل از همه مبتنی بر یک ایدئولوژی آغاز شده و همه این دوران، تجسد همان فرهنگ و ایدئولوژی است؛ از نظر آن‌ها اگر جامعه‌ای بخواهد وارد دوران تجدد شود، باید همه مناسباتش اعم از اقتصاد و سیاست و فرهنگ و ابزار زندگی و محصولات زندگی و ساختارهای اجتماعی‌اش تغییر کند؛ قبل از این و مهم‌تر از همه، می‌گویند: باید آدم، آدم دیگری بشود (البته محققین اشکالات فراوانی به این اصطلاحات دارند)؛ اگر در کشور و جامعه‌ای که از نظر آن‌ها عقب‌افتاده است، تکنولوژی پیشرفته مدرن‌ترین کشورهای جهان هم وارد شود، [باز هم] می‌گویند: توسعه در این کشور واقع نمی‌شود؛ چون اصلی‌ترین رکن توسعه این است که بافت انسانی جامعه و فرهنگ زندگی و اخلاق زندگی و دانش و روحیات و عاطفه و همه هویت انسانی‌اش متناسب با ایدئولوژی مدرن تغییر کند؛ یعنی متناسب با او بیندیشد؛ اخلاقش با او تغییر کند و به اخلاق توسعه‌یافته تبدیل شود؛ اگر انسان تغییر کرد، توسعه واقع می‌شود؛ آن‌گاه از عصر سنت به عصر تجدد وارد می‌شویم؛ وگرنه تا آدم‌ها عوض نشوند، توسعه‌ای واقع نمی‌شود؛ لذا براساس این تفکر ممکن است کسی در - به اعتقاد خودشان - پیشرفته‌ترین کشورها زندگی کند اما سستی‌ترین و عقب‌افتاده‌ترین و متحجرترین آدم باشد؛ آدمی که فرهنگش مذهبی است و وارد فضای تجدد نمی‌شود، اگر در پیشرفته‌ترین کشورها هم زندگی کند، از نظر آن‌ها یک آدم سستی عقب‌افتاده است.

پس [عصر تجدد] عصری است که براساس یک ایدئولوژی شکل گرفته است؛ البته پرچم - دارانی هم داشته که آن پرچم‌داران، محور این عصر و دوران هستند. آدم اگر در این دوران زندگی کند، پیشرفته و متجدد است و اگر در آن دوران زندگی نکند، نیست؛ ولو اینکه از نظر زمانی هر دو مثلاً در سال ۱۳۹۵ و در یک کشور زندگی کنند، ولی یکی در عصر تجدد است و یکی در عصر سنت. پس عصر، به معنای سال نیست؛ [بلکه] فضایی است که انسان در آن زندگی می‌کند؛ وقتی در آن فضا رفت، همه هویتش تغییر می‌کند؛ اخلاق، رفتار، آداب زندگی کردن، آداب دوست‌یابی، آداب اشتغال، نوع خوردن و خوابیدن، همه تغییر می‌کند.

گاهی در بعضی فیلم‌های طنز این دو دوران را با هم مقایسه می‌کنند؛ همه چیزش با هم متفاوت است.

چطور شما دو تا عصر بر محور ایدئولوژی مدرنیته و بر محور پرچم‌داران تجدد تصویر می‌کنید [و معتقدید] که این‌ها عصر جدیدی را ایجاد کرده‌اند و بشریت را وارد یک عصر جدید کرده‌اند و همه مناسبات عصر تغییر می‌کند؟ یا چطور براساس تفکرهای ضعیف‌تر، آنجاکه روابط تولیدی و قبل از آن، ابزار تولید تغییر می‌کند، می‌گویید: جامعه و جهانی دیگر و آدمی با تفکر و اندیشه‌ای دیگر ساخته می‌شود؟ [ولی اگر] یک پیامبر، نبوت را تحمل کند و حقیقت علم الهی و نبوت و معارف و حقایق الهی به‌وسیله او تجلی کند و این خورشید بتابد، عالم، عالم دیگری نشود و دوران دیگری با او شروع نشود؟!

این دوران [محدود به آن بازه زمانی نمی‌شود و] ادامه پیدا می‌کند؛ [البته] ممکن است گاهی در حجاب اولیاء طاغوت قرار بگیرد، گاهی در حجاب ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾^۱ [باشد]؛ ممکن است یک موقعی دستگاه کفر که مصداق آیه ظلمات ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ﴾^۲ است، روی پرتو و نور نبی اکرم^۳ که مشکات نور الهی هستند و آیه نور^۴ در شأن ایشان نازل شده و مثل نور الهی‌اند،^۵ حجابی ببندازد؛ ولی

۱. ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۲. ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوْقَآهُ حِسَابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ * أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ﴾؛ سوره نور، آیه ۳۹ و ۴۰.

۳. ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَ لَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَ يُضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾؛ سوره نور، آیه ۳۵.

۴. «عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ﴾ فَاطِمَةُ (عَهَا) ﴿فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾ الْحَسَنُ ﴿الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ﴾ الْحُسَيْنُ ﴿الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ

در نهایت این حجاب از این خورشید برداشته می شود و او طلوع می کند و می شود دوره ظهور. دوره ظهور امام زمان^ع، دوره ظهور نبی اکرم^ص است. این آیات را مکرر تقدیم کرده ایم: ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَاها * وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا﴾^۱ آن روزی که این خورشید در آن تجلی می کند، ظهور امام زمان^ع است که شمس نبی اکرم^ص از وجود امام زمان^ع تجلی می کند و پرتوی آن عالم را روشن می کند؛^۲ اصلاً ظهور یعنی این. وقتی حضرت ظهور کرد، همه چیز عالم دگرگون می شود. این عصر، عصر تجلی نبی اکرم^ص در وجود امام زمان^ع است؛ ﴿وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا﴾.

←
دُرِّيَّ ﴿فَاطِمَةُ كَوَكَبٌ دُرِّيٌّ بَيْنَ نِسَاءِ أَهْلِ الدُّنْيَا﴾ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةِ مُبَارَكَةٍ ﴿إِبْرَاهِيمُ﴾ ﴿زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾ لَا يَهُودِيَّةٌ وَلَا نَصْرَانِيَّةٌ ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ﴾ يَكَادُ الْعِلْمُ يَنْفَجِرُ بِهَا ﴿وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾ إِمَامٌ مِنْهَا بَعْدَ إِمَامٍ ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ يَهْدِي اللَّهُ لِلْأئِمَّةِ مَنْ يَشَاءُ ﴿وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ﴾ قُلْتُ ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ﴾ قَالَ الْأَوَّلُ وَصَاحِبُهُ ﴿يَغْشَاهُ مَوْجٌ﴾ الثَّالِثُ ﴿مِنْ قَوْفِهِ مَوْجٌ ظُلُمَاتٍ﴾ الثَّانِي ﴿بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾ مُعَاوِيَةُ لَعَنَهُ اللَّهُ وَفَتَنُ بَنِي أُمَيَّةٍ ﴿إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ﴾ الْمُؤْمِنُ فِي ظُلْمَةٍ فَتَنَّتْهُمْ ﴿لَمْ يَكُنْ يَرَاهَا وَنَمُّ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا﴾ إِمَامًا مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ ﴿فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾ إِمَامٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقَالَ فِي قَوْلِهِ ﴿يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ﴾ أئِمَّةُ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَسْعَى بَيْنَ يَدَيِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِأَيْمَانِهِمْ حَتَّى يُنْزِلُوهُمْ مَنَازِلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ ﴿الكافي، ج ۱، ص ۱۹۵﴾.

۱. سوره شمس، آیات ۱ - ۳.

۲. «عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ^ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا﴾ قَالَ الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ ^ص بِهِ أَوْضَحَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ قَالَ قُلْتُ ﴿الْقَمَرُ إِذَا تَلَاها﴾ قَالَ ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ^ع تَلَا رَسُولُ اللَّهِ ^ص وَنَفَثَهُ بِالْعِلْمِ نَفْثًا قَالَ قُلْتُ ﴿وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ ذَاكَ أئِمَّةُ الْجَوْرِ الَّذِينَ اسْتَبَدُّوا بِالْأَمْرِ دُونَ آلِ الرَّسُولِ ^ص وَجَلَسُوا مَجْلِسًا كَانَ آلُ الرَّسُولِ أَوْلَى بِهِ مِنْهُمْ فَغَشَّوْا دِينَ اللَّهِ بِالظُّلْمِ وَالْجَوْرِ فَحَكَّى اللَّهُ فَعْلَهُمْ فَقَالَ ﴿وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ قُلْتُ ﴿وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا﴾ قَالَ ذَلِكَ الْإِمَامُ مِنْ ذُرِّيَّةِ فَاطِمَةَ ^ع (عها) يُسْأَلُ عَنْ دِينِ رَسُولِ اللَّهِ ^ص فَيَجْلِبِيهِ لِمَنْ سَأَلَهُ فَحَكَّى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَوْلَهُ فَقَالَ ﴿وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا﴾؛ «الكافي، ج ۸، ص ۵۰».

[همین‌طور در آیات ابتدای سوره لیل^۱] امام باقر^ع فرمود: ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ دولت باطل است که غشاء و حجاب ولایت امیرالمؤمنین^ع شده است و ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾ ظهور امام زمان^ع است که با آن، دولت باطل می‌رود و ولایت امیرالمؤمنین^ع تجلی می‌کند.^۲ پس می‌شود عصر امیرالمؤمنین^ع که همان عصر نبی اکرم^ص است؛ چون امیرالمؤمنین^ع جان نبی اکرم^ص هستند؛^۳ ﴿أَنْفُسَنَا﴾^۴ بنابراین عصر امام زمان^ع، همان عصر نبی اکرم^ص و همان عصر امیرالمؤمنین^ع است؛ یک عصر است؛ یک فضا است؛ فضایی است که در پرتوی نبی اکرم^ص و اهل بیت^ع پیدا می‌شود.

این فضا در آیه نور تصویر شده است؛^۵ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛ فضایی نورانی است. پرتو نور الهی در نبی اکرم^ص متمثل شده است؛ ﴿مَثَلُ نُورِهِ﴾؛ این ﴿مَثَلُ﴾، ﴿كَمِشْكَاةٍ﴾ [است] که

۱. ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾؛ سوره لیل، آیه ۱ و ۲.

۲. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ^ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ قَالَ اللَّيْلُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فَلَمَّا غَشَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي دَوْلَتِهِ الَّتِي جَرَتْ لَهُ عَلَيْهِ وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ^ع يَصْبِرُ فِي دَوْلَتِهِمْ حَتَّى تَنْقَضِيَ، قَالَ: ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾ قَالَ النَّهَارُ هُوَ الْقَائِمُ مِمَّا أَهْلَ الْبَيْتِ، إِذَا قَامَ غَلَبَ دَوْلَتُهُ الْبَاطِلُ وَالْقُرْآنُ ضُرِبَ فِيهِ الْأَمْثَالُ لِلنَّاسِ وَ خَاطَبَ اللَّهُ نَبِيَّهٖ بِهِ وَ نَحْنُ، فَلَيْسَ يَعْلَمُهُ غَيْرُنَا»؛ تفسیر التعمی، ج ۲، ص ۴۲۵.

۳. اشاره به آیه مباحله که امیر مؤمنان^ع نفس پیامبر^ص معرفی شده‌اند: «عَنْ مَكْحُولٍ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ^ع: ... فَإِنَّ النَّصَارَى ادَّعَوْا أَمْرًا فَأَنزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾ فَكَانَتْ نَفْسُ رَسُولِ اللَّهِ^ص وَ النِّسَاءُ فَاطِمَةَ (عَهَا) وَ الْأَبْنَاءُ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ (عَهُمَا) ثُمَّ نَدِمَ الْقَوْمُ فَسَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ^ص الْأَعْفَاءَ فَأَعْفَاهُمْ...»؛ الخصال، ج ۲، ص ۵۷۶.

۴. سوره آل عمران، آیه ۶۱.

۵. ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ * فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَ يَذْكُرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ * رَجَالٌ لَا تُلْهِيمُهُمْ تِجَارَةً وَ لَا بَيْعَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ يُبْتَغَى الزَّكَاةَ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ * لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ * وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ

به اهل بیت^{علیهم السلام} تفسیر شده؛ تا ﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾؛ فضایی نورانی است که نورها بر فراز همدیگر طلوع می کنند؛ تا این انوار می آید ﴿فِي بُيُوتٍ﴾. عصر نبی اکرم^{صلی الله علیه و آله} همین خانه هاست؛ همین بیوت نبی اکرم^{صلی الله علیه و آله} است که بیت النور هستند. اگر کسی وارد این بیوت شد، وارد عصر نبی اکرم^{صلی الله علیه و آله} شده است. [منظور] خانه های گلی هم نیست! در روایات دیده اید که فرموده اند این بیوت، خانه های گلی نیست؛ [بلکه] خود امام^{علیه السلام}، بیت النور است؛ محیط ولایت امام^{علیه السلام}، بیت النور است.^۱ پس عصر نبی اکرم^{صلی الله علیه و آله} همان است که در آیه نور توضیح داده شده است. این عصر، اقتضائات خودش را دارد. همه چیز در آن نورانی است. عصر امنیت است؛ عصر عدالت است؛ عصر رفاه است؛ عصر سعادت است؛ عصر آزادی و کرامت انسان است؛ عصر توحید است؛ همه این ها فرع

←

يَجِدُهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ قُوَّةً حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ * أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَفْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ قُوَّةٍ مَوْجٌ مِنْ قُوَّةٍ سَحَابٌ ظُلُمَاتٍ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ؛ سوره نور، آیات ۳۵ - ۴۰.

۱. «عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ^{صلی الله علیه و آله} إِذَا أَقْبَلَ رَجُلٌ فَسَلَّمَ فَقَالَ مَنْ أَنْتَ يَا عَبْدَ اللَّهِ قُلْتُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ فَقُلْتُ مَا حَاجَتُكَ فَقَالَ لِي أ تَعْرِفُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ^{علیه السلام} فَقُلْتُ نَعَمْ فَمَا حَاجَتُكَ إِلَيْهِ قَالَ هَيَّأْتُ لَهُ أَرْبَعِينَ مَسْأَلَةً أَسْأَلُهُ عَنْهَا فَمَا كَانَ مِنْ حَقٍّ أَخَذْتُهُ وَمَا كَانَ مِنْ بَاطِلٍ تَرَكْتُهُ قَالَ أَبُو حَمَزَةَ فَقُلْتُ لَهُ هَلْ تَعْرِفُ مَا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ قَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ لَهُ فَمَا حَاجَتُكَ إِلَيْهِ إِذَا كُنْتَ تَعْرِفُ مَا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ فَقَالَ لِي يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ أَنْتُمْ قَوْمٌ مَا تُطَاقُونَ إِذَا رَأَيْتَ أَبَا جَعْفَرٍ^{علیه السلام} فَأَخْبِرْنِي فَمَا انْقَطَعَ كَلَامِي مَعَهُ حَتَّى أَقْبَلَ أَبُو جَعْفَرٍ^{علیه السلام} وَ حَوْلَهُ أَهْلُ خُرَاسَانَ وَ غَيْرُهُمْ يَسْأَلُونَهُ عَنْ مَنَاسِكِ الْحَجِّ فَمَضَى حَتَّى جَلَسَ مَجْلِسَهُ وَ جَلَسَ الرَّجُلُ قَرِيبًا مِنْهُ قَالَ أَبُو حَمَزَةَ فَجَلَسْتُ حَيْثُ أَسْمَعُ الْكَلَامَ وَ حَوْلَهُ عَالَمٌ مِنَ النَّاسِ فَلَمَّا قَضَى حَوَائِجَهُمْ وَ انْصَرَفُوا انْتَفَتَ إِلَى الرَّجُلِ فَقَالَ لَهُ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا قَتَادَةُ بْنُ دِعَامَةَ الْبَصْرِيُّ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ^{علیه السلام} أَنْتَ فَقِيهٌ أَهْلُ الْبَصْرَةِ قَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ^{علیه السلام} وَيَحْكُ يَا قَتَادَةُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ خَلَقَ خَلْقًا مِنْ خَلْقِهِ فَجَعَلَهُمْ حُجْبًا عَلَى خَلْقِهِ فَهُمْ أَوْتَادٌ فِي أَرْضِهِ قُورَامٌ بِأَمْرِهِ تُجْبَاءُ فِي عِلْمِهِ اصْطَفَاهُمْ قَبْلَ خَلْقِهِ أَظْلَهُ عَنْ يَمِينِ عَرْشِهِ قَالَ فَسَكَتَ قَتَادَةُ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ وَ اللَّهُ لَقَدْ جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيِ الْفُقَهَاءِ وَ قَدَّامَ ابْنِ عَبَّاسٍ فَمَا اضْطَرَبَ قَلْبِي قُدَّامَ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَا اضْطَرَبَ قُدَّامَكَ قَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ^{علیه السلام} وَيَحْكُ أ تَدْرِي أَيْنَ أَنْتَ أَنْتَ بَيْنَ يَدَيِ ﴿بُيُوتِ اللَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَ يَذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يَسْبَحُ لَهُ فِيهَا بِالْعَدْوِّ وَ الْأَصَالِ. رِجَالٌ لَا تُلْهِيمُهُمْ تِجَارَةً وَ لَا بَيْعَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ﴾ فَأَنْتَ تَمْ وَ نَحْنُ أَوْلَيْكَ فَقَالَ لَهُ قَتَادَةُ صَدَقْتَ وَ اللَّهُ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ وَ اللَّهُ مَا هِيَ بُيُوتٌ حِجَارَةٌ وَ لَا طِينٌ؛ الكافي، ج ۶، ص ۲۵۷.

نبی اکرم ﷺ و پرتو نبی اکرم ﷺ هستند. آنچه در عصر ظهور محقق می شود، همه، پرتو امام ﷺ است؛ لذا عدل، به امام ﷺ تعریف می شود؛ نور، به امام ﷺ تعریف می شود؛ حیات، به امام ﷺ تعریف می شود؛ امنیت و نعمت، به امام ﷺ تعریف می شود؛ رفاه، به امام ﷺ تعریف می شود.

۲-۳. تقابل عصر نبی اکرم ﷺ با محیط خسر اولیاء طاغوت (آیه ۲)

بنابراین عصر نبی اکرم ﷺ این است که نبی اکرم ﷺ بلاء را تحمل کرده اند. این با معنای لغوی عصر هم سازگار است؛ چون عصر یعنی فشاری که شما بر یک شیء، برای مقصدی وارد می کنید؛ مثلاً میوه را فشار می دهید تا آبش خارج شود و عصاره اش را بگیرید.^۱ سختی و فشار و بلائی که نبی اکرم ﷺ تحمل کردند، برای این بود که حقیقت توحید را تجلی بدهند. عصر نبی اکرم ﷺ با این آغاز می شود. این یک دوران است. دوران نبی اکرم ﷺ دورانی این چنینی است که همه چیز تحت ولایت نبی اکرم ﷺ است.

آن ها می گویند: عصر سنت و عصر تجدد؛ ما در مقابل عصر نبی اکرم ﷺ چه داریم؟ در مقابل عصر نبی اکرم ﷺ، عصر اولیاء طاغوت است. آن ها هم یک دورانی دارند. ممکن است کسی سال دهم هجری در مدینه باشد ولی در عصر جاهلیت زندگی کند و عصرش عصر جاهلیت باشد. قرآن همین طور که آیه نور را برای عصر نبی اکرم ﷺ آورده، برای عصر آن ها هم آیه ظلمات را آورده است.^۲ آن هایی که تحت ولایت کفار هستند، همه وجودشان ﴿اعْمَالُهُمْ كَسْرَابٍ بِقَیْعَةٍ﴾ است؛ اعمالشان یا مثل سراب است [یا] ﴿كَظُلُمَاتٍ﴾.^۳ آدمی ممکن است یا در این ظلمات زندگی کند، یا در آیه نور؛ پس دو تا عصر داریم.

ممکن است کسی در جامعه جاهلی باشد اما در عصر نبی اکرم ﷺ زندگی کند. ممکن است کسی در کاخ فرعون باشد اما در عصر موسای کلیم ﷺ باشد؛ مثل مؤمن آل فرعون. ممکن است کسی در خانه حضرت نوح ﷺ باشد ولی در عصر کفار باشد و در فضای کفر زندگی کند؛ مثل

۱. رجوع شود به: التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۸، ص ۱۴۶.

۲. سوره نور، آیات ۳۵ - ۴۰.

۳. روایتش پیشتر گذشت؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۵.

همسر حضرت نوح^ع. همسر فرعون، در عصر و فضای نورانی و محیط ولایت موسای کلیم^ع است؛ موحد است ولی از نظر تاریخی در کاخ فرعون است؛ محیطش کاخ فرعون است و در همان سال هم زندگی می‌کند؛ پس [منظور از] عصر، این تاریخ‌بندی ما نیست؛ کماینکه عصر سنت و تجدد، همین‌طور است؛ می‌گویند این [فرد] در عصر سنت است و این [فرد دیگر] در عصر تجدد؛ یا در باره دو کشورِ همسایه که در سال ۲۰۱۴ م. زندگی می‌کنند، می‌گویند یکی در عصر سنت است و دیگری در عصر تجدد.

همان‌طور که آن‌ها دسته‌بندی می‌کنند، قرآن هم دسته‌بندی دارد؛ یک عصرِ نبی اکرم^ع هست و یک عصرِ اولیاء طاغوت؛ یک عصرِ نور هست، یک عصرِ ظلمت. اینجا همه چیز نورانی است و آنجا همه چیز ظلمانی؛ آنجا همه چیز بردگی است و در قرن ۲۱ هم که باشد، جاهلیت و بردگی مدرن و بردگی نرم‌افزاری پیچیده شده است؛ کرامت نیست؛ عدالت نیست؛ همه‌اش ظلم و جور است. این فرهنگ‌ها و مکاتب را ببینید؛ در ادوار مختلف، جنگ‌هایشان را ببینید؛ جنگ اول و دوم جهانی را می‌دانید چه کسانی به‌راه انداختند؟ مدعیان تجدد! دعوا بر سر چه بود؟ بر سر دنیا! حاصلش چه بود؟ میلیون‌ها کشته و استفاده از بمب اتم! [نتیجه] چه شد؟!

می‌بینید! ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؛ تا وارد عصر نبی اکرم^ع و فضای نور نشود، در فضای ظلمت، همه‌اش خسارت است؛ لذا اصلاً آیه طور دیگری معنا می‌شود؛ چون نبی اکرم^ع آمدند، [پس] ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾! همان‌طور که می‌گویید: اگر انسان سرمایه نداشت و بازارها نبودند و نیاز به رشد و امکان رشد نداشت، خسارتی هم نداشت؛ حال اگر ولایت نبی اکرم^ع و این عصر نور نبود، هیچ خسارتی هم نبود. اگر نبی اکرم^ع نبود، اگر عصر ظهور نبود، اگر یک عصر نورانی در مقابل عصر باطل و این جاهلیت - که دوران جاهلیتِ اولی و آخری است و [به تعبیری] از دوران جاهلیتی که آب برکه گندیده می‌خوردند، تا دورانی که آب آشامیدنی تصفیه‌شده می‌خورند را [شامل می‌شود] - نبود، خسارت معنا نمی‌شد؛ [آن وقت] آدم خیال می‌کرد که آن‌ها خاسر هستند و این‌ها رابح؛ طرفداران سنت، خاسرند و طرفداران تجدد، سود کرده‌اند. ولی اگر این دو عصر را دیدید، نباید به سنت و تجدد تقسیم کنید؛ بلکه بگویید:

عصر جاهلیت و عصر نبی اکرم^ﷺ. هر کسی در عصر جاهلیت است، خاسر است و هر کسی در عصر نبی اکرم^ﷺ است، رابح. می شود عصر بهشت و جهنم؛ عصر ظلمت و نور؛ عصر حیات طیبه و عصر موت؛ عصر دنیا و آخرت. ﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۱؛ لذا حیات دنیا به ولایت ائمه جور تعریف شده است و آخرت به ولایت نبی اکرم^ﷺ و اهل بیت^{علیهم السلام}.^۲ این می شود عصر نبی اکرم^ﷺ. حضرت این صف بندی را [ایجاد] کردند؛ عصر جدیدی در عالم آغاز شده است. حالا آن هایی که دنبال حضرت می-روند، رابح هستند؛ آن هایی که نمی روند، خاسرند.

۳-۳. اقتضای ورود به عصر نبی اکرم^ﷺ برای رهایی از خسارت (آیه ۳)

بنابراین ما دو عصر داریم. به جای عصر سنت و تجدد، عصر کشاورزی، عصر صنعت، عصر فراصنعت، عصر مفرغ، عصر چرخ و ... ما می گوئیم: دو عصر در عالم هست: یک عصر نورانی و یک عصر ظلمانی. هر پیغمبری که می آید، یک دورانی با او شروع می شود؛ فرهنگ رشد می کند؛ معارف رشد می کند؛ ولی عصر همه انبیاء^{علیهم السلام}، پرتو عصر نبی اکرم^ﷺ است؛ آن عصر، عصری است که همه تاریخ را می پوشاند؛ عصر نبی اکرم^ﷺ حتی در دوره رجعت هم هست؛ در ظهور هم هست؛ حتی در برزخ و قیامت هم هست. بهشت ما هم پرتو نبی اکرم^ﷺ (ص) است. عصر ما آن است و ذیل عبادت نبی اکرم^ﷺ در بهشت هم زندگی می کنیم. مقابلش هم عصر اولیاء طاغوت و عصر ظلمانی است. [به بیان دیگر،] یکی عصر حیات طیبه و عصر نور است، قوانینش قوانین نورانی است، روابطش نورانی است، قوایش قوای عالم ملائکه است، همکاران ما در این عالم، ملائکه هستند؛ آن طرف هم قوای شیطانی و جنیان و شیاطین کافر و... قوای آن عالم هستند. دستگاه باطل از آن قوا استفاده می کند و دستگاه نبی اکرم^ﷺ از قوای ملائکه.

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۴.

۲. «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ^ﷺ قَوْلُهُ جَلَّ وَ عَزَّ ﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾ قَالَ وَلَا يَتَّهِمُ ﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾ قَالَ وَلَا يَأْتِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ^ﷺ ﴿إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى * صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى﴾؛

[الكافي، ج ۱، ص ۴۱۸]

حالا اگر این دو عصر تعریف شد، ورود به عصر نبی اکرم^ﷺ اقتضائاتی دارد. ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا﴾؛ آن‌هایی که ایمان می‌آورند، یعنی وارد عصر نبی اکرم^ﷺ می‌شوند؛ این فقط یک ایمان به توحیدِ ظاهری و بریده از ولایت و نبوت نیست؛ کسی که نبی اکرم^ﷺ را قبول ندارد، نمی‌تواند وارد عصر نبی اکرم^ﷺ بشود؛ موحد هم نمی‌تواند بشود.

مکرر عرض کرده‌ایم که توحید از طریق نبی اکرم^ﷺ در عالم منتشر می‌شود. کسی که بخواهد توحید را مستقیم از خدای متعال بگیرد، خدای متعال به او [توحید] عطاء نمی‌کند؛ نه اینکه نمی‌تواند. تعبیر از امیرالمؤمنین^ﷺ در کافی نقل شده است که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَّفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَلَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَصِرَاطَهُ وَسَبِيلَهُ وَالْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ»؛ خدای متعال اگر می‌خواست، می‌توانست مستقیم خود را معرفی کند؛ عاجز نبود؛ ولی براساس حکمت خودش، واسطه قرار داده است. خدا توحید را از طریق نبی اکرم^ﷺ و اهل بیت ایشان^ﷺ در عالم منتشر می‌کند. اگر کسی می‌خواهد به توحید برسد، باید وارد محیط ولایت نبی اکرم^ﷺ شود؛ باید وارد عصر نبی اکرم^ﷺ شود؛ باید وارد فضای ولایت و پرتو نبی اکرم^ﷺ شود. اگر وارد این فضا شد، آن وقت نورانی می‌شود؛ بنابراین ورود به عصر نبی اکرم^ﷺ اقتضائاتی دارد. همه کس نمی‌تواند وارد شود؛ باید ایمان بیاورد؛ ایمان بالله، ایمان به نبی اکرم^ﷺ، ایمان به ادامه نبی - اکرم^ﷺ، ایمان به خلافت نبی اکرم^ﷺ؛ وگرنه نمی‌شود. باید اهل اعمال صالحه باشد. عمل صالح، عملی است که ذیل ولایت نبی اکرم^ﷺ و ذیل ولایت اهل بیت^ﷺ اتفاق می‌افتد. اینکه کسی بگوید: من نماز می‌خوانم ولی کاری با پیغمبر ندارم، [نمازش] عمل صالح نیست. این همان نمازی

۱. «عَنْ مُقَرَّنٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ^ﷺ يَقُولُ جَاءَ ابْنُ الْكَوَّاءِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ^ﷺ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ^ﷺ وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلَّ بِسِيمَاهُمْ ^ﷺ فَقَالَ نَحْنُ عَلَى الْأَعْرَافِ نَعْرِفُ أَنْصَارًا بِسِيمَاهُمْ وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّذِي لَا يَعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا بِسَبِيلٍ مَعْرِفَتَنَا وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ يَعْرِفُنَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَنَا وَ عَرَفْتَاهُ وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرْنَا وَ أَنْكَرْتَاهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَّفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ فَمَنْ عَدَلَ عَنْ وَلَائِنَا أَوْ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا فَإِنَّهُمْ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّاكِبُونَ فَلَا سَوَاءَ مَنْ اعْتَصَمَ النَّاسُ بِهِ وَ لَا سَوَاءَ حَيْثُ ذَهَبَ النَّاسُ إِلَى عِيُونٍ كَدِرَةٍ يَفْرَعُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ وَ ذَهَبَ مِنْ ذَهَبٍ إِلَيْنَا إِلَى عِيُونٍ صَافِيَةٍ تَجْرِي بِأَمْرِ رَبِّهَا لَا تَفَادِلُهَا وَ لَا انْقِطَاعَ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۸۴.

است که ابلیس [درباره‌اش] به خدا گفت که من می‌خوانم؛ ولی بر آدم سجده نمی‌کنم! این، عمل صالح نیست. عملی که دنبال آدم^ع اتفاق می‌افتد، [عمل صالح است]؛ یعنی اگر دنبال خلیفه الله رفتید و او امام جماعت شد و به او اقتدا کردید، نماز می‌شود عمل صالح؛ وگرنه اگر گفتید که او برای خودش نماز می‌خواند و من هم این طرف برای خودم نماز فرادی می‌خوانم، این نماز دیگر عمل صالح نیست؛ پس ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ عمل متناسب با توحید و ولایت نبی اکرم^ص و اهل بیت^ع است؛ عملی که این [ویژگی] در آن نیست، عمل صالح نیست. بعد از این اگر بخواهیم [به سر منزل مقصود] برسیم، باید متناسب با ولایت نبی اکرم^ص حول ولایت نبی اکرم^ص عبادت جمعی کنیم. به عنوان یک احتمال عرض می‌کنم؛ ما باید حول امام خود جامعه بسازیم؛ اگر بخواهیم وارد محیط نبی اکرم^ص شویم، همان‌طور که ایشان عبادت نموده و تحمل وحی کرده‌اند - «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا حَمَلْتَ وَحْيَكَ»؛^۱ آحدی نمی‌توانست آن وحی و آن نور عظیمی که از عالم بالا می‌آمده را تحمل کند و آرام‌آرام پرتو آن را به ما بتاباند - ما هم باید تحمل کنیم؛ «إِنْ أَمَرْنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ»؛^۲ باید بلاکش شویم. این همان

۱. «قَالَ الصَّادِقُ^ع فَأَوَّلُ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ وَاسْتَكْبَرَ وَاسْتَكْبَارُ هُوَ أَوَّلُ مَعْصِيَةِ عَصَى اللَّهَ بِهَا قَالَ فَقَالَ إِبْلِيسُ يَا رَبِّ اغْنِنِي مِنَ السُّجُودِ لَادَمَ^ع وَ أَنَا أَعْبُدُكَ عِبَادَةً لَمْ يَعْبُدْكَ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا حَاجَةَ لِي إِلَى عِبَادَتِكَ إِنَّمَا أُرِيدُ أَنْ أَعْبُدَ مِنْ حَيْثُ أُرِيدُ لَا مِنْ حَيْثُ تُرِيدُ فَأَبَى أَنْ يَسْجُدَ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴾»؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۴۲.

۲. «أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَابِدُ بِالِدَالِيَةِ قَالَ: سَأَلْتُ مَوْلَايَ أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ^ع فِي مَنْزِلِهِ بِسَرٍّ مَنْ رَأَى سَنَةَ خَمْسٍ وَ خَمْسِينَ وَ مَائَتَيْنِ أَنْ يُمْلَى عَلَى مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ وَ أَوْصِيَاءِهِ^ع وَ أَحْضَرْتُ مَعِيَ قِرْطَاسًا كَثِيرًا فَأَمْلَى عَلَيَّ لَفْظًا مِنْ غَيْرِ كِتَابِ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ^ص اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا حَمَلْتَ وَحْيَكَ وَ بَلَغَ رِسَالَتَكَ... (الی آخر الصلوات)»؛ مصباح المتهجد، ج ۱، ص ۳۹۹.

۳. «عَنْ أَبِي بصيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^ع قَالَ: خَالَطُوا النَّاسَ مِمَّا يَعْرِفُونَ وَ دَعَوْهُمْ مِمَّا يُنْكِرُونَهُ وَ لَا تَحْمِلُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ عَلَيْنَا إِنْ أَمَرْنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۶. همچنین رجوع شود به: همان، ص ۲۰، «باب فی أئمة آل محمد^ع أن حدیثهم صعب مستصعب» و ص ۲۶، «باب فی أئمة آل محمد^ع أن أمرهم صعب مستصعب».

ادامه بلاء نبی اکرم^ﷺ است. یک پرتو آن را هم ما باید ببریم؛ این می شود عصر ما. فشاری که ما باید تحمل کنیم، اگر تحمل کردیم، وارد عصر نبی اکرم^ﷺ می شویم. اگر تحمل نکردید، از نبی اکرم^ﷺ محروم هستید. پس [تنها] آنهایی که بلاء را تحمل می کنند [وارد عصر نبی اکرم^ﷺ می شوند و از این خسران بیرون می روند].

مقابل این دستگاه، دستگاه باطل است. دستگاه باطل با تمام وجود تلاش می کند که کسی وارد فضای نبی اکرم^ﷺ نشود؛ ﴿قَالَ قَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾؛^۱ همه قوایش را به کار می گیرد که کسی وارد صراط مستقیم - که محیط ولایت نبی اکرم^ﷺ و اهل بیت^ﷺ و عصر نبی اکرم^ﷺ و پرتو نبی اکرم^ﷺ است - نشود. جنگ، خیلی جدی می شود. این می شود جهاد اکبر. فرمود اینکه می زنید و می کشید، جهاد اصغر است؛ جهاد اکبر جنگی در باطن است.^۲ شما هم در جنگ باطنی حاضرید؛ آن جنگ باطنی، بین نبی اکرم^ﷺ و ابلیس است؛ شما در این جنگ باطنی باید تلاش کنید وارد فضای ولایت نبی اکرم^ﷺ شوید. جنگ عقل و جهل است. باید وارد فضای نورانی عقل شوید؛ لذا این فضا هم فضای دشواری است؛ تحمل می خواهد، صبر می - خواهد، استقامت می خواهد. آن وقت اگر ما بخواهیم حول این امام^ﷺ و نبی اکرم^ﷺ جامعه پردازی کنیم، باید دست به دست هم بدهیم؛ درواقع یک روح شویم، یک پیکره بزرگ درست کنیم، همدیگر را توصیه کنیم به صبر، توصیه کنیم به حق.

حق چیست؟ همین حقیقت نبی اکرم^ﷺ و اهل بیت^ﷺ است. صبر هم پایداری در محیط ولایت آن هاست. [در روایات] صبر هم گاهی به نبی اکرم^ﷺ و اهل بیت^ﷺ تفسیر شده است؛ ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾؛^۳ [امیر مؤمنان^ﷺ] فرمود صبر، وجود

۱. سوره اعراف، آیه ۱۶.

۲. «عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ^ﷺ بَعَثَ بَسْرِيَّهَ فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ مَرَحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ^ﷺ وَمَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قَالَ جِهَادُ النَّفْسِ»؛ الکافی، ج ۵، ص ۱۲.

۳. سوره بقره، آیه ۴۵.

مقدس نبی اکرم^ﷺ است.^۱ ایشان اصلاً خود کلمه صبر هستند؛ یعنی حقیقت استقامت را ایشان ادا فرموده. ما باید پرتوی از استقامت ایشان در این راه را از [خود] ایشان بگیریم؛ یعنی صبر ما قائم به صبر نبی اکرم^ﷺ است. اگر ایشان استقامت نمی کردند، بقیه نه استقامت می کردند، نه استقامتشان فایده داشت. پرتوی از استقامت نبی اکرم^ﷺ در مسیر توحید باید در وجود ما بیفتد تا ما صابر شویم. در حدیث عقل و جهل،^۲ صبر از جنود و لشکریان نبی اکرم^ﷺ است؛ باید شعاعی از او بیفتد.

بنابراین اگر ما بخواهیم وادی ولایت نبی اکرم^ﷺ را طی کنیم و وارد ولایت نبی اکرم^ﷺ و اهل-بیت^ﷺ شویم، باید اهل تحمل و صبر باشیم؛ [باید] پرتوی از آن صبر در وجود ما بیفتد. ما باید همدیگر را به حق و صبر و پایداری در راه کلمه توحید توصیه کنیم.

همه عالم انسانی، چه در جاهلیت اولی باشند یا آخری، چه طفل باشند یا مسن و چه در دوران کهولت به سر ببرند یا جوانی، [همگی در خسارت اند]؛ این ها چیزی را عوض نمی کند. این تغییر دوران ها، خسارت انسان را جبران نمی کند. عصر نبی اکرم^ﷺ است و عصر ظلمت؛ عصر جاهلیت است و عصر اسلام. اگر وارد عصر اسلام شدید که ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۳ - که این اسلام، پرتو نبی اکرم^ﷺ است و همه انبیاء^ﷺ جلوه ای از او را آورده اند - خسارت نکرده اید.

ورود به این عصر، الزاماتی دارد؛ ایمان می خواهد، عمل صالح می خواهد، توأسی بالحق می خواهد، توأسی بالصبر هم می خواهد؛ چرا؟ چون میدان درگیری است. اصل درگیری بین

۱. «فی حدیث النورانیة: قَالَ سَلْمَانُ قُلْتُ يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ وَمَنْ أَقَامَ الصَّلَاةَ أَقَامَ وَلَّيْتُكَ قَالَ نَعَمْ يَا سَلْمَانُ تَصْدِيقُ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ الْعَزِيزِ ﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾ قَالَ صَبْرُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَالصَّلَاةُ إِقَامَةُ وَلَّيْتُ قَمْنَهَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿وَأَنَّهَا لَكَبِيرَةٌ﴾ وَلَمْ يَقُلْ وَ إِنَّهُمَا لَكَبِيرَةٌ لَأَنَّ الْوَلَايَةَ كَبِيرَةٌ حَمَلَهَا إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعُونَ هُمُ الشَّيْعَةُ الْمُسْتَبْصِرُونَ» بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۱.

۳. ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾؛ سوره آل عمران، آیه ۱۹.

نبی اکرم ﷺ و اولیاء طاغوت است؛ ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ﴾^۱ درگیری، بین آنهاست؛ ولی اگر بخواهیم در این میدان، ذیل نبی اکرم ﷺ بیاییم و به خصوص ذیل نبی اکرم ﷺ عبادت جمعی کنیم و جامعه‌پردازی کنیم و پرستش اجتماعی کنیم، احتیاج به استقامت و پایداری و تواصی و توصیه مستمر به حق و صبر داریم.

به نظر من شاید آیه را بتوان این طور معنا کرد که کلید فهم آیه، عصر است و ورود به این عصر اقتضائاتی دارد. گاهی آدم می‌خواهد [به شکل] فردی وارد شود و گاهی می‌خواهد جامعه‌پردازی کند و حیات اجتماعی درست ایجاد کند؛ کمالینکه - به قول این آقایان - وقتی مثلاً چرخ پیدا می‌شود، زندگی اجتماعی انسان حول این ابزار جدید شکل می‌گیرد؛ توسعه تکنولوژی پیدا می‌شود و انسان زندگی جدیدش را حول توسعه تکنولوژی شکل می‌دهد. [در اینجا هم] وقتی [انسان] می‌خواهد وارد عصر نبی اکرم ﷺ شود، باید حیات اجتماعی حول نبی - اکرم ﷺ را درست کند. این غیر از استقامت فردی، استقامت جمعی می‌خواهد. همه باید به همدیگر استقامت بدهیم تا بتوانیم وارد عصر نبی اکرم ﷺ شویم (عصری که در دوره ظهور به کمال خود می‌رسد و تا قیامت هم ادامه پیدا می‌کند)؛ تا حیاطمان ذیل عصر نبی اکرم ﷺ شود و خاسر نباشیم؛ تا به توحید برسیم. حاصلش یک کلمه است: درک توحید، از طریق عصر نبی - اکرم ﷺ است. وقتی انسان به توحید رسید، به همه چیز رسیده است؛ به امنیت، عدالت، آزادی، کرامت، رفاه. همه چیز ذیل توحید است. بت‌ها که چیزی ندارند به ما بدهند.

پس عصر بت پرستی است و عصر توحید. عصر نبی اکرم ﷺ عصر توحید است. ورود به عصر توحید، ایمان می‌خواهد، عمل متناسب می‌خواهد، جامعه‌پردازی و توصیه و همکاری اجتماعی و کار و همکار می‌خواهد، توصیه جمعی می‌خواهد. این غیر از صبر فردی است. گاهی همه زندگی انسان می‌شود توصیه؛ یعنی همه زندگی‌اش، دیگران را دعوت می‌کند؛ کمالینکه دعوت به توحید هم فقط به وسیله قول [و حرف] نیست؛ گاهی با عمل خود دعوت می‌کنیم. تواصی هم همین طور است. همه اعمال ما یک استقامت جمعی ایجاد می‌کند.

۱. ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ قَدْ زُكِّمَهُمْ وَمَا يَفْقَهُونَ﴾؛ سوره انعام، آیه ۱۱۲.

استقامت عملی فرمانده‌ای که استقامت می‌کند، [درواقع] توصیه‌کردن زیردستانش به استقامت است. اگر فرمانده سست شد، دیگر هرچه هم در زبان بگوید «صبر کنید» فایده ندارد. باید همه وجود ما بشود استقامت در راه و توصیه جمعی، تا یک جامعه حول امام^ع شکل بگیرد و [دسته] جمعی وارد عصر نبی اکرم^ص و عصر ظهور شویم.

[در پایان بحث،] به دو روایت اکتفاء می‌کنم:

یکی روایت مرحوم صدوق است که در کمال الدین از امام صادق^ع نقل کرده‌اند: ^۱ «وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَصْرُ عَصْرُ خُرُوجِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» یعنی همه، غیر از یک دسته: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا» يَعْنِي بَايَاتِنَا (آیات الله، ائمه^ع هستند؛ همه آیات؛ محور [همه] آیات، اهل بیت^ع هستند؛ «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» يَعْنِي بِمُؤَسَّاهِ الْإِخْوَانِ؛ عمل صالح یعنی شما با برادر دینی خود مواسات کنی؛ این است که جامعه مؤمنین را شکل می‌دهد؛ «وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ» يَعْنِي بِالْإِمَامَةِ؛ «وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» يَعْنِي فِي الْفِتْرَةِ؛ یعنی در دوران سختی، همدیگر را دعوت می‌کنند.

روایت دوم هم از امام صادق^ع نقل شده^۲ که فرمودند خدای متعال «أَهْلَ صَفْوَتِهِ» برگزیدگان خودش را استثناء کرده است؛ همه در خسارت هستند؛ مگر برگزیدگان من. برگزیدگان چه کسانی هستند؟ «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا» بِوَلَايَةِ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؛ «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» یعنی فرائض را انجام می‌دهند (که فروع توحید و فروع ولایت است)؛ «وَتَوَاصَوْا

۱. «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ (عهما) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» قَالَ «الْعَصْرُ» عَصْرُ خُرُوجِ الْقَائِمِ^ع، «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» يَعْنِي أَعْدَاءَنَا، «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا» يَعْنِي بَايَاتِنَا، «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» يَعْنِي بِمُؤَسَّاهِ الْإِخْوَانِ، «وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ» يَعْنِي بِالْإِمَامَةِ، «وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» يَعْنِي فِي الْفِتْرَةِ؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۶.

۲. «عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^ع فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» قَالَ اسْتَنْتَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَهْلَ صَفْوَتِهِ مَنْ خَلَقَهُ حَيْثُ قَالَ «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا» بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ^ع «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» أَيْ أَدَّوْا الْفَرَائِضَ «وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ» أَيْ بِالْوَلَايَةِ «وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» أَيْ وَصَّوْا ذُرَارِيَهُمْ وَمَنْ خَلَقُوا مِنْ بَعْدِهِمْ بِهَا وَبِالصَّبْرِ عَلَيْهَا؛ تأویل الآیات، ص ۸۸۱.

بِالْحَقِّ؛ توصیه به حق یعنی چه؟ یعنی توصیه به ولایت نبی اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ می کنند؛ ﴿وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾؛ یعنی ذریه خود و کسانی را که بعد از خودشان می آیند، به صبر بر ولایت نبی اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ توصیه می کنند؛ یعنی نه فقط خودشان را بلکه نسل خودشان و نسل های بعدی را هم دعوت به استقامت می کنند. این اعم از دعوت زبانی و دعوت عملی است.

لذا رابطه این سوره با سوره کافرون هم معلوم شد. حضرت صف بندی کردند؛ ذیل این صف بندی، دو عصر شکل گرفته است: عصر نور و ظلمت؛ عصر انبیاء ﷺ و فراعنه؛ عصر ملائکه و شیاطین. زمانی انسان از خسارت رها می شود که در عصر انبیاء ﷺ باشد؛ در عالم ملائکه باشد؛ در عالم نور باشد؛ وگرنه هیچ دوره ای از ادوار عمرش یا هیچ دوره ای از دوران حیات های اجتماعی بشر، این خسارت را جبران نمی کند.

ان شاء الله خدای متعال همه ما را به بهره مندی از قرآن و نبی اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ و ورود به وادی ولایت حضرت ﷺ که وادی توحید است، موفق بدارد.



گفتار چہارم

رہائے از جاہلیت مدرن باور و دبہ عصر ظہور

(تبیین رویکرد موموادلہ آن)

۱. بررسی تفسیر عصر به نبی اکرم ﷺ و عصر ظهور

در جلسات گذشته اشاره کردم که عصر در روایات، هم به عصر نبی اکرم ﷺ و زمان ظهور اسلام تفسیر شده، هم به عصر ظهور امام زمان ﷺ؛ این دو عصر به هم پیوسته هستند و حقیقتاً عصر نبی اکرم ﷺ در دوران پایانی خلافت ایشان، که عصر ظهور است، تجلی کامل می‌کند.

۱-۱. نبی اکرم ﷺ محور همه خصلت‌ها و حقایق عصر ایمان و توحید

این عصر در روایت کمال الدین مرحوم صدوق (ره) به عصر ظهور حضرت بقیت الله ﷺ تفسیر شده است؛^۱ آن دوران، دورانی است با شاخصه‌هایی که در روایات آمده است؛ فرض کنید آن دوران، دوران ظهور عدالت است؛ یعنی عدل در آن دوره در کل زمین محقق می‌شود؛ این عدل هم خصوصاً عدل اقتصادی نیست و یکی از ابعادش عدالت اقتصادی است. عدالت اقتصادی آن هم عدالت مکتب رفاه یا مکتب سوسیالیسم نیست؛ بلکه عدالت شأن امام عصر ﷺ است.

مهم‌ترین نکته عدالت این است که در آن دوره، انسان‌ها به نقطه عدل و به نقطه توحید و اخلاص می‌رسند؛ وگرنه در علم اخلاق هم می‌گویند: نفس باید به نقطه اعتدال برسد. [در عصر ظهور] آن عدالت نفسانی‌ای که کمال نفس انسان است، که [همان] رسیدن به حقیقت توحید است، محقق می‌شود. یعنی حقیقتاً وقتی ولایت حضرت در وجود انسان‌ها جاری می‌شود. اول، عدالت در وجود انسان‌ها محقق می‌شود - می‌شود وجود عادل - و بعد، جهان بیرون، جهان عدل می‌شود. این عدالت هم اعم از عدالت «فرهنگی، سیاسی و اقتصادی» است؛

۱. روایت در جلسات قبل گذشت؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۶.

جهان در ثروت و قدرت و اطلاع و همه این‌ها به عدالت می‌رسد؛ هم عدالت اجتماعی محقق می‌شود، هم عدالت روانی، هم عدالت در تکوین. [فقط توزیع عادلانه ثروت] آن‌هم با تعریف سوسیالیستی و سرمایه‌داری [نیست]؛ چیزی بسیار فراتر از این‌هاست؛ لذا ابزار و تکنولوژی آن هم، این‌ها [که ما امروز داریم] نیست.

نکته قابل توجه این [است] که [آن عصر،] یک شاخصه‌اش عدل است؛ شاخصه دوم مثلاً حیات است؛ ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَخِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾^۱؛ که مرحله حیات طیبه [است]؛ رحمت الهی در زمین می‌دمد و زمین و اهلیش زنده می‌شوند. فرض کنید زمین نورانی می‌شود؛ ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾^۲ [این] در روایات به دوره ظهور تفسیر شده است؛^۳ البته ظاهرش درباره قیامت است و منافاتی هم ندارد؛ هم ناظر به ظهور است، هم ناظر به قیامت. زمین با نور پروردگارش - که امام^۴ نور رب است^۵ - روشن می‌شود. فرض کنید دوره ظهور رفاه است و نعمت‌ها جاری می‌شوند و زمین برکاتش را بیرون می‌دهد و آسمان برکاتش را نازل می‌کند؛ ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾^۶؛ یعنی درهای رحمت الهی - که قبلاً بسته بود - از آسمان و زمین به رویشان باز می‌شود؛ فضای

۱. ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَخِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾؛ سوره حدید، آیه ۱۷.

۲. ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشَّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يظْلَمُونَ﴾؛ سوره زمر، آیه ۶۹.

۳. «عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ قَائِمًا إِذَا قَامَ ﴿أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ وَاسْتَعْنَى النَّاسُ وَيَعْمَرُ الرَّجُلُ فِي مَلِكِهِ حَتَّى يُوَلِّدَ لَهُ أَلْفُ ذَكَرٍ لَا يُوَلِّدُ فِيهِمْ أَنْثَى وَيَبْنَى فِي ظَهْرِ الْكُوفَةِ مَسْجِدًا لَهُ أَلْفُ بَابٍ وَتَتَّصِلُ بِيُوتِ الْكُوفَةِ بَنَهْرٍ كَرْبَلَاءَ وَبِالْحِيرَةِ حَتَّى يَخْرُجَ الرَّجُلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ عَلَى بَغْلَةٍ سَفَوَاءٍ يُرِيدُ الْجُمُعَةَ فَلَا يَدْرِكُهَا؛ الغيبة (للطوسي)، ۴: ۶۸.

۴. «حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ فِي قَوْلِهِ: ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ قَالَ رَبُّ الْأَرْضِ يُعْنَى إِمَامُ الْأَرْضِ، فَقُلْتُ: فَإِذَا خَرَجَ يَكُونُ مَا ذَا، قَالَ إِذَا اسْتَعْنَى النَّاسُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَنُورِ الْقَمَرِ وَيجْتَرُونَ بِنُورِ الْإِمَامِ؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۵۳.

۵. ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۹۶.

جدیدی برایشان درست می‌شود که آن فضا، قبلاً بسته بود. عوالم دیگری برایشان گشوده می‌شود. یا فرض کنید مثلاً بشر به امنیت می‌رسد؛ مثل امنیت اجتماعی، امنیت روانی، حتی امنیت نسبت به حوادث طبیعی؛ یعنی حتی حوادث طبیعی هم انسان‌ها را به این کیفیت تهدید نمی‌کند؛ مثل بهشت که حوادث طبیعی هم انسان را تهدید نمی‌کنند و همه چیز بر وفق مراد اوست. دوره ظهور هم این‌طور است؛ انسان در جهانی زندگی می‌کند که حوادث طبیعی، به این کیفیت، بشر را تهدید نمی‌کند.

شاخص‌هایی که شما برای عصر ظهور می‌گویید، باید درست تفسیر شوند؛ یعنی اصلاً نزاع ما با توسعه غربی، بر سر تعریف همین مفاهیم کلیدی حیات است؛ مثلاً مفهوم حیات، عدل، رفاه، امنیت و آزادی؛ نه اینکه این‌ها در آن دوره نیست؛ بلکه اصلاً در آن دوره محقق می‌شود. ما در تعریف این مفاهیم کلیدی با غرب اختلاف داریم. همه شئونی که در عصر ظهور تفسیر می‌شود، در معارف ما به خود امام^ع تعریف می‌شود؛ یعنی اگر عدالت در زمین محقق می‌شود، کلمه عدل الهی، خود امام^ع است؛ ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾.^۱ طبق روایات، وقتی امام^ع به دنیا می‌آیند در پیشانی ایشان نوشته می‌شود: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾.^۲ او کلمه تامه خداست؛ کلمه عدل، خود امام^ع است. وقتی ولایت امام^ع محقق شد، عدالت محقق می‌شود؛ یعنی عدالت، امر متکثری نیست؛ اصلش خود امام^ع است. همین‌طور «حیات» به خود امام^ع

۱. ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾؛ سوره انعام، آیه ۱۱۵.

۲. «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ^ع يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا أَحَبَّ أَنْ يَخْلُقَ الْإِمَامَ أَمَرَ مَلَكَاً فَاتَّخَذَ شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ تَحْتَ الْعَرْشِ فَيَسْقِيهَا أَبَاهُ فَمِنْ ذَلِكَ يَخْلُقُ الْإِمَامَ فَيَمُكِّثُ أَرْبَعِينَ يَوْماً وَلَيْلَةً فِي بَطْنِ أُمِّهِ لَا يَسْمَعُ الصَّوْتَ ثُمَّ يَسْمَعُ بَعْدَ ذَلِكَ الْكَلَامَ فَإِذَا وَلَدَ بَعَثَ ذَلِكَ الْمَلَكَ فَيَكْتُبُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ فَإِذَا مَضَى الْإِمَامُ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ رُفِعَ لِهَذَا مَنَارٌ مِنْ نُورٍ يَنْظُرُ بِهِ إِلَى أَعْمَالِ الْخَلَائِقِ فِيهِذَا يَحْتَجُّ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۸۷.

برمی‌گردد. امام ^۱ کلمه روح و سرچشمه حیات است؛ «أَحْيَ بِهِ الْقُلُوبَ الْمَيَّتَةَ»؛^۱ قلوب با امام ^۲ زنده می‌شوند؛ «رَبِّيعِ الْأَنَامِ» است.^۲

اگر رفاه محقق می‌شود، نعمت، ولایت امام ^۳ است. وقتی فضای جامعه فضای ولایت امام ^۴ شد، فضای نعیم است. همه نعمت‌ها، ذیل امام ^۵ تعریف می‌شوند؛ «ثُمَّ لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»؛^۳ بعد [در روایات] می‌خوانیم که نعیم یعنی همین وجود امام ^۴؛ ولایت امام ^۵، نعیم است.^۴ بنابراین اگر نعمتی است، ذیل امام ^۵ است؛^۵ اگر عدالتی است، ذیل امام ^۶ است؛ اگر حیات است، [ذیل امام ^۷ است]؛ اگر نور است، نور امام ^۸ است؛ «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»؛^۶ [امام صادق ^۹] فرمود یعنی نور امام ^۷. امام ^۸ کلمه نور است؛ «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ

۱. «اللَّهُمَّ وَ أَحْيِ بِوَلِيكَ الْقُرْآنَ وَ أَرْنَا نُورَهُ سَرْمَدًا لَا ظُلْمَةَ فِيهِ وَ أَحْيِ بِهِ الْقُلُوبَ الْمَيَّتَةَ وَ أَشْفِ بِهِ الصُّدُورَ الْوَعْرَةَ وَ أَجْمَعْ بِهِ الْأَهْوَاءَ الْمُخْتَلِفَةَ عَلَى الْحَقِّ...»؛ کمال‌الدین، ج ۲، ص ۵۱۵؛ مفاتیح الجنان، ملحقات، دعاء در زمان غیبت.

۲. «السَّلَامُ عَلَى رَبِّيعِ الْأَنَامِ»؛ بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۱؛ مفاتیح الجنان، باب سوم، زیارت حضرت صاحب الامر ^{۱۰}. همچنین در دعای عبرات در وصف امام حسن عسکری ^{۱۱} آمده است: «وَ بِالْإِمَامِ الْمُنَزَّهِ عَنِ الْمَائِمِ الْمُطَهَّرِ مِنَ الْمَظَالِمِ الْحَبِيرِ الْعَالِمِ بِدَرْ الظُّلَامِ وَ رَبِّيعِ الْأَنَامِ النَّقِيُّ الطَّاهِرِ الزَّكِيُّ مَوْلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ»؛ مهج الدعوات، ص ۳۴۶.

۳. سوره تکاثر، آیه ۸.

۴. «عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ ^{۱۲} فَدَعَا بِالْغَدَاءِ فَأَكَلْتُ مَعَهُ طَعَامًا مَا أَكَلْتُ طَعَامًا قَطُّ أَنْظَفَ مِنْهُ وَ لَا أَطْيَبَ فَلَمَّا فَرَعْنَا مِنَ الطَّعَامِ قَالَ يَا أَبَا خَالِدٍ كَيْفَ رَأَيْتَ طَعَامَكَ أَوْ قَالَ طَعَامَنَا قُلْتُ جُعَلْتُ فِدَاكَ مَا رَأَيْتُ أَطْيَبَ مِنْهُ وَ لَا أَنْظَفَ قَطُّ وَ لَكِنِّي ذَكَرْتُ الْآيَةَ الَّتِي فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ^{۱۳} لَا إِمَّا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ»؛ الکافی، ج ۶، ص ۲۸۰.

۵. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۴۸، «باب أنهم عليهم السلام نعمة الله والولاية شكرها و أنهم فضل الله و رحمته و أن النعيم هو الولاية و بيان عظم النعمة على الخلق بهم عليهم السلام».

۶. سوره زمر، آیه ۶۹.

۷. «حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ بْنُ عَمْرِوٍّ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ^{۱۴} يَقُولُ فِي قَوْلِهِ: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» قَالَ رَبُّ الْأَرْضِ يُعْنِي إِمَامُ الْأَرْضِ، قُلْتُ: فَإِذَا خَرَجَ كَيْفَ يَكُونُ مَا ذَا؟ قَالَ إِذَا يَسْتَعْنِي النَّاسُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ نُورِ الْقَمَرِ وَ يَجْتَرِزُونَ بِنُورِ الْإِمَامِ»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۵۳.

مُحَمَّدٌ نَبِيِّ رَحْمَتِكَ وَ كَلِمَةِ نُورِكَ^۱. پس کلمه نور، امام [است]؛ نبی اکرم^ص و اهل بیت ایشان^ص هستند.^۲ اگر امنیت است، [ولایت است:] «وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»^۳. پس همه حقایق عصر ظهور، نازل امام^ص هستند؛ بنابراین عصر امام^ص با همه شاخصه‌هایش، فرع [خود امام] است. به این دلیل است که به امام^ص می‌گوییم: امام عصر^ص؛ امام آن دوران است؛ دوران، ذیل امام^ص تعریف می‌شود؛ زمامش در دست امام^ص است.

[پس عصر ظهور] تجلی شئون حضرت است؛ البته حضرت را چه می‌بینیم؟ آیا حضرت را فقط همین جسم فیزیکی می‌بینیم؟ البته این جسم امام^ص هم در جای خود فوق‌العاده است، ولی اگر فقط همین [جسم] را ببینیم، نمی‌توانیم [این معنا] را بپذیریم. امام^ص حقیقتی است که لباس‌هایی پوشیده، در عوالمی خلق شده، در لباس بشر هم خلق شده و هم‌اکنون که در لباس بشر خلق شده،^۴ خلقت‌های دیگر او هم هست؛ مثل قرآن، قرآن وقتی در عوالم مختلف نازل می‌شود در هر عالمی لباس آن عالم را می‌پوشد تا اینکه در این [عالم] می‌آید و به کلمات و آواها تبدیل می‌شود. [این آواها تمام حقیقت قرآن نیست؛] درجات بهشت، درجات آیات

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۴؛ مفاتیح الجنان، دعای بعد از زیارت آل یاسین.

۲. روایت آن پیشتر گذشت.

۳. «عَلِيُّ بْنُ بِلَالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَاعِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنِ النَّبِيِّ ص عَنْ جَبْرِئِيلَ عَنْ مِيكَائِيلَ عَنْ إِسْرَافِيلَ عَنْ اللُّوحِ عَنْ الْقَلَمِ قَالَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۶.

۴. «أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا سَابِقُ لَكُمْ فِيمَا مَضَى وَ جَارٍ لَكُمْ فِيمَا بَقِيَ وَ أَنَّ أَرْوَاحَكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طِينَتَكُمْ وَاحِدَةٌ طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ (بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ) خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بَعْشَهُ مُحَدِّقِينَ حَتَّى مَنَّا عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ (فِي بَيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَ يَذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ) وَ جَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَائِكُمْ طَبِيبًا لَخَلَقْنَا وَ طَهَّرْنَا لَانْفُسِنَا وَ تَرْكِئَةٍ لَنَا وَ كَفَّارَةً لَذُنُوبِنَا»؛ زیارت جامعه کبیره. همچنین رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱، «أَبْوَابُ خَلْقِهِمْ وَ طِينَتِهِمْ وَ أَرْوَاحِهِمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ».

قرآن است،^۱ قرآن در قیامت شفاعت می‌کند، تمثّل پیدا می‌کند و صورت‌های مختلفی به‌خود می‌گیرد؛^۲ اگر قرآن صرفاً آوا باشد که این خصوصیات را ندارد؛ پس یکی از منازل خلق قرآن این است که در قالب کلمات و آواها آفریده شده است [و البته] این هم قرآن است. بنابراین اگر ﴿وَالْعَصْرِ﴾ به عصر امام^ع و عصر ظهور معنا شده، [این عصر] فرع بر خود امام^ع است؛ لذا امام^ع، امام العصر است.

۱-۲. عصر بے اکرم^ع، جهان پیش‌روی انسان موحد

پس دوران، ذیل حضرت تعریف می‌شود. حضرت، آن کلمه تائمه خداست؛ اسم اعظم الهی است؛ همه حقایق، ذیل ایشان تعریف می‌شود؛ لذا ما اگر در این دوران وارد شویم، همه چیزمان متحول می‌شود. رابطه ما با خدای متعال از این مسیر واقع می‌شود؛ ارتباط ما با همدیگر، از این مسیر واقع می‌شود؛ ارتباط ما با جهان، از این مسیر واقع می‌شود.

۱. «عَنْ حَفْصِ قَالَ: سَمِعْتُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ لِرَجُلٍ أَ تُحِبُّ الْبَقَاءَ فِي الدُّنْيَا فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ وَلَمْ قَالَ لِقِرَاءَةِ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ فَسَكَتَ عَنْهُ فَقَالَ لَهُ بَعْدَ سَاعَةٍ يَا حَفْصُ مَنْ مَاتَ مِنْ أَوْلِيَائِنَا وَشِيعَتِنَا وَكَمْ يَحْسِنُ الْقُرْآنَ عَلَّمَ فِي قَبْرِهِ لِيَرْفَعَ اللَّهُ بِهِ مِنْ دَرَجَتِهِ فَإِنْ دَرَجَاتُ الْجَنَّةِ عَلَى قَدَرِ آيَاتِ الْقُرْآنِ يُقَالُ لَهُ أَقْرَأُ وَارْقُ فَيَقْرَأُ ثُمَّ يَرْقَى. قَالَ حَفْصُ فَمَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَشَدَّ خَوْفًا عَلَى نَفْسِهِ مِنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ لَا أَرْجَى النَّاسِ مِنْهُ وَ كَانَتْ قِرَاءَتُهُ حُزْنًا فَإِذَا قَرَأَ فَكَأَنَّهُ يُخَاطَبُ إِنْسَانًا»؛ الکافی، ج ۲، ص ۶۰۶.

۲. «عَنْ سَعْدِ الْخُفَّافِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: يَا سَعْدُ تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّ الْقُرْآنَ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ نَظَرَ إِلَيْهَا الْخَلْقُ وَ النَّاسُ صُفُوفٌ عَشْرُونَ وَ مِائَةٌ أَلْفَ صَفٍّ ... حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى رَبِّ الْعِزَّةِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَيَخِرُّ تَحْتَ الْعَرْشِ فَيُنَادِيهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَا حُجَّتِي فِي الْأَرْضِ وَ كَلَامِي الصَّادِقُ النَّاطِقُ ارْقُ رَأْسَكَ وَ سَلْ نَعْطُ وَ اشْفَعْ تُشَفِّعُ فَيَرْفَعُ رَأْسَهُ ... قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ وَ هَلْ يَتَكَلَّمُ الْقُرْآنُ فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قَالَ رَحِمَ اللَّهُ الضُّعَفَاءَ مِنْ شِيعَتِنَا إِنَّهُمْ أَهْلُ تَسْلِيمٍ ثُمَّ قَالَ نَعَمْ يَا سَعْدُ وَ الصَّلَاةُ تَتَكَلَّمُ وَ لَهَا صُورَةٌ وَ خَلْقٌ تَأْمُرُ وَ تَنْهَى قَالَ سَعْدُ فَتَغَيَّرَ لِذَلِكَ لَوْنِي وَ قُلْتُ هَذَا شَيْءٌ لَا أَسْتَطِيعُ أَنَا أَتَكَلَّمُ بِهِ فِي النَّاسِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ هَلِ النَّاسُ إِلَّا شِيعَتُنَا فَمَنْ لَمْ يَعْرِفِ الصَّلَاةَ فَقَدْ أَنْكَرَ حَقَّنَا ثُمَّ قَالَ يَا سَعْدُ أَسْمِعْكَ كَلَامَ الْقُرْآنِ قَالَ سَعْدُ فَقُلْتُ بَلَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ فَقَالَ ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ فَالْتَهَى كَلَامَ وَ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرُ رَجَالٌ وَ نَحْنُ ذِكْرُ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَكْبَرُ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۵۹۶ - ۵۹۸.

[یک مثال می‌زنم تا مطلب روشن‌تر بشود:] می‌گویند که ما ابزار می‌سازیم برای ارتباط با جهان؛ بشر وقتی می‌خواهد با جهان ارتباط برقرار کند، ابزار می‌سازد؛ فرض کنید برای تولیدات کشاورزی ابزار کشاورزی و بیل و گاوآهن می‌سازد؛ بعد [این ابزار] به تراکتور و کمباین و تکنولوژی مدرن تبدیل می‌شود. می‌گویند این ابزار، که رابطه انسان با جهان از طریق آن واقع شده و روابط اجتماعی را تحت تأثیر قرار داده، دوران‌ساز است؛ مثلاً در دوران گاوآهن، روابط اجتماعی و اقتصادی خاصی حول آن شکل می‌گیرد.

[ما هم می‌گوییم تمام ارتباطات ما ذیل امام تعریف می‌شود:] ما با جهان ارتباط داریم و برای این ارتباط، تکنولوژی و ابزاری تولید می‌کنیم. ابزار ارتباطات اجتماعی هم داریم، با یکدیگر هم رابطه برقرار می‌کنیم. انسان با خودش هم ارتباط برقرار می‌کند؛ اینکه نفس‌مان و فکرمان که تهذیب می‌کنیم، ارتباط ما با خود است. جهان هم با ما ارتباط برقرار می‌کند؛ فرض کنید شما از طریق ابزار تولید، یک محصولی تولید می‌کنید و این محصول را مصرف می‌کنید و آدم لذتی می‌برد؛ مثلاً فرض کنید میوه شیرین تولید می‌شود و ذائقه آدم لذت می‌برد؛ این می‌شود ارتباط جهان با ما؛ یک تأثیری روی ذائقه ما می‌گذارد. همه این روابطی که ما با خودمان و با دیگران و با جهان برقرار می‌کنیم و ارتباطی که جهان با ما برقرار می‌کند، همگی ذیل امام تعریف می‌شوند؛ یعنی اصل ارتباط، ارتباط با خداست؛ لذا ما دو جهان داریم: جهان نور و جهان ظلمت.

چطور می‌گویید که من با طبیعت از طریق ابزار ارتباط برقرار می‌کنم و ابزار ارتباط من با طبیعت که عوض شود، دوران جدیدی شروع می‌شود؛ یعنی وقتی مثلاً بیل به گاو آهن تبدیل شد، ظرفیت تولید بالا می‌رود و روابط اجتماعی تغییر می‌کند. حالا ارتباط ما با حضرت حق، چطور برقرار می‌شود؟ ما یا استکبار می‌کنیم یا ایمان [می‌ورزیم]. آن وقت دو تا جهان، پیش روی ما قرار می‌گیرد: جهان نور یا جهان ظلمت.

آیت الکرسی را یک بار دیگر بخوانم؛ آیه اول، تفسیر از توحید است: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ

حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ^۱؛ مستقر فرماندهی او، همه کائنات را در بر گرفته است؛ این توحید است، این خداست، این اله ماست. بخواهیم یا نخواهیم، اله هستی اوست؛ ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾؛ هیچ الهی جز او نیست. همه هم فقیر و متعلق هستند.

[در آیه بعد^۲ می‌فرماید:] ولی شما را مجبور نکردیم که اولوهیت او را قبول کنید. بخواهید یا نخواهید، اله شماست؛ ولی به شما اختیار دادیم؛ می‌توانید از این اولوهیت خارج شوید. رشد و غی هم، که مسیر پذیرش اولوهیت و توحید و کفر است، روشن شده است. ما راه را روشن کردیم و شما را هم مجبور نکردیم. در باطن، همه آزاد هستند. اما اگر می‌خواهید به سمت خدا بیایید باید این اولوهیت را قبول کنید؛ ﴿قَمَنْ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ﴾؛ اول باید به طاغوت کفر بورزید؛ طاغوت، آن کسی است که طغیان علی الله کرده و دیگران را هم دعوت به طغیان می‌کند. اگر او دعوت نمی‌کرد، امواجش سراغ ما نمی‌آمد و کفر به او لازم نبود. او استکبار کرده و ما را هم به محیط استکبار خودش دعوت می‌کند. اگر می‌خواهید وارد فضای توحید شوید، به طاغوت کفر بورزید و ایمان بالله بیاورید که راهتان باز می‌شود؛ ﴿قَمَنْ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.

آن وقت ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾^۳؛ خدای متعال ولایت شما را به دست می‌گیرد؛ ﴿يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾؛ جهان نور به روی ما گشوده می‌شود؛ سیرمان در نور است. «الْمُؤْمِنُ يَتَقَلَّبُ فِي خَمْسَةِ مِنَ النُّورِ»^۴؛ دلیل اینکه همه گشت و گذار مؤمن در عالم نور است، همین است. این نوری که خدای متعال مؤمن را وارد آن می‌کند - ﴿يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۲. ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ قَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۳. ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۴. «عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ ؑ قَالَ: الْمُؤْمِنُ يَتَقَلَّبُ فِي خَمْسَةِ مِنَ النُّورِ مَدْخَلَهُ نُورٌ وَ مَخْرَجُهُ نُورٌ وَ عِلْمُهُ نُورٌ وَ كَلَامُهُ نُورٌ وَ مَنْظَرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى النُّورِ»؛ الخصال،

- چیست؟ این همان نوری است که در آیه نور^۱ توضیح داده شده است. ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ﴾؛ مثل نور، نبی اکرم ﷺ هستند، تا [می‌رسد به] جریان نور، ﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾، که انوار اهل بیت نبی اکرم ﷺ هستند و تا ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ﴾. خدای متعال آدم را وارد وادی نور می‌کند، وارد این بیوت نور می‌کند و آرام آرام او را به سرچشمه نور که مثل نور و نبی اکرم ﷺ است، سیر می‌دهد؛^۲ لذا در روایت، ذیل همین آیه از سوره مبارکه بقره، آمده است: ﴿يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ ... فَالنُّورُ هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ^۳.

بنابراین اگر کسی توحید را قبول کرد، که مقدمه توحید هم إعراض از ولایت اولیاء طاغوت است، وارد بیت‌النور خواهد شد. چه کسی او را وارد می‌کند؟ ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾. این نور، همان نوری است که در آیه نور توضیح داده شده است. اگر این توحید را قبول نکردیم - که می‌توانیم قبول نکنیم؛ به ما اختیار داده‌اند که به اولوهیت خدای متعال کفر بورزیم - آن وقت هر چه در عالم می‌بینیم، غیر خدا می‌بینیم؛ حجاب برای ما پیدا می‌شود. اگر این [ولایت طاغوت] را قبول کردید، چه می‌شود؟ آیا کافر به صورت جزیره‌ای در عالم زندگی می‌کند؟ خیر؛ ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ﴾؛ ولایت همان اولیاء طاغوتی که باید به آن‌ها کفر بورزد - و اگر به آن‌ها کفر نورزد به حضرت حق کفر می‌ورزد -

۱. ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾؛ سوره نور، آیه ۳۵.

۲. روایات بحث در جلسات پیش گذشت. همچنین رجوع شود به: البرهان، ج ۴، ص ۶۶، روایات ذیل آیه شریفه ۳۵ سوره نور.

۳. «قَصَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قِصَّةَ الْفَرِيقَيْنِ جَمِيعاً فِي الْمِيثَاقِ حَتَّى بَلَغَ الْإِسْتِثْنَاءُ مِنَ اللَّهِ فِي الْفَرِيقَيْنِ فَقَالَ إِنَّ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ خَلَقَانِ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ لَهُ فِيهِمَا الْمَشِيئَةُ فِي تَحْوِيلِ مَا يَشَاءُ فِيمَا قَدَّرَ فِيهَا حَالَ عَنْ حَالٍ وَالْمَشِيئَةُ فِيمَا خَلَقَ لَهَا مِنْ خَلْقِهِ فِي مُتَهَيِّ مَا قَسَمَ لَهُمْ مِنَ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ قَالَ فِي كِتَابِهِ ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾ فَالنُّورُ هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ وَالظُّلُمَاتُ عَدُوُّهُمْ»؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۳۸.

بر او جاری می‌شود؛ ﴿يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾. این وادی ظلمات، تا قیامت هم هست.

پس جهان ما براساس نوع ارتباطمان با خدای متعال، یا جهان نورانی است یا جهان ظلمانی. جهان نورانی، جهان نبی اکرم^ص و اهل بیت^ع است؛ جهان انبیاء^ع است؛ عصر نبی اکرم^ص است؛ عصر دین داری است؛ عصر توحید است؛ عصر معرفت است؛ عصر بندگی است؛ عصر شهود حق است؛ عصر محبت الله است؛ عصر ظهور هم همین است؛ تجلی همین است. اگر هم [به حضرت حق ایمان] نورزید، فضای [شما] ظلمانی است؛ فضای جهل است؛ لذا ما دو دوران داریم: دوران اسلام و دوران جاهلیت. دوران اسلام، دوران نبی اکرم^ص و اهل بیت^ع است؛ به همین دلیل «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۱؛ هم حیاتش در فضای عصر جهالت است، هم موتش موت جهالت است؛ یعنی برزخ او هم برزخ جهالت است؛ چون این وادی ظلمات است؛ ﴿يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛ یعنی این وادی ظلمات تا قیامت هست.

۲. انتخاب عصر، بستری تغییر رابطه انسان با جهان

ما با همدیگر رابطه برقرار می‌کنیم. ما برای ارتباطات با همدیگر قوانینی مانند قوانین مدنی و قوانین حقوقی داریم؛ رابطه همسر با همسر، همسایه با همسایه و... قانون دارد؛ قوانین

۱. [مضمون این روایت با تعبیر مختلفی در مجامع روایی ما آمده است:] «قَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَثْمَانَ الْعَمَرِيَّ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ سَأَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ أَنَا عِنْدَهُ عَنِ الْخَبَرِ الَّذِي رَوَى عَنْ آبَائِهِ^ع أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَأَنَّ مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً فَقَالَ^ص: إِنَّ هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ...» (كمال الدين و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۰۹)؛ «عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ^ع قَالَ رَسُولُ اللَّهِ^ص مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً قَالَ: نَعَمْ قُلْتُ جَاهِلِيَّةً جَهْلَاءَ أَوْ جَاهِلِيَّةً لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ قَالَ جَاهِلِيَّةٌ كُفْرٌ وَ نِفَاقٌ وَ ضَلَالٌ» (الكافي، ج ۱، ص ۳۷۷)؛ «عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ^ع قَالَ: مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَ لَا يُعَذَّرُ النَّاسُ حَتَّى يَعْرِفُوا إِمَامَهُمْ»؛ شيخ صدوق، كمال الدين و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۱۲.

مدنی که جعل می‌کنیم، قوانین ارتباط انسان‌ها با همدیگر است. قوانین بین‌المللی که جعل می‌شود، قوانین ارتباط ملت‌ها و دولت‌ها با همدیگر است. حقوق اساسی‌ای که جعل می‌کنیم، قوانین رابطه «دولت و ملت» و «ملت و دولت» است و ارتباط انسان‌ها را با همدیگر تنظیم می‌کند. تمام ارتباط ما با جهان و ارتباط جهان با ما ذیل این دو دستگاه [حق و باطل] تعریف می‌شود.

اگر کسی بر خدا استکبار کرد، وارد وادی ظلمات اولیاء طاغوت می‌شود و همه روابطش ظلمانی است؛ یعنی با همدیگر ارتباط برقرار می‌کنند اما ارتباطی ظلمانی و نفسانی؛ مثل دو حیوان درنده‌ای که با هم ارتباط برقرار می‌کنند؛ امام (ره) می‌فرمودند که گرگ‌ها در زمستان وقتی گرسنه می‌شوند و غذایی ندارند، دور هم جمع می‌شوند و روبه‌روی همدیگر می‌خوابند؛ مواظب‌اند که اگر پلکشان روی هم بیاید، از بقیه غافل نباشند؛ چون می‌دانند اگر بخوابند بقیه او را می‌درند. این همان انسان نیچه‌ای است؛ آدمی است که خُلق و خویش استخدام دیگران است. این فضا، فضای استخدام است؛ همه می‌خواهند از دیگران به نفع خودشان بهره ببرند؛ پس روابط، روابط ظلمانی می‌شود؛ به تعبیر دیگر - براساس حدیث عقل و جهل^۱ - ذیل ولایت جهل قرار می‌گیرند و صفات جهل در آن‌ها پیدا می‌شود؛ مثل حسد، بخل، تکبر، ریا و حب الدنیا. رابطه آن‌ها با همدیگر براساس بخل است؛ براساس تکبر و امثال این‌هاست. روابط روحی آن‌ها ظلمانی می‌شود.

جامعه با هم همدلی دارد. همدلی گاهی براساس اخلاق مادی است، گاهی براساس اخلاق الهی. [در آن‌ها روابط] براساس محبت نیست؛ بلکه براساس استیثار و استخدام دیگران به نفع خود است. این، دو نوع رابطه است؛ آن، رابطه شیطانی است و این، رابطه نورانی. اندیشه‌هایشان هم همین‌طور است؛ همفکری و همکاری می‌کنند، بعد برای ارتباط با جهان ابزار می‌سازند، ابزارشان هم ذیل ولایت شیطان است؛ پس همه دوران‌هایی که با ابزار تولید می‌شوند، می‌توانند ذیل یک دوران باشند؛ دوران ظلمانی یا دوران نورانی.

بنابراین هرچند ابزار، تحول ایجاد می‌کند ولی طریق ارتباط ما با جهان است و درون ارتباط ما با حضرت حق تعریف می‌شود؛ اگر ارتباط ما شیطانی شد و از طریق ولایت اولیاء طاغوت [جاری] گردید و شیطنت شد، [آن‌گاه] ابزارمان هم ابزار شیطنت و ارتباطمان با طبیعت هم شیطنت است. جالب‌تر اینکه [در این صورت] ارتباط جهان با ما هم شیطنت‌آمیز است؛ یعنی جهان هم خیراتش را در اختیار کافر قرار نمی‌دهد؛ ﴿الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ﴾؛^۱ یعنی [ارتباط جهان با ما،] همان است که در قیامت آشکار می‌شود که بهشتی‌ها از شجره طوبی و شراب طهور می‌خورند، علمشان شراب طهور است، علم و همه چیزشان نورانی است و جهنمی‌ها هم از شجره زقوم و حمیم می‌خورند.

در سوره مبارکه غاشیه می‌فرماید: ﴿لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ﴾؛^۲ عده‌ای زحمت کشیده‌اند ولی در قیامت در رنج‌اند؛ ﴿عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ﴾؛ این باید توضیح داده شود.^۳ قرآن می‌فرماید طعامشان از ضریع است که نه انسان را فربه می‌کند، نه گرسنگی را ازبین می‌برد. در روایت برای ضریع معانی‌ای آمده است؛^۴ یک معنی لغوی آن خار تلخ بدبوی متعفن است.^۵ در ذیل آیه شریفه، حضرت فرمود آدم، اجوف است؛ یعنی تو خالی است و مجبور است که بخورد و در جهنم ضریع را می‌خورد؛^۶ نه اینکه [از خوردن ضریع] لذت ببرد؛

۱. ﴿الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾؛ سوره نور، آیه ۲۶.

۲. ﴿وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ * عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ * تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً * تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ * لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ * لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ﴾؛ سوره غاشیه، آیات ۱ - ۷.

۳. «عَنْ حَنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَا يُبَالِي النَّاصِبُ صَلَّى أَمْ زَنَى وَ هَذِهِ الْآيَةُ نَزَلَتْ فِيهِمْ ﴿عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً﴾»؛ الکافی، ج ۸، ص ۱۶۰.

۴. «عَرَقُ أَهْلِ النَّارِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْ فُرُوجِ الزَّوَانِي»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۱۸.

۵. مجمع البحرین، ج ۴، ص ۳۶۴.

۶. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ (عَهِمَا) أَنَّ الْأَبْرَشَ الْكَلْبِيَّ سَأَلَهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ﴾ قَالَ تَبْدُلُ الْأَرْضُ بَارِضٍ تَكُونُ كَخَبْزَةِ النَّفْيِ يَأْكُلُ النَّاسُ مِنْهَا حَتَّى يَفْرَغَ الْحِسَابُ قَالَ الْأَبْرَشُ إِنَّ

بلکه مجبور است بخورد. ﴿مِنْ غَسْلِينَ﴾؛^۱ چرک و خون می خورد؛ ﴿سَقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ﴾^۲ [آب جوش می خورد،] درونش را به هم می ریزد و متلاشی می کند ولی می خورد. اتفاقاً قرآن [در همین آیه،] این دو فضا را مقایسه می کند؛ بهشت متقین را توضیح می دهد و جهنم مقابلش را هم توضیح می دهد: ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسَقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ﴾؛ متقین آنهایی هستند که ذیل ولایت نبی اکرم^ﷺ زندگی کردند و در مقابلش هم [کسانی هستند که] ذیل ولایت اولیاء طاغوت زندگی کردند. آنها ﴿مَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ﴾ هستند؛ فرمود: «وَلَايَةُ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ هِيَ النَّارُ»؛^۳ جهنم، محیط ولایت اولیاء طاغوت است که دشمنان نبی اکرم^ﷺ و در مقابل حضرت هستند.

←

النَّاسَ يَوْمَئِذٍ لَفِيَ شُغْلٌ عَنِ الْأَكْلِ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ^ﷺ هُمْ فِي النَّارِ أَشَدُّ شُغْلًا فَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ وَ هُمْ فِي النَّارِ يَأْكُلُونَ الضَّرِيعَ وَيَسْرُبُونَ الْحَمِيمَ فَكَيْفَ بِهِمْ عِنْدَ الْحِسَابِ إِنَّ ابْنَ آدَمَ خَلَقَ أَجُوفًا لَا بُدَّ لَهُ مِنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ؛ دلائل/الاسلام، ج ۲، ص ۱۰۹.

۱. ﴿فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ * وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسْلِينَ﴾؛ سوره حاقه، آیات ۳۵ و ۳۶.

۲. ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسَقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ﴾؛ سوره محمد، آیه ۱۵.

۳. «کنز جامع الفوائد و تأویل الآيات الظاهرة رَوَى مَرْفُوعًا عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^ﷺ (الی أن قال) قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ﴾ وَ هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ وَ أَشْيَاعُهُمْ ثُمَّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ^ﷺ أَمَّا قَوْلُهُ ﴿فِيهَا أَنْهَارٌ﴾ قَالَ أَنْهَارُ رَجَالٍ وَ قَوْلُهُ ﴿مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ﴾ فَهُوَ عَلَى ع فِي الْبَاطِنِ وَ قَوْلُهُ ﴿وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ﴾ فَإِنَّهُ الْإِمَامُ وَ أَمَّا قَوْلُهُ ﴿وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ﴾ فَإِنَّهُ عَلَيْهِمُ يَتَلَذَّذُ مِنْهُ شَبِيعَتُهُمْ وَ أَمَّا قَوْلُهُ ﴿وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ﴾ فَإِنَّهَا وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَمَّا قَوْلُهُ ﴿كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ﴾ أَيْ إِنَّ الْمُتَّقِينَ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي وَلَايَةِ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ وَ وَلَايَةُ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ هِيَ النَّارُ مَنْ دَخَلَهَا فَقَدْ دَخَلَ النَّارَ ثُمَّ أَخْبَرَ سُبْحَانَهُ عَنْهُمْ ﴿وَسَقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ﴾؛ بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۲۱.

پس خیال نکنیم اگر ما با جهان رابطه برقرار می‌کنیم و ابزار می‌سازیم، دوران درست می‌شود؛ بلکه این فرع یک رابطه بالاتری است. اول [باید دید] رابطه ما با خدای عالم چطور و در کدام دستگاه است؟ اگر بنای بندگی دارید و ایمان دارید، وارد دستگاه نبی اکرم ص می‌شوید؛ اگر بنای بندگی نداریم، ذیل ولایت اولیاء طاغوت قرار می‌گیریم؛ اگر ذیل آن ولایت قرار گرفتید، آنجا شراب هست، خوردن هست، علم هم هست؛ ولی همه‌اش آلوده است. علمشان هم آلوده است.

قرآن می‌فرماید: ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾^۱ به طعامتان نگاه کنید و ببینید از کجا می‌گیرید. حضرت فرمودند ببینید علمتان را از چه کسی می‌گیرید.^۲ چون ممکن است سرچشمه علم، ظلمانی باشد و ظلمت در انسان آلودگی ایجاد کند و انسان را مشرک کند. ممکن است علم هم نورانی باشد؛ پس اهل بهشت، علمشان هم نورانی است. قرآن می‌فرماید شراب بهشتی‌ها در بهشت متقین ﴿أَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ﴾ است؛^۳ [ذیل این آیه، امام باقر ع] فرمود: «فَإِنَّهُ عِلْمُهُمْ يَتَلَدَّدُ مِنْهُ شَيْعَتُهُمْ»؛^۴ باطن این خمر، علم الامام است؛ غرق در لذت می‌شوند؛ پس علمشان نور است؛ «الْمُؤْمِنُ يَتَقَلَّبُ فِي خَمْسَةٍ مِنَ النُّورِ عِلْمُهُ نُورٌ وَ كَلَامُهُ نُورٌ»؛^۵ همه گشت‌وگذارش در وادی نور است؛ ورود و خروجش نورانی است؛ همه چیزش نور است. آن طرف هم می‌شود ظلمات.

پس ما دو دوران داریم: دوران اسلام و دوران جاهلیت؛ [دوران اسلام هم یعنی] دوران نبی اکرم ص که همه دوران‌های انبیاء ع، دوران نبی اکرم ص است. [تمام روابط و تعاملات و رفتارهای ما، چه با خود و چه با جهان و چه با دیگران،] ذیل یکی از این [دو دوران] و دو

۱. سوره عبس، آیه ۲۴.

۲. «عَنْ زَيْدِ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾ قَالَ قُلْتُ مَا طَعَامُهُ؟ قَالَ عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۵۰.

۳. سوره محمد، آیه ۱۵.

۴. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۲۱؛ متن روایت پیشتر گذشت.

۵. النخصال، ج ۱، ص ۲۷۷.

دستگاه است. [همین‌طور تمام دوران‌هایی که بر محور ابزار تعریف می‌شوند، ذیل یکی از این دو دستگاه است؛] وقتی جایگاه این دو دستگاه تصویر شد، می‌توان از ابزار سخن گفت؛[بله، انسان برای ارتباط با طبیعت، ابزار هم تولید می‌کند، دوران‌ساز هم هست، تغییرات اقتصادی ایجاد می‌کند، تحول ابزار در مناسبات و روابط اجتماعی و قانون‌ها تغییر ایجاد می‌کند، اما این تحول ابزار، ذیل دستگاه بالاتری شکل می‌گیرد. اینکه ما همه جهان را ذیل این ابزار تعریف کنیم ناشی از نگاه محدود به جهان است؛ کسی که ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾^۱ است این‌طور نگاه نمی‌کند.

به تعبیر دیگر ما می‌گوییم: در عصر حضرت و در دوران نبی اکرم^ص غیب در عالم ما ظهور پیدا می‌کند؛ ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾؛ اصلاً غیب یعنی امام^ع.^۲ وقتی آن کلمه غیب آمد، عدلش و رفاهش و امنیتش هم می‌آید و ابزار مناسب خود را هم می‌آورد؛ البته ابزارش هم ممکن است این ابزارهای ما نباشد؛ مگر در بهشت، این ابزارها هست؟! [قطعاً نیست ولی] بالاترین رفاه هم هست؛ ﴿لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ﴾^۳ [در آنجا] رنجی هم نیست. پس این‌طور نیست که خیال کنیم ابزار، فقط همین‌ها هستند؛ خیر، [در بهشت و همین‌طور در عصر ظهور،] روابط دیگری هست؛ نمی‌خواهم بگویم مثلاً [ابزار آن دوران چیزی مثل] طی الارض است. این هم در جای خود قابل بحث است؛ ولی [در عصر ظهور] اصلاً روابط ما با جهان و رابطه جهان با ما عوض می‌شود. کسی که در دستگاه نبی اکرم^ص است، وقتی با جهان و با عالم ملائکه ارتباط برقرار می‌کند، ملکوت عالم در اختیار او قرار می‌گیرد؛ ملائکه با او ارتباط برقرار می‌کنند؛ رزقش از عالم ملائکه نازل می‌شود. اگر هم [کسی] در عالم اولیاء طاغوت قرار

۱. ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۳.

۲. «عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ قَالَ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ (عهما) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿الْم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ فَقَالَ الْمُتَّقُونَ شِبَعَةُ عَلِيٍّ ؑ وَ الْغَيْبُ فَهُوَ الْحُجَّةُ الْغَائِبَةُ»؛ کمال‌الدین، ج ۱، ص ۱۷.

۳. سوره فاطر، آیه ۳۵.

گرفت، با شیاطین سروکار دارد و قوای شیطانی در خدمت او هستند. در عالم، قوای شیطانی [هم] هست.

این قوای [ملکوتی و] شیطانی در طبیعت هم هست؛ رویش پیدا می‌شود، ولی دو دوران است؛ یکی باثر است، یکی دائر. ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ﴾^۱؛ عده‌ای از سران و پرچم‌داران، نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند. نعمت در اینجا یعنی نعمت ولایت. [در روایات،] مکرر [«نعمت» به ولایت معنا شده].^۲ در کافی آمده که امیرالمؤمنین^ع فرمودند: «نَحْنُ النُّعْمَةُ الَّتِي أَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا عَلَى عِبَادِهِ»^۳؛ ما آن نعمتی هستیم که خدا بر بندگان خدا منت گذاشت. این را ذیل سوره تکاثر توضیح می‌دهم که چرا امام^ع نعمت است.^۴ ﴿بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ﴾؛ این نعمت را تبدیل به کفر کردند؛ امام^ع رفت و جای او چیز دیگری آمد. وقتی ولایت نبی اکرم^ص به ولایت اولیاء طاغوت تبدیل شود، نعمت تبدیل به کفر می‌شود. وقتی این کار را کردند، چه اتفاقی افتاد؟ وقتی فضا را فضای کفر کردند، ﴿وَأَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ﴾؛ فضای کفر فضای ﴿دَارَ الْبَوَارِ﴾ است، دار الهلاک است، چیزی در آن نمی‌روید. مثال آن در عالم، سرزمین دائر و سرزمین باثر است. زمینی شوره‌زار است و سرزمینی هم حاصل‌خیز؛ در زمین باثر هرچه باران ببارد، فایده ندارد. [ولی در زمین دائر اگر] نم‌نمکی هم باران ببارد، جنگل می‌روید؛ پس یکی فضای دائر است، یکی فضای باثر. دیده‌اید در اذان و اقامه می‌گویند: «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ» و «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ»؛ هر دو به ولایت تفسیر می‌شود. باطنش همین است. محیط فلاح و رویش، محیط ولایت حق است. [آن‌ها] قوم خود را وارد -

۱. سوره ابراهیم، آیه ۲۸.

۲. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۴۸، «باب أنهم عليهم السلام نعمة الله والولاية شكرها و أنهم فضل الله و رحمته و أن النعيم هو الولاية و بيان عظم النعمة على الخلق بهم عليهم السلام».

۳. «عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ بُنَاتَةَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ^ع مَا بَالُ أَقْوَامٍ غَيَّرُوا سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ^ص وَ عَدَّلُوا عَنْ وَصِيَّهِ لَا يَتَخَوَّفُونَ أَنْ يَنْزَلَ بِهِمُ الْعَذَابُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ﴾ ثُمَّ قَالَ نَحْنُ النُّعْمَةُ الَّتِي أَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا عَلَى عِبَادِهِ وَ بِنَا يَفُوزُ مَنْ فَازَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۱۷.

۴. ﴿ثُمَّ لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾؛ سوره تکاثر، آیه ۸.

﴿دَارَ الْبَوَارِ﴾ کردند. ﴿دَارَ الْبَوَارِ﴾ کجاست؟ ﴿جَهَنَّمَ﴾؛^۱ یعنی الان وارد جهنم کردند؛ جهنم، نقد است؛ البته ﴿يَصَلُّونَهَا﴾؛ یعنی مراتبی از جهنم [هم] هست که باید در برزخ و قیامت وارد آن شوند؛ کمالینکه مراتبی از بهشت هم هست که تا وارد برزخ و قیامت نشویم، آن مراتب از بهشت برای ما مشهود نمی شود؛ ولی آنهایی که وارد وادی ولایت نبی اکرم^ص می شوند، الان وارد بهشت شده اند؛ خلقتشان بهشتی است؛ روابطشان بهشتی است؛ روابطشان با عالم، بهشتی است؛ ارتباط عالم با آن ها ارتباط بهشت است؛ یعنی عالم ملائکه با این ها مرتبط می شود؛ ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ﴾.^۲

این دو آدم، به حسب ظاهر کنار هم نشسته اند ولی یکی از دست شیاطین می گیرد، یکی از دست ملائکه. قوای باطنی ای که این را امداد می کنند، قوای ملائکه هستند و او را قوای شیاطین. خدای متعال دسته خاصی از مؤمنین را با روح خود تأیید می کند: ﴿وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ﴾؛^۳ ذیل این آیه امام^ص فرمود: این [روح]، ملکی است؛^۴ یعنی ملائکه مؤید آن ها هستند؛ ﴿نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ﴾؛^۵ در دنیا هم [کمک کار مؤمن] بوده اند. در تفسیر

۱. ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كَفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَ يَتَسَفَّرُونَ﴾؛ سوره

ابراهم، آیه ۲۸ و ۲۹.

۲. ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۹۶.

۳. ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَ يَدْخُلُهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛ سوره مجادله، آیه ۲۲.

۴. «عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلَبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^ص قَالَ: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ لِقَلْبِهِ أَذْنَانِ فِي جَوْفِهِ أَذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْوَسْوَاسُ الْخَنَاسُ وَ أَذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْمَلَكُ فَيُؤَيِّدُ اللَّهَ الْمُؤْمِنَ بِالْمَلِكِ فَذَلِكَ قَوْلُهُ ﴿وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ﴾؛ [الكافي، ج ۲، ص ۲۶۷].

۵. ﴿نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ﴾؛ سوره فصلت، آیه ۳۱.

علی بن ابراهیم آمده: «كُنَّا نَحْرُسُكُمْ مِنَ الشَّيَاطِينِ»؛^۱ ما شیاطین را از شما دور می کردیم؛ «حَفَظَةً» بودیم.

پس مؤمن وقتی وارد وادی ولایت نبی اکرم^ص و اهل بیت^{علیهم السلام} می شود، در فضای نبی اکرم^ص و در دوران اسلام، ملائکه با او کار می کنند؛ رزقش هم ملکوتی است. به این دلیل است که حلال است. مؤمن در دنیا هم شراب طهور می خورد. وقتی می خورد، از شرک و غفلت پاکش می کند. کافر، در همین دنیا هم «غسلین» می خورد؛ چرک و خون می خورد؛ جز غفلت، جز شهوت و جز سیاهی برایش چیز دیگری نمی آورد. حس می کنند [چه می خورند]؛ ولی از بیرون به خودشان نگاه بیرونی ندارند. آن نگاه بیرونی، احاطه ای می خواهد که آدم بتواند هر دو طرف را ببیند و بعد مقایسه کند؛ اشراف می خواهد؛ ولی خودش عالم خودش را حس می کند. پس این عصر یعنی این.

۳. خسر به معنای ورود به محیط خسارت و پذیرش عصر جاهلیت

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؛ یکی دیگر از معانی خسر که شاید از بعضی روایات استفاده شود، محیط ولایت اعداء است.^۲ خسر را خیلی به یک وصف توصیف نکنیم؛ یعنی خسارت می کنند. درست است که خسارت می کنند اما چطور خسارت می کنند؟ چون وارد محیط خسر هستند. [مثل اینکه] بذری را که استعداد گندم شدن دارد، در کویر بیندازید؛ این، محیط خسر و محیط هلاک است؛ ﴿دَارَ الْبَوَارِ﴾ است. جهنم، ﴿دَارَ الْبَوَارِ﴾ است؛ هیچ چیزی

۱. «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» قَالَ عَلَى وَلِيَّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ^ص قَوْلُهُ «تَنْتَزِلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» قَالَ عِنْدَ الْمَوْتِ «أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَابْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» قَالَ كُنَّا نَحْرُسُكُمْ مِنَ الشَّيَاطِينِ «وَفِي الْآخِرَةِ» أَيْ عِنْدَ الْمَوْتِ «وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ» يَعْنِي فِي الْجَنَّةِ «نَزَلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۶۵.

۲. «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ (عَهِمَا) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» قَالَ «الْعَصْرُ» عَصْرُ خُرُوجِ الْقَائِمِ^ص، «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» يَعْنِي أَعْدَاءُنَا، «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا» يَعْنِي بَايَاتُنَا، «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» يَعْنِي بِمُؤَسَّسَةِ الْإِخْوَانِ، «وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ» يَعْنِي بِالْإِمَامَةِ، «وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» يَعْنِي فِي الْفِتْرَةِ؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۶.

در آن سبز نمی‌شود؛ ولی اگر همین بذر را در سرزمین حاصل‌خیز بیندازید، رشد می‌کند. قرآن همین مثال را می‌زند؛ می‌فرماید: ﴿كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ﴾؛^۱ سرزمین مرتفع باران‌گیر ابرگیر که هرچه، حتی یک دانه هم آنجا بیفتند، به یک بوته تبدیل می‌شود.

پس ما دو فضا داریم: فضای خُسَر و فضای رِبْح؛ فضای رِبْح، فضای ولایت الله است و فضای خُسَر، فضای ولایت اولیاء طاغوت است. [در این فضای خُسَر،] همه روابط انسان، روابط خاسر است. [حتی] رابطه انسان با خودش؛ [با اینکه] خودش را می‌سازد! مگر کفار روی خودشان زحمت نمی‌کشند؟! مگر خودشان را برای زندگی دنیا تربیت نمی‌کنند؟! مگر تعلیم ندارند؟! مگر با همدیگر روابط حقوقی ندارند؟! مگر نظام بین‌الملل ندارند؟! مگر برای تنظیم ارتباطات جهانی، نهادهای بین‌المللی ندارند؟! [همه این‌ها را دارند ولی] همه‌اش خاسر است. مگر با جهان و تکنولوژی روبه‌گسترده‌تر و پیچیده‌تر شدن ارتباط ندارند و هر روز هم تکنولوژی‌شان پیچیده‌تر نمی‌شود؟! مگر ارتباط جهان با آن‌ها پیچیده‌تر نمی‌شود؟! مگر لذت-هایشان از عالم طبیعت متنوع‌تر نمی‌شود؟! مگر از سینه دنیا بیشتر نمی‌دوشند و نمی‌نوشند؟! [همه اینها هست،] ولی ﴿فَأَمَّهُ هَاوِيَةٌ﴾.^۲ باطن این دنیا و این مادری که از او می‌دوشند و می‌نوشند و در دامش پرورش پیدا می‌کنند، ﴿هاوِيَةٌ﴾ است؛ آتش جهنم است؛ محیط ولایت اولیاء طاغوت است. ﴿يَخْرُجُوهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾.^۳ از اینجا، همنشین آتش هستند. این دامی که بر آن سر می‌گذارند و در آن تربیت می‌شوند و می‌نوشند و می‌دوشند، همه‌اش ﴿فَأَمَّهُ هَاوِيَةٌ﴾ است. آن‌ها به تعبیر قرآن ﴿لَا مَوْلَى لَهُمْ﴾^۴ هستند.

۱. ﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ

أَكْلَهَا ضِغْفِيرٌ فَإِنْ لَمْ يَصْنِبْهَا وَابِلٌ فَطَلَّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۶۵.

۲. ﴿وَأَمَّا مَنْ حَقَّ مَوَازِينُهُ * فَأَمَّهُ هَاوِيَةٌ﴾؛ سوره قارعه، آیه ۸ و ۹.

۳. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۴. ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ﴾؛ سوره محمد، آیه ۱۱.

بنابراین هم عصر تعریف می‌شود و هم خُسْر. یک معنای خسر این است که انسان در خسارت است؛ چون سرمایه‌هایش از دست می‌رود؛ ﴿لَفِي خُسْرٍ﴾ یعنی محیط، محیط خسر است؛ کما اینکه محیط ولایت نبی اکرم^ص و محیط ولایت اهل بیت^ع محیط رشد و پرورش و فلاح است و همه چیز در آنجا می‌روید و هیچ عملی در آنجا گم نمی‌شود. اینجا هم محیط خسر است؛ یعنی هر عملی که در اینجا انجام دهید، عمل خاسر است؛ ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾؛^۱ مثل سراب است؛ از دور آب‌نماست ولی جلو که می‌رود می‌بیند عملش هیچ است؛ می‌گوید خدایا! من این همه کار کردم! ولی به او نشان می‌دهند که این‌طور نیست و هیچ چیزی برای او کم نگذاشته‌اند: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ﴾؛ پیمان‌اش را پر می‌کند ولی می‌بیند پیمان‌اش سراب است؛ چون عمل او در محیط خاسر واقع شده است.

پس محیط خاسر کجاست؟ همان‌جا که در آیه ظلمات^۲ توضیح داده شده است. محیط نورانی کجاست؟ همان‌جا که در آیه نور^۳ توضیح داده شده است. در آیه بعد از آیت الكرسی هم هر دو را با هم یک‌جا توضیح داده است؛ ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾.^۴ همه ارتباطات، تکنولوژی، ارتباط انسان با جهان، جهان با انسان و ارتباط انسان‌ها با همدیگر، ذیل این دو دستگاه است. همه چیز در آنجا خاسر است؛ ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؛ همه آدم‌ها خاسرند جز یک دسته؛ جز آن‌هایی که خودشان را به محیط ربح که محیط ولایت نبی اکرم^ص و اهل بیت^ع

۱. ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾؛ سوره نور، آیه ۳۹.

۲. سوره نور، آیه ۴۰.

۳. سوره نور، آیه ۳۵.

۴. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

است برسانند؛ توحید آنجاست؛ ایمان آنجاست. ﴿آمَنُوا﴾ هم یعنی همین. آیا ﴿آمَنُوا﴾ را کلی معنا کنیم؟ خیر؛ باید دنبال نبی اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ برود؛ اگر نرفت، ﴿آمَنُوا﴾ نیست.

۴. عصر نبی اکرم ﷺ، ولایه ایمان و عمل صالح

﴿آمَنُوا﴾ چیز مبهمی نیست؛ انسان باید خود را به این محیط ولایت برساند؛ ﴿آمَنُوا﴾ یعنی این. ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾؛ آن وقت باید اهل همه عمل ها هم باشد. این انحراف است که می گویند شما اگر اهل بیت ﷺ را دوست داشتید، عمل لازم نیست! خیر؛ این طور نیست. ایمان، عمل می آورد. کسی که وارد محیط ولایت شد، محیط ولایت، عمل متناسب با خود را می خواهد. امکان ندارد که این محیط، عمل آفرین نباشد. کسی که وارد جنت شد و قلبش در بهشت قرار گرفت، الان در بهشت کار می کند؛ عملش بسیار وسیع تر و دقیق تر است؛ لذا گاهی برای یک ترک اولی، بر کسی که در این محیط وارد شده، سخت می گیرند؛ او همه اعمال صالح را باید به بهترین وجه بیاورد؛ اگر می خواهند در این محیط بمانند، باید توأسی به صبر و حق هم داشته باشند؛ به خصوص قبل از عصر ظهور. تا به عصر ظهور نرسیدیم، باید همدیگر را توصیه کنیم؛ باش تا صبح دولتش بدمد. اگر این را نداشتیم، خاسر می شویم.

آنهایی که اهل ایمان، اهل عمل و اهل توأسی نیستند، به خصوص در این دوران تا قبل از ظهور، خیلی خسارت می کنند. به راحتی وارد عصر دوران خسارت می شوند؛ ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾. نمی خواهیم از جهان های موازی فیزیک بگویم. واقعاً دو جهان هست؛ جهان نور و جهان ظلمت. انسان وارد یکی بشود، خاسر است؛ وارد یکی دیگر بشود، رابح است. این، توضیح خسارت و ربح [در] ذیل اوست.

اگر خدای متعال به ما فطرت توحیدی نمی داد، هیچ کس خسارت نمی کرد؛ گندم اگر آدم نشود که خسارت نکرده است. بلکه ما اگر آدم نشویم، خسارت کرده ایم. اگر خدای متعال نبی نمی فرستاد و قرآن نمی فرستاد و ولی نمی فرستاد، خسارتی نبود؛ ولی وقتی راه باز است و سرمایه هست و نیاز هست و معیار هست و فضای نورانی هم هست، کسی که وارد این فضا

نشود خاسر است. تنها چیزی که موجب می‌شود همه سرمایه‌های انسان به فعلیت برسد، این محیط است؛ یعنی محیط ولایت نبی اکرم^ص و اهل بیت^ص. سرمایه‌های انسان بیرون از این محیط ولایت به فعلیت نمی‌رسد. آیا انسان باید موحد شود؟ آیا باید به توحید و به قرب برسد؟ بله. آیا این نیاز انسان است؟ آیا این سرمایه را به ما داده‌اند؟ بله؛ امکانش را هم داده‌اند؛ ولی باید وارد این محیط شد تا این سرمایه‌ها به فعلیت برسد؛ اگر وارد محیط نشدی، همه این سرمایه‌ها از دست می‌رود.

پس بنا شد ما دورانی داشته باشیم که دوران نبی اکرم^ص و فضای دین ایشان و پرتو وجودی ایشان است. اگر کسی وارد فضای ولایت نبی اکرم^ص و اهل بیت^ص نشد، هر عملی بکند، عمل صالح نیست. ایمان یعنی ورود به این فضا. مؤمن کسی است که وارد محیط ولایت نبی اکرم^ص و اهل بیت^ص می‌شود. آنجا محیط ایمان بالله است. بیرون از آنجا، ایمان تقسیم نمی‌کنند. در حدیث عقل و جهل^۱، ایمان فرمانده لشکر نبی اکرم^ص بود. اگر کسی از محیط ولایت نبی اکرم^ص بیرون رفت، در آنجا ایمان تقسیم نمی‌کنند. ﴿آمَنُوا﴾ یعنی ورود به محیط ولایت نبی اکرم^ص و اهل بیت^ص. وقتی آنجا وارد شد، آن وقت عملش عمل صالح می‌شود. حالا باید عمل کند. ﴿وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾^۲ رفعت ما در وادی ولایت، با اعمال صالحه است؛^۳ اشتباه است کسی خیال کند که شریعت [به تنهایی]، آدم را به جایی می‌رساند. شریعت تا در محیط ولایت نبی اکرم^ص واقع نشود، اصلاً عمل صالح نیست؛ حتی اگر نماز باشد! وقتی وارد محیط ولایت نبی اکرم^ص شدید، آن وقت این‌ها می‌شوند عمل صالح؛ ﴿آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾. اگر وارد این محیط هم شدید، نمی‌شود بدون عمل بود. نمی‌توان گفت: من ایمان دارم پس شریعت لازم نیست یا شریعت کافی است. [نمی‌توان گفت:] من بلام، پس نماز می‌خوانم، روزه می‌گیرم و

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۱.

۲. ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدَ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يُبَوِّرُ﴾ سوره فاطر، آیه ۱۰.

۳. «عَنْ عَمَّارِ الْأَسَدِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^ص فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾ وَ لَآئِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ أَهْوَى بَيْدِهِ إِلَى صَدْرِهِ فَمَنْ لَمْ يَتَوَكَّلْ لَمْ يَرْفَعْ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا»؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۳۰.

به پیغمبر و امام نیاز ندارم. اصلاً اگر در آن محیط قرار گرفتید، عمل صالح رفعت می‌آورد. [بیرون از این محیط] عمل صالح نیست که رفعت بیاورد؛ لذا نماز چهارهزارساله ابلیس، که دو رکعت آن چهارهزار سال طول کشید، اصلاً عمل صالح نیست و رفعتی هم نمی‌آورد.^۱ عمل صالح، عمل در محیط ولایت است. اگر کسی بیرون از محیط ولایت الله عمل کرد و گفت: «خدایا! من ولایت تو را قبول ندارم و ولایت اولیاء طاغوت را قبول دارم، ولی هرچه تو بگویی نماز می‌خوانم!» این نماز او، به چه درد می‌خورد؟! نماز، مسیر تقرب خدای متعال در درون وادی ولایت [ولی خدا] است. وادی ولایت، وادی تقرب است. صراط مستقیم، صراط

۱. «عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ لَمَّا أُعْطِيَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِبْلِيسَ مَا أَعْطَاهُ مِنَ الْقُوَّةِ قَالَ آدَمُ يَا رَبِّ سَلِّطْنَاهُ عَلَيَّ وَلَدَى وَاجِرَتِهِ مَجْرَى الدَّمِ فِي الْعُرُوقِ وَأَعْطَيْتَهُ مَا أَعْطَيْتَهُ - فَمَا لِي وَلَوْلَدِي فَقَالَ لَكَ وَلَوْلَدِكَ السَّيِّئَةُ بِوَاحِدَةٍ وَالْحَسَنَةُ بِعَشْرَةٍ أَمْثَلَهَا قَالَ يَا رَبِّ زِدْنِي قَالَ التَّوْبَةُ مَبْسُوطَةٌ إِلَى حِينٍ يَبْلُغُ النَّفْسُ الْحُلُقُومَ فَقَالَ يَا رَبِّ زِدْنِي قَالَ اغْفِرْ وَلَا أَبَالِي قَالَ حَسْبِيَ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ بِمَاذَا اسْتَوْجَبَ إِبْلِيسُ مِنَ اللَّهِ أَنْ أُعْطَاهُ مَا أَعْطَاهُ فَقَالَ بَشِيءٌ كَانَ مِنْهُ شُكْرُهُ اللَّهُ عَلَيْهِ قُلْتُ وَمَا كَانَ مِنْهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ رَكَعَتَيْنِ رَكَعَهُمَا فِي السَّمَاءِ فِي أَرْبَعَةِ آلَافِ سَنَةٍ؛ تَفْسِيرُ الْقَمِي، ج ۱، ص ۴۲. همچنین در روایت آمده: «(عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: وَ أَمَّا قَوْلُهُ ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ﴾ وَقَوْلُهُ ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾ فَإِنَّ ذَلِكَ كُلُّهُ لَا يُغْنِي إِلَّا مَعَ الْإِهْتِدَاءِ وَ لَيْسَ كُلُّ مَنْ وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ الْإِيمَانِ كَانَ حَقِيقًا بِالنَّجَاةِ مِمَّا هَلَكَ بِهِ الْغَوَاةُ وَلَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَنَجَتْ الْيَهُودُ مَعَ اعْتِرَافِهَا بِالتَّوْحِيدِ وَإِقْرَارِهَا بِاللَّهِ وَ نَجَا سَائِرُ الْمُفْرَيْنَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ مِنْ إِبْلِيسَ فَمَنْ دُونَهُ فِي الْكُفْرِ وَقَدْ بَيَّنَّ اللَّهُ ذَلِكَ بِقَوْلِهِ ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ بِقَوْلِهِ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ﴾ وَلِلْإِيمَانِ حَالَاتٌ وَ مَنَازِلٌ يَطُولُ شَرْحُهَا وَمِنْ ذَلِكَ أَنَّ الْإِيمَانَ قَدْ يَكُونُ عَلَى وَجْهَيْنِ إِيْمَانٌ بِالْقَلْبِ وَ إِيْمَانٌ بِاللِّسَانِ كَمَا كَانَ إِيْمَانُ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ لَمَّا قَهَرَهُمُ بِالسَّيْفِ وَ شَمَلَهُمُ الْخَوْفُ فَإِنَّهُمْ آمَنُوا بِالسَّيْتِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ فَالْإِيْمَانُ بِالْقَلْبِ هُوَ التَّسْلِيمُ لِلرَّبِّ وَمَنْ سَلَّمَ الْأُمُورَ لِمَالِكِهَا لَمْ يَسْتَكْبِرْ عَنْ أَمْرِهِ كَمَا اسْتَكْبَرَ إِبْلِيسُ عَنْ السُّجُودِ لِأَدَمَ وَ اسْتَكْبَرَ أَكْثَرُ الْأَمَمِ عَنْ طَاعَةِ أَنْبِيَائِهِمْ فَلَمْ يَنْفَعَهُمُ التَّوْحِيدُ كَمَا لَمْ يَنْفَعِ إِبْلِيسَ ذَلِكَ السُّجُودُ الطَّوِيلُ فَإِنَّهُ سَجَدَ سَجْدَةً وَاحِدَةً أَرْبَعَةَ آلَافٍ عَامٍ وَلَمْ يَرْدْ بِهَا غَيْرَ زُخْرَفِ الدُّنْيَا وَ التَّمَكُّينِ مِنَ النَّظَرَةِ فَلِذَلِكَ لَا تَنْفَعُ الصَّلَاةُ وَ الصَّدَقَةُ - إِلَّا مَعَ الْإِهْتِدَاءِ إِلَى سَبِيلِ النَّجَاةِ وَ طَرُقِ الْحَقِّ؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۴۷.

محبت و معرفت است. [صرف ورود به وادی ولایت هم بدون عمل] کفایت نمی‌کند؛ ﴿آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾. ﴿عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ شریعت ذیل ولایت نبی اکرم^ص و اهل بیت^ص است؛ لذا این شریعت از طریق این ولایت، ما را به خدای متعال می‌رساند و به سرچشمه نزدیک می‌کند. از دست خدای متعال، که همان دست نبی اکرم^ص است، همه رحمت‌ها بر ما نازل می‌شود.

سوره تکاثر هم ادامه همین مسئله است. خلاصه سوره، این است: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾؛ معنی ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ را عرض کردیم. ﴿الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾؛ خدای متعال اجمالاً می‌فرماید تکاثر و افزون‌طلبی، شما را از هدف مشغول کرده است. «لهو» یعنی آن چیزی که ما را از هدف مهم مشغول می‌کند. ﴿الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾؛ تا آنجا که به دیدار قبرها رفتید. یک معنایش این است که تا زمان مرگتان [شما را مشغول می‌کند]. این قدر مشغول به تکاثر و هم‌افزایی و پول جمع کردن و مال جمع کردن و علم جمع کردن و تفاخر به این‌ها شدید که از آنچه باید به او مشغول می‌بودید غافل گشتید تا اینکه به قبر رسیدید. بعد می‌فرماید: ﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾؛ دو تا علم هست که شما به تدریج در مسیر خود به آن‌ها می‌رسید؛ یکی در برزخ است و یکی در قیامت. آن وقت می‌فهمید که این نعمت‌ها برای این بازی‌ها نبوده است. این تکاثر، تکاثر غلطی بوده است. قبلش خیال می‌کنید پیشرفته‌ترین آدم‌ها هستید و اصلاً مسیر درست را شما می‌روید! ﴿الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾.^۱ ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾؛ اگر به مرحله علم الیقین برسید، این دو عالمی را که پیش روی شماست و بعداً وارد آن‌ها می‌شوید الان خواهید دید؛ ولی ﴿ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ﴾؛ یک مرحله، مرحله علم الیقین به قیامت است که در همین دنیا می‌تواند حاصل شود؛ اما مرحله عین الیقین که دیدن در قیامت است، در قیامت حاصل می‌شود. ﴿ثُمَّ لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ النَّعِيمَ﴾؛ یک نعیمی هست [که درباره آن] از شما سؤال می‌کنند. کلید همه بحث سوره، همین است. یک نعیمی هست که ما باید به او مشغول باشیم و تکاثر موجب غفلت [ما از آن] شده و تا وارد قیامت هم نشویم، نمی‌فهمیم؛ مگر کسانی که اهل علم الیقین شوند و بتوانند آن عالم را در همین جا ببینند.

این نعیم چیست؟ در روایت، امام^ع فرمود ولایت ماست.^۱ این همان بحث قبلی است. اگر کسی از آن نعمت غافل شد، بقیه [اعمال] اش تکاثر است. تکاثر، آدم را نجات نمی‌دهد؛ ولو اینکه به دوران تجدد برسد. هم‌افزایی امکانات، خسارتِ انسان را جبران نمی‌کند. ﴿الْهَآئِمُّ التَّكَآثُرُ﴾؛ همه دنیای آدم می‌شود تکاثر؛ این تکاثر، نه هدف است، نه نجات‌بخش. این حقیقت در مسیر آینده برای آدم روشن می‌شود؛ ولی ما باید قبل از آن به علم‌الیقین برسیم تا بفهمیم که این تکاثر موجب خسارت است.